

پرده برداری از صحنه‌ی قتلی مرموز!

قاتلان اصلی حضرت عمار رضی الله عنه را بشناسیم

نویسنده:

مولانا محمد اسحاق صدیقی سندیلوی

مترجم:

دکتر عبدالمومن اعظمی

پرده برداری از صحنه‌ی قتل‌ی مرموز!	عنوان کتاب:
مولانا محمد اسحاق صدیقی سندیلوی	نویسنده:
دکتر عبدالمومن اعظمی	مترجم:
تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری	تاریخ انتشار:
کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
سخن ناشر	١
آغاز سخن	١
دشمن در کسوت دوست.....	٧
فتنه سبائیت	٧
نبرد سرنوشت ساز	٩
تنقیحات سرنوشت ساز.....	١١
قاتل اصلی!	٢٥
جزو اول دعوا: مردم شام مرتکب قتل حضرت عمار <small>رضی الله عنه</small> نبوده‌اند	٣٣
جزو دوم دعوا: مرتکبین قتل حضرت عمار <small>رضی الله عنه</small> شخصاً سبائانی بودند که	
در میان لشکر حضرت علی <small>رضی الله عنه</small> داخل بودند	٤٧
سبب و علت قتل	٥٧
پاسخ دوم و بیان مفهوم صحیح حدیث نبوی <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	٦٥
یادآوری نتایج	٨٣
دفع شبهات.....	٨٥
استدلال مودودی از گفته‌های بعضی علما.....	٨٥

سخن ناشر

کتابی که پیش روی شماست مجموعه مقالاتی است که حضرت مولانا محمد اسحاق سندیلوی صدیقی، مهتمم و شیخ الحدیث سابق دارالعلوم ندوہ العلماء لکھنؤ ہند بہ عنوان نقدی بر کتاب [خلافت و ملوکیت] آقای مودودی نگاشته و نخست در سال میلادی در ہفتہ نامہی «ترجمان اسلام» لاهور بہ صورت بخش، بخش منتشر شد. پس از نشر چند شمارہ از آن، استقبال فراوان خوانندگان باعث شد کہ «جمعیت العلماء اسلام لاهور» آن را بہ صورت کتابچہای منتشر نماید بعد از این چاپ، چند بخش دیگر از این مجموعہ در ترجمان اسلام لاهور چاپ شد کہ بعداً ہمگی را با ہم بہ صورت کتاب واحدی در کراچی منتشر نمودند، و این کتاب از مقبولیتی کم نظیر بر خوردار شد کہ بہ زودی در بازار نایاب شد. مقام بلند علمی و دینی شیخ الحدیث حوزہی علمیه‌ای مانند ندوہ العلماء کہ شہرت جهانی دارد، خود مبین اہمیت و دقت این مطالب می باشد.

بہ علت اینکه بہ ذہن خطور نمی کرد کہ فتنہی مودودیت از ہند و پاکستان تجاوز نماید و بہ کشور ہمسایہی ایران سرایت نماید، نیازی نبود کہ جز در زبان اردو رد سخنان ایشان چاپ شود، اما اکنون کہ اطلاع پیدا کردہ ایم کتاب «خلافت و ملوکیت» در ایران بہ فارسی ترجمہ و بہ چاپ رسیدہ و در میان جوانان و روشن فکران منتشر شدہ است، لازم دانستیم نقد استادانہ و کم نظیر این کتاب را کہ بہ قلم شمشیر آسای حضرت شیخ الحدیث مولانا محمد اسحاق صدیقی بہ نام «اظہار حقیقت» نوشتہ شدہ و در سہ جلد بہ چاپ رسیدہ، بہ فارسی برگردانندہ و در اختیار فارسی زبانان قرار دہیم، اما با توجہ بہ نیاز شدید و ابہام فراہندہ ای کہ در مورد قاتلان

حضرت عمار بن یاسر رضی الله عنه و تشریح حدیث شریف نبوی که به وی فرمود: «تقتلک الفئة الباغية» نه تنها دشمنان، بلکه می‌بینیم که تعداد زیادی از دانشمندان مسلمان نیز بر اثر تبلیغات قوی شیطانی دشمنان اسلام به اشتباه دچار شده‌اند، در این جزوه فقط به ترجمه این قسمت از بحث کتاب می‌پردازیم که در کتاب فارسی آقای مودودی به «نبرد سرنوشت ساز» نام‌گذاری شده است، و با استعانت از پروردگار پرده از این قتل مرموز برداشته خواهد شد، مسئله‌ای که سیزده قرن در اثر حيله‌گری و نفاق قاتلان اصلی که سبب‌یاب بودند، به ناحق به گردن گروهی بی‌گناه و مبرا، از اصحاب گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خصوص کاتب رسول رضی الله عنه و برادر خانم نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله حضرت سیدنا معاویه رضی الله عنه انداخته شده و مورد ملامت قرار گرفته‌اند و خود قاتلان اصلی و نسل فکری‌شان تا امروز زیر پرده‌ی نفاق بر ساده باوری ما به تماشا نشسته با لبخنده‌ی منافقانه به موفقیت ترندهای خویش و بر خوش باوری ما در طول تاریخ ریشخند می‌زنند. به همین علت این جزوه را به نام «پرده برداری از صحنه‌ی قتل‌ی مرموز» نام گذاری نموده به خوانندگان محترم تقدیم می‌داریم. از خداوند منان خواستاریم این جزوه را که قسمتی از جلد دوم کتاب «اظهار حقیقت» است، وسیله‌ای برای اصلاح نظرات و افکار عموم مسلمین و به خصوص آن دسته که افکارشان مسموم مطالب زهر آلود کتاب «خلافت و ملوکیت» مودودی شده است، قرار داده، سوء ظن همه مسلمین را نسبت به صحابه‌ی کرام به حسن ظن که مقتضای فطرت اسلامی و دستور قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله است مبدل فرماید آمین.

خادم و مخلص شما، عبدالمومن اعظمی

کالونی کراچی ذیحجه ۱۴۰۵ ه ق

آغاز سخن

الحمد لله وكفى والسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد؛

در مورد رسالت حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین نبی مکرم اسلام ﷺ دلایل قاهره‌ای در قرآن کریم بیان شده و در میان آن‌ها به سیرت مقدسه و کردار بی‌مثال شاگردان آنحضرت ﷺ یعنی صحابه کرام رضی الله عنهم و رتبه و جایگاه بسیار مهمی داده شده است به همین جهت مدح و ستایش صحابه کرام در کتاب الله مبین باچنان کثرت و تکراری وارد شده است که تنها از خود قرآن می‌توان کتاب سیرت آن‌ها را ترتیب داد و این دلیلی است که فطرت انسانی را به سوی خود دعوت می‌دهد، زیرا موفقیت یک استاد در پرتو کمال شاگردان متجلی می‌شود، استادی که همه شاگردانش کامل و مکمل باشند در کمال وی مجال هیچ تردید و شکی وجود ندارد. به این معنی که هریک از اصحاب به نوبه‌ی خود دلیل و برهانی است برای نبوت پیامبر خدا ﷺ و مجروح و معیوب قرار دادن ادنی‌ترین صحابی به معنی تضعیف یک دلیل نبوت و رسالت می‌باشد. این یک سخن آشکار و روشن است که دلیل نبوتی که خداوند متعال آن را اقامه فرموده است ضعیف نمی‌شود پس نتیجه‌ی واضح آن این است که هر کس یک صحابی را مجروح سازد او بر اشتباه و خطا قرار دارد و این جرح وی، صحابی به هیچ وجه مجروح نمی‌شود اما خود او مجروح و ساقط الاعتبار خواهد شد.

صحابه کرام رضی الله عنهم اولین شاگردان پیامبر اسلام ﷺ و اولین مبلغان رسالت وی و پس از ایشان، نمایندگان آن حضرت ﷺ بودند. دین حق به وسیله‌ی همین بزرگواران به همه‌ی امت رسید، بعد از زمان رسالت پیامبر ﷺ صحابه

کرام منتشر شده و به منظور دعوت و تعلیم دین اسلام و شریعت محمدیه به اکناف و اطراف عالم رسیده بودند، به عنوان مثال فرض شود جایی یک صحابی که در سیرت و روش وی از جهت معیار مقررہ نوعی پستی (معادالله) وجود داشته باشد، وارد سرزمینی می‌شود آن گاه ساکنان آن محل در مورد استاد و معلم وی جناب حضرت رسول اکرم ﷺ چگونه تصور و نظری را به دل و دماغ خود راه می‌دهند؟ آیا در قلب آن مردم نسبت به پیامبر خدا ﷺ همان عظمتی که شایسته مقام حضرت است به وجود خواهد آمد؟ یقیناً آن‌ها فکر می‌کنند که برای اصلاح باطن و تزکیه‌ی نفس صحبت مقدسه و تربیت حکیمانه‌ی حضرت ﷺ هم معالجه‌ی یقینی و راه گشای قطعی نیست، و هر گاه که ایمان به اضافه بعضی اعمال صالحه و مجموعه مصاحبت و همراهی با پیامبر خدا ﷺ هم از رسانیدن به کمال اصلاح باطن و مرتبه قرب با خدای متعال قاصر است، پس به صرف ایمان و با عمل صالحی معمولی یک انسان محروم از مصاحبت آن منبع سرشار نور و برکت چگونه به این مقاصد دست می‌یابد؟ و آیا آن‌ها در مورد بقیه صحابه کرام به دام شک و تردید مبتلا نخواهند شد؟ یقیناً آن‌ها گمان می‌برند همین سیرت و روشی که این آقا دارد ممکن است صحابه‌ای که مانده‌ایم نیز دارای آن باشند، بدینسان شریعت اسلام کلاً در نظر آن‌ها مشکوک و مشتبه خواهد شد، زیرا شریعت مطهر فقط قولاً به نسل‌های بعدی منتقل نشده، بلکه عملاً نیز منتقل شده است اگر آن‌ها عمل یک صحابی را خلاف شریعت مشاهده کنند در باره‌ی بقیه اصحاب نیز، این احتمال بر ایشان ممکن است به وجود آید، حتی در موردشان تزکیه پیامبر ﷺ هم گمان باطل می‌برند که کامل نبوده و إلا یک صحابی چرا از مظهر قرار گرفتن آن محروم ماند^۱.

۱- به طور مثال ملاحظه کنید اگر یک فرد جماعت اسلامی هم در جایی اظهار خصلت

شما مشاهده کردید که فقط دست از دامن یک صحابی برداشتن چه عواقب سویی به همراه دارد؛ زیرا تمسک ما بر «العروة الوثقی» سست شده و این خطر به وجود آمد که مبدا دامن رسول ﷺ را نیز از دست دهیم، از اینجا مقایسه باید کرد که اگر مانسبت به یک گروه بزرگ صحابه کرام سوء ظن پیدا کنیم و آن‌ها را مبتلای حب جاه، دنیا طلبی، بد دیانتی، خیانت و امراض خبیثه‌ای دیگر تصور کنیم، نتایج انقدر خطرناک خواهد بود.

کتاب موسوم به نام «خلافت و ملوکیت» آقای ابوالاعلی مودودی نسبت به یک گروه خاص از صحابه‌ی کرام خصوصا و نسبت به عموم صحابه کرام ﷺ عموما سوءظن پیدا می‌کند و تصویر چهره‌ی آن‌ها را از زاویه‌ای چنان کج نشان می‌دهد که هر خواننده‌ای که بیاناتش را صحیح و درست تصور کند عظمت صحابه کرام از قلب وی ساقط می‌شود، و برای مقام صحابی بودن هیچ اهمیت و عظمتی در دل وی باقی نخواهد ماند، نتیجه این کتاب مودودی و اثر آن در جامعه چه چیزی می‌توان باشد؟ جوابش این است که هر صاحب فهم شخصا می‌تواند آن را لمس نماید. تلاش و کوشش راقم سطور مهیا کردن تریاق برای ازاله‌ی سموم همین کتاب «خلافت و ملوکیت» است، هدف از نوشتن این کتاب تنها جواب دادن نیست، بلکه مقصود اصلی تحقیق واقعات و مسایل و اظهار مسلک صحیح اهل سنت می‌باشد به سبب شایعه پراکنی و تبلیغات سوء مخالفان صحابه از سویی و از سویی دیگر به سبب بی‌خبری و غافل بودن ما، در مورد واقعات تاریخی و بسیاری از مسائل وابسته به این واقعات تاریخی، خود اهل سنت در اشتباهات زیادی مبتلا هستند، و نه تنها عوام الناس حتی شمار زیادی از

بدی کند آیا همه جماعت بد نام می‌شوند. شیخ سعدی می‌فرماید:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را

علمای ما نیز متأثر از اندیشه و افکار روافض به نظر می‌آیند، الحمد لله پرده از روی این اشتباهات و غلط فهمی‌ها برداشته و چهره‌ی نورانی حقایق آشکار و بی‌حجاب قرار داده شده است، اگر پس از مشاهده‌ی حقیقت هم، کسی روگردانی کند برای او راه معالجه‌ای وجود ندارد.

توضیح این نکته ضروری است که من با جماعت اسلامی از این جهت که یک جماعت اسلامی است، هیچ مخالفتی ندارم، من با افکار باطله‌ای مخالفم که آقای مودودی از خود انتشار داده است، نامبرده سرچشمه‌ی این گمراهی می‌باشد، لذا مخالف او هستم اما با بررسی و مطالعه که به عمل آورده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که در جماعت او دو گروه افراد وجود دارند؛ دسته‌ای آنانند که کور کورانه از او تقلید نموده و در زیغ و ضلال او هم نوای وی می‌باشند، من ناچارم این دسته را نیز در ردیف آقای مودودی قرار بدهم. دسته‌ی دوم کسانی هستند که با افکار باطله و خیالات فاسده‌ی وی اختلاف شدید دارند، اما او را یک قائد و رهبر سیاسی قرار داده به دنبال وی می‌روند. با دسته اول گفتگو بی‌فایده است، اما با گروه دوم اندکی عرایض خیر خواهانه و مخلصانه دارم.

۱- کتاب مرا بدون تعصب گروه گرایانه صرفاً با دیده‌ی انصاف مطالعه کنید و از خداوند متعال دعای روشن شدن حق را برای خود بخوانید انشاء الله صداقت مسلک اهل سنت روشن خواهد شد، و آنچه ما نوشته‌ایم در آن نمایندگی از اهل سنت و الجماعت را به عهده گرفته‌ایم.

۲- سیاست از دین جدا نیست، اما کل دین و همه دین هم نیست، بلکه یک شعبه از دین است.

فرق سیاست دینی با سیاست ضد دینی در این است که مومن سیاست را از زاویه‌ی دینی و ایمانی مورد توجه قرار می‌دهد، به این معنی که قبل از

هر اقدام سیاسی به این نکته فکر می‌کند که آیا این اقدام از دیدگاه شرعی جایز است یا نه؟ و باز هم به این فکر می‌پردازد که دست‌آورد این اقدام سیاسی برای زندگی دینی و جنبه‌ی معنوی ما چه خواهد بود، مفاد و مصالح مادی و دنیوی در دیدگاه او رتبه‌ی ثانوی دارد، اولویت نزد او از آن مصالح و مقاصد معنوی و دینی می‌باشد به همین عنوان مومن حوادث سیاسی را نیز با همین دید می‌نگرد و طبق همین معیار و اصل مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد، بالعکس طرفدار سیاست ضد دین همیشه مصالح و اهداف مادی و دنیوی را مطمح نظر خود قرار داده و با مصالح و مقاصد دینی و معنوی هیچ ارتباطی ندارد و به آن اهمیت نمی‌دهد، اما اگر کسی کل دین را با زاویه‌ی سیاسی زیر نظر بگیرد مسلماً این قلب موضوع یک بی‌ترتیبی بسیار خطرناک خواهد بود که نتیجه‌اش به شکل گمراهی ظاهر خواهد شد.

شما اگر تعمق بفرمایید احساس خواهد شد که آقای مودودی به «جماعت» خود همین زاویه نظر معکوس را داده است، او به جای این تعلیم که باید سیاست را با زاویه نظر دینی نگریست به اهل حزب و جماعت خود تعلیم داده است که کل دین را با زاویه نظر سیاسی باید مورد بررسی قرار داد، و این زاویه نظری چنان کج می‌باشد که با آن بسیاری از حقایق اسلام نادیده‌نخور می‌شود و آنچه دیده می‌شود آن هم چه بسا که از جایگاه خود منحرف شده به نظر می‌آید، و این دیدگاه صرفاً دیدگاه روافض می‌باشد.

شما مذهب روافض را بررسی کنید، این گونه برداشت می‌کنید که مقصد بعثت نبی اکرم ﷺ هدایت ثقلین (جن و انس) و برقرار ساختن رابطه‌ی بندگان با معبودشان نبود، بلکه مقصدش - معاذالله - ظایه‌گذاری حکومت و خلافت خاندان و فامیل خود بود.

آنچه عرض نموده‌ام با توجه به آن شما یک بار دیگر نوشته‌های تبلیغاتی آقای مودودی را مطالعه بفرمایید همین دیدگاه با تفاوتی بسیار ناچیز و

بی‌اهمیت نزد وی نیز موجود است. شایسته این بود که سیاست در پرتو دین مورد بررسی و توجه قرار داده می‌شد، اما او دین را در پرتو سیاست مورد توجه قرار داد.

۳- مودودی همه شما را برای کار قیام حکومت اسلامی یک جاگرد آورده است ولی او می‌گوید که مدت طولانی سیزده قرن، فقط دوازده یا سیزده سال توانست با شکل صحیح خود سرپا باشد، از زمان حضرت عثمان رضی الله عنه در آن تغییراتی بروز کرد، حضرت علی رضی الله عنه به فکر اصلاح آن افتاد، اما موفق نشد. حضرت حسن نیز بعد از شش ماه تلاش، از آن دست برداشت و سپس زمان «ملوکیت» مصطلح مودودی آغاز می‌گردد و خلافت چنان نابود شد که تا امروز به منزله‌ی عنقا قرار گرفته است، گویی در سیزده قرن حکومت اسلامی حداکثر ۳۰ سال وجود داشت، در این دوران هم مدت زیادی چنان گذشته که کمال خود را از دست داده بود و شکلی ناقص از آن به جای مانده بود، با این بینش آیا چنین نتیجه‌گیری نمی‌شود که حکومت اسلامی به صورت تئوری و نظری چیزی بسیار خوبی است، اما وجود عملی و خارجی آن غیر ممکن است و چون عملاً غیر ممکن است، پس برای آن کوشش و تلاش نمودن جز اضاعه‌ی وقت و نیرو چیز دیگر نمی‌باشد.

لطفاً این پرسش‌ها را مورد توجه عمیق قرار داده ملاحظه کنید که با وجود شعار حکومت اسلامی، مجروح قرار دادن صحابه‌ی کرام، مصداق مصرع: «یکی بر سر شاخ و بن می‌برید» بودن است یا خیر؟
باز به این نکته نیز فکر کنید که آقای مودودی شما را به چه راهی می‌برد؟ به سوی حکومت اسلامی یا به طرف غیر آن؟

دشمن در کسوت دوست

دشمنی در لباس دوستی علیه اسلام را، یهودان و منافقان به خصوص رئیس منافقان عبدالله بن ابی بن سلول در حیات طیبه‌ی پیامبر اسلام ﷺ بنیان گذاری کرده بود، اما در زمان مبارک آن حضرت ﷺ با افشاگری‌های قرآنی و به وسیله وحی الهی کاملاً نامراد و ناکام گردید و آرزوی خود را به گور برد و به عذاب الیم گرفتار شد. بعد از رحلت پیامبر ﷺ تا مدتی گروه وی به دلیل نداشتن پیشوا متلاشی شده بود، و چنین بنظر می‌رسید که این گروه و برنامه‌هایش کلاً نابود شده است ناگهان از میان این گروه یک مجدد نفاق برای تجدید حیات این حزب نفاق بروز نمود.

فتنه سبائیت

این فرد به نام عبدالله بن سباء، معروف به ابن السوداء از تبار یهود بود که در سینه‌اش آتش عداوت و دشمنی با اسلام شعله می‌زد و از راه نفاق تظاهر به مسلمانی نمود و مذهب رافضی را بنیان گذاری کرد که خشت اولی این ساختمان دشمنی و عداوت با صحابه‌ی کرام بود و بیش از هر چیز پسندیده‌ترین ترفند او جهت ریشه بر اندازی اسلام، تنقیص، تذلیل و جرح صحابه کرام بود. سبائیت، نخست در قالب روافض نمایان شد، اما در موقع احتیاج برای فتنه انگیزی، لباس خارجیت را نیز به تن پوشید و اگر نیاز پیدا می‌شد زیر عبای اعتزال رفض را پنهان نمود، و گاهی خرقه باطنیت را به تن آراسته به وسیله خانقاه‌ها به نشر ظلمت و ضلال می‌پردازند. خلاصه اینکه، نهال عبدالله بن ابی ابن سلول را ابن سبا آبیاری نمود و به تدریج این شجره‌ی خبیثه تناور و دارای شاخه‌های زیادی شد ولی رفض در همه

شاخه‌ها مشترک ماند، و واقعیت امر این است که تا امروز هر فتنه‌ای که در اسلام سر بر آورده بیخ و بنیاد همه‌ی آن‌ها فتنه‌ی سبائیت است، و هر شخصی که با دیدگاه اسلامی و دیانت داری، قسمت فتن از تاریخ اسلام را مطالعه کند ما را تصدیق خواهد کرد. بعد از ابن سبا در ادوارمختلف در این گروه همواره افرادی پیدا می‌شد که با توجه به موقعیت و مناسبت محیط و زمان و مکان به تجدید و تقویت این فتنه همت می‌گماشتند، و این فتنه تا امروز باقی است و به حدی در شئون دین و دنیا به مسلمین ضرر رسانیده است که به قدرعشر عشیر آن غیر مسلمین نتوانستند، برسانند.

در زمان حال نیز اشخاصی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را مجدد فتنه‌ی سبائیت قرار داد، در این راستا نویسندگان معاصر چون دکتر طه حسین و دکتر احمد امین منصف فجرالاسلام، شایسته‌ی ذکراند، زیرا آن‌ها با روشی جدید در زبان عربی به خوبی از سبائیت وکالت و نمایندگی نمودند.

در میان نویسندگان اردو زبان نیز این گونه نویسندگان وجود دارند که از میان همه آن‌ها معروف‌ترین شخصیت «سید ابوالاعلی مودودی» امیر جماعت اسلامی می‌باشد.

شکر این احسان عظیم خداوند متعال را چگونه می‌توان ادا کرد که من عاصی پر معاصی توفیق دفاع از صحابه‌ی کرام و حمایت از مسلک اهل سنت و جماعت را عطا فرمود، خداوند متعال قبرهای بزرگوارانی را که به طفیل کفش برداری‌شان عاصی و هیچ ندانی مثل من را توفیق این خدمت عظیمه عنایت گردید با انوار رحمت مملو فرماید،

رفع الله درجاتهم.

نبرد سرنوشت ساز

آقای مودودی ضمن بیان نبرد صفین چنین نوشته است: در دوران این نبرد واقعه‌ای اتفاق افتاد که (به نص صریح)^۱ به وضوح روشن ساخت که از طرفین کدام یک بر حق است و کدام یک باطل. واقعه چنین بود که حضرت عمار بن یاسر که در قشون حضرت علی^{علیه السلام} بود، با نیروهای حضرت معاویه^{رضی الله عنه} رزمید و به شهادت نایل آمد.^۲

این ارشاد پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در باره‌ی حضرت عمار^{رضی الله عنه} در بین صحابه شهرت زیادی داشت و بیشتر صحابه آن را از زبان اقدس پیامبر^{صلی الله علیه و آله} شنیده بود که:

«تقتلك الفئة الباغية»: «تو را گروه باغی قتل خواهد کرد»^۳

سپس ذکر ماخذ این حدیث را در چندین سطر ادامه داده چنین می‌نویسد:

«صحابه و تابعین متعدد که در نبرد بین حضرت علی^{علیه السلام} و حضرت معاویه^{رضی الله عنه} مذبذب بودند، شهادت حضرت عمار^{رضی الله عنه} برایشان ثابت ساخت که چه کسی از جانبین بر حق است و چه کسی باطل» ص ۱۶۱.

سپس بعد از چند صفحه می‌نویسد:

۱- عبارت بین القوسین در اصل کتاب موجود ولی مترجم آن را از ترجمه حذف کرده است - چون نکته مهم بحث است، آوردن آن را در اینجا ضروری دانستم.

۲- ترجمه این قسمت خط کشیده اصل کتاب مودودی به نحو صحیح چنین است: «در حالی که با نیروهای حضرت معاویه می‌رزمید به شهادت رسید معلوم می‌شود که مترجم فارسی این کتاب در ترجمه دقیق نبوده است».

۳- ص ۱۶۰. خلافت و مولوکیت فارسی به ترجمه خلیل احمد حامدی. ناشر: انتشارات بیان - پاره با همکاری شرکت فرهنگ قرآن تهران - نوبت اول، رمضان المبارک - ۱۴۰۵.

«و آشکار است که گروه حضرت معاویه رضی الله عنه مرتکب قتل او گردیده بود، نه گروه حضرت علی رضی الله عنه» ص ۱۶۴.

ما درباره‌ی صحت حدیث هیچ بحثی نداریم، اما این ادعا که حدیث بر باغی بودن معاویه رضی الله عنه و طرفدارانش «نص صریح» است، قطعاً غلط و نادرست است - این دعوا صرفاً زمانی می‌توان ثابت شود که کشته شدن حضرت عمار رضی الله عنه به دست طرفداران حضرت معاویه رضی الله عنه به اثبات برسد، این ادعا فقط با گفتن «آشکار است» به اثبات نمی‌رسد - آیا برای اثبات این مطلب هم «نص صریح» وجود دارد؟ اگر نیست پس جنابعالی به چه دلیل فرمودید که «بر باطل بودن حضرت معاویه به نص صریح ثابت شد؟».

«نص صریح» به اعتبار ثبوت حکم، قطعی الدلاله است، اما بر مصداق خود تنها زمانی قطعی الدلاله می‌شود که مصداق بودن مصداق به گونه‌ای قطعی و یقینی ثابت شود، تا زمانی که این امر یقینی نباشد که مصداق نص فلان است حکم نص نمی‌تواند برای فلان ثابت شود به عنوان مثال می‌دانیم حکم قصاص منصوص است، اما اگر زید متهم شود که عمرو را کشته است، به محض اتهام نمی‌توان گفت که قصاص نمودن زید به نص صریح ثابت است، تنها زمانی می‌توان چنین گفت که با دلیل شرعی قاتل بودن زید نیز به اثبات برسد.

به همین منوال از حدیث مورد بحث این امر صراحتاً ثابت می‌شود گروهی که حضرت عمار رضی الله عنه را می‌کشد باغی است، ولی به هیچ وجه از آن این مطلب ثابت نمی‌شود که گروه حضرت معاویه «فئه باغیه» یا بر باطل بوده باشد، زیرا این مطلب صرفاً موقعی ثابت خواهد شد که با دلیل شرعی این امر هم به اثبات برسد که همین گروه وی را به قتل رسانیده بود - لذا گفتن این سخن که به نص صریح آشکار شد که چه کسی بر حق است و چه

کسی بر باطل، تجاوز از حد و سخنی باطل است - که فی الواقع دلیلی آشکار بر کم علمی قائل و کم فهمی اوست.

این ادعا را که قتل او را گروه حضرت معاویه رضی الله عنه مرتکب گردیده بود، امری آشکار نمی توان گفت، بلکه انشاء الله پس از چند سطور این بحث را ملاحظه می کنید و بر شما حقیقت روشن خواهد شد که این حرف یک بهتان خالص و تهمتی تمام عیار است.

تنقیحات سرنوشت ساز

در این مقام دو تنقیح فیصله کن و سرنوشت ساز قابل بحث می باشد - یکی اینکه آیا حضرت عمار رضی الله عنه توسط گروه حضرت معاویه رضی الله عنه کشته شد یا خیر؟ و اگر آن ها مرتکب قتل او نشده اند پس قاتل او چه گروهی بوده است؟ دومین بحث مهم تر این است که با توجه به نفس حدیث آیا می توان گروه حضرت معاویه رضی الله عنه را مصداق آن قرار داد یا خیر؟

چون تنقیح ثانی مهم تر است و هم در پرتو آن مرحله تنقیح اول را به آسانی می توان طی نمود، لذا آغاز نمودن بحث از همین قسمت مناسب تر می باشد این یک واقعیت مسلمه و به دور از هر شک و تردیدی است که از زبان مبارک حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ سخنی (العیاذ بالله) فضول و غیر مفید ممکن نیست که خارج شود، در هر سخنی که جناب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارشاد فرموده یقیناً حکمت و منفعت وجود دارد از سخن لا یعنی و غیر مفید ذات اقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله بلند و برتر می باشد، حالا در پرتو این عقیده صحیح در حدیث مورد بحث تعمق و تدبر بفرمایید که از این ارشاد گرامی شخص آن حضرت چه مقصدی می توان داشته باشد؟ این اطلاع که تو را گروه باغی خواهد کشت فی نفسه یک خبریست که در وی هیچ افادیت وجود ندارد وقتی حضرت عمار به شهادت رسید اینکه او را چه کسی کشته

است برای او چه فایده‌ای دارد؟ و اگر به عالم آخرت رسیده او فهمید که گروهی که وی را به شهادت رسانیده است باغی است، به وی از آن چه نفعی می‌توانست برسد؟ کشته شدن به دست باغیان فضیلت ویژه‌ای هم ندارد که تصور شود مقصود حضرت پیامبر ﷺ از این خبر اظهار فضیلت ویژه‌ای بوده باشد، شهادت بدون تردید فضیلتی بزرگ است اما فرق نمی‌کند چه به دست کافران باشد و چه بدست باغیان در هردو صورت فضیلت دارد به نحو مخصوصی به دست باغیان کشته شدن هیچ فضیلتی ندارد اگر مقصود پیامبر ﷺ مژده دادن یا بیان فرمودن فضیلت وی می‌بود فقط مژده‌ی شهادت را به وی می‌داد، ذکر نمودن «فته باغیه» چه لزومی داشت؟ اگر کسی بگوید مقصد متوجه ساختن دیگران بود. این پرسش مطرح خواهد شد که متوجه ساختن دیگران نیز چه سودی را در بر داشت؟ باید دانست که در کلام هیچ عاقلی صرفاً خبر مقصودی وی نخواهد بود، بلکه مقصود وی انشا می‌باشد تنها به این مطلب پی بردن که گروه قاتلان حضرت عمار رضی الله عنه باغی است، قطعاً بی‌سود و غیر مفید است مگر زمانی که از این علم یک حکم شرعی معلوم گردد، و این حکم در اینجا کاملاً ظاهر است و در قرآن مجید به گونه‌ای صریح و روشن ذکر شده است «پس با گروهی که باغی است قتال کنید تا اینکه به سوی حکم پروردگار باز گردد».

با توجه به این مقصود ارشاد گرامی پیامبر ﷺ واضح می‌گردد، یعنی آن حضرت رضی الله عنه در این حدیث، گروهی را که حضرت عمار رضی الله عنه را بکشد باغی قرار می‌دهد و گویی به همه مسلمین دستور می‌دهد که با آن گروه بجنگند تا زمانی که آن‌ها به سوی حکم خداوند متعال رجوع نمایند، درست همان گونه که در قرآن مجید دستور داده شده است این امر قابل ملاحظه است که وقتی شهادت حضرت عمار رضی الله عنه دلیل قطعی این امر بود که گروهی که او

را می‌کشد از روی شرع باغی است و این روایت به طور عموم برای صحابه و تابعین معلوم بود و بنا به گفته‌ی مودودی این امر هم برای همه مشخص و معلوم شده بود که او را گروه حضرت معاویه رضی الله عنه به قتل رسانیده است.

پس مجموعه این مقدمات مقتضی آن بوده که کلیه تابعین و صحابه‌ای که قبل از بروز این حادثه، قتال فریقین را یک «فتنه» قرار داده بی‌طرف شده بودند و از هر گروه قطع تعلق نموده خانه نشین شده بودند پس از کشته شدن حضرت عمار رضی الله عنه به معاونت و نصرت حضرت علی رضی الله عنه مبادرت نموده و علیه حضرت معاویه رضی الله عنه شمشیر به کف به میدان می‌آمدند اگر تابعین اقدام نمی‌کردند علی الاقل این توقع از صحابه کرام رضی الله عنهم امری متیقن بود که آن‌ها بنا به گفته‌ی مودودی پس از اینکه باغی بودن حضرت معاویه رضی الله عنه با این «نص صریح» برای آن‌ها ظاهر شد حتماً به دستور آیه‌ی موصوفه عمل می‌کردند و دفعتاً در میان آن‌ها این سر و صدا به وجود می‌آمد، ولی آنچه ما مشاهده می‌کنیم این است که پس از بروز حادثه شهادت حضرت عمار رضی الله عنه هم در میان آن‌ها هیچ حرکتی به وجود نیامد، نه از موضوع بی‌طرفی تکان خوردند و نه برای مقابله با حضرت معاویه رضی الله عنه جبهه‌گیری نمودند و نه در جنگ علیه او با لشکر حضرت علی رضی الله عنه متحد شدند، در هیچ کجای تاریخ این مطلب به اثبات نرسیده که این بزرگواران به کمک حضرت علی رضی الله عنه شتافته و بر علیه حضرت معاویه صف آرایی کرده باشند، در حالی که می‌بایست در تمام دنیای اسلام با بروز این جریان یک هیجان عظیم به وجود می‌آمد، همچنانکه به دنبال شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه به وجود آمده بود، بالخصوص به این خاطر که ثمرات تلخ حادثه شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه را هم این بزرگواران و مسلمانان جهان اسلام به چشم خود مشاهده کرده بودند و نتایج سرکوب نکردن بغاوتی را که علیه او به

وجود آمده بود، نیز دیدند پس لازم بود از این تجربه‌ی تازه درس عبرت گرفته هرچه سریع تر به سوی آن توجه می‌نمودند اما چنین نشد، زیرا اگر با بروز این حادثه (شهادت حضرت عمار^{رضی الله عنه}) تحریک و هیجان خاصی به وجود می‌آمد و طوفان جذبات مردم علیه حضرت معاویه به حرکت می‌افتاد بدون تردید این واقعه به حد تواتر در کتب تاریخ نقل می‌شد، ولی مع الوصف معلوم نیست چرا صفحات تاریخ از تذکره‌ی چنین چیزی کلاً و یکسره خالی می‌باشند، تا آنجا که به سبب قلت اعوان و انصار حضرت علی^{رضی الله عنه} هم نتوانستند بار دیگر به سوریه حمله کنند، آقای مودودی شخصاً اعتراف می‌کند که پس از واقعه‌ی تحکیم حضرت علی^{رضی الله عنه} در صدد حمله‌ی مجدد به سوریه گردید.

«اما مردم عراق همت‌شان را باخته بودند، و فتنه‌ی خوارج در دسر مزیدی برای حضرت علی بار آورده بود»
ص ۱۷۲ خلافت و ملوکیت فارسی.

گویی حالا نزد او از لشکریانش تعدادی که با آن بتواند در دو جبهه بجنگد باقی نمانده بود، اما اگر آن عده از صحابه کرام که اعلام بی‌طرفی کرده بودند با او همراه می‌شدند این چنین وضعیتی هرگز برای وی رخ نمی‌داد زیرا هم تعداد این بزرگواران چشم گیر بود و هم هر فردی از آنها صدها هزار انسان در زیر بیرق او گرد می‌آمد و به این ترتیب در هر دو جبهه جنگ را ادامه داده می‌توانست پیروزی را از آن خود سازد.

اینجا این سؤال مطرح است که بالأخر سکون و سکوت صحابه^{رضی الله عنهم} و تابعین بی‌طرف با وجود به شهادت رسیدن حضرت عمار^{رضی الله عنه} و با علم و اطلاع از مفاد حدیث مذکور بر چه اصلی مبتنی بود؟ در میان آنها و عامه المسلمین پس از وقوع این حادثه چرا هیجان و تحرکی پیدا نشد؟ در توجیه این رؤیه به چهار نحو می‌توان جواب داد:

اول: آن‌ها از این حدیث خبر نداشتند بدیهی است که این مطلب نادر است، خود مودودی هم می‌نویسد که حدیث معروف و مشهور و به منزله متواتر است و همه از آن با خبر بودند.

دوم: از حدیث با خبر و مطلع بودند ولی آن‌ها شهادت سیدنا عمار رضی الله عنه را علامت فئه باغیه بودن فئه قاتله نمی‌دانستند، در این صورت هیچ محلی برای بحث باقی نمی‌ماند و مدعای مخالف خود به خود مانند افسانه‌ای خواهد شد.

سوم: آن‌ها دیده و دانسته از نصرت حق پهلو تهی و خودداری کردند ولی این توجیه فقط با مزاج روافض سازگار است، از زبان یک سنی امکان ندارد چنین سخنی لغو و بی‌هوده‌ای بیرون آید.

چهارم: پس از مردود و غلط بودن دو توجیه گذشته صرفاً چنین می‌توان توجیه نمود که آن‌ها خصوصاً صحابه رضی الله عنهم یقین قطعی نداشتند که گروه حضرت معاویه رضی الله عنه مرتکب قتل حضرت عمار رضی الله عنه شده است، نه تنها آن‌ها حتی عموم مسلمانانی که راه بی‌طرفی را انتخاب کرده بودند نیز نسبت دادن قتل حضرت عمار رضی الله عنه را به سوی گروه حضرت معاویه کاری درست نمی‌پنداشتند، به همین دلیل با وجود علم به این حدیث و پس از شنیدن این جریان هم در دل آن‌ها جذبات حمایت و نصرت حضرت علی رضی الله عنه و مخالفت حضرت معاویه رضی الله عنه برانگیخته نشد، غیر از این هیچ توجیه دیگر برای این رؤیه و نحوه‌ی عمل آن‌ها نمی‌توان باشد پس نتیجه بحث این شد که با توجه به مقتضای حدیث نمی‌توان گروه حضرت معاویه رضی الله عنهم را مصداق آن قرار داد این تنها رأی و نظر ما نیست بلکه رأی عامه المسلمین و صحابه و تابعین کثیر التعدادی است که در همان دوره و زمان وقوع حادثه با اینکه به جریان آن روز از ما آگاه‌تر و عالم‌تر بودند و با توجه به حدیث مذکور حتماً

سعی خود را در کشف حقیقت امر نیز به کار برده بودند، باز هم راه بی‌طرفی را پیش گرفتند.

این مطلب بسیار حیرت‌انگیز است که آن بزرگوارانی که شخصاً در آن دوره حضور داشتند و امکانات و وسایل تحقیق و تفتیش پیرامون این جریان را به گونه‌ای که ما در اختیار نداریم در اختیار داشتند باز هم نتوانستند اطمینان و یقین حاصل کنند که عمار توسط گروه حضرت معاویه رضی الله عنه به قتل رسیده است اما علما متأخرین مانند علامه ابن کثیر و علامه ابوبکر جصاص و امثالهم را علم‌الیقین حاصل شد؟ باید پرسید این آقایان چه مدارکی به دست آوردند که حضرات متقدمین نتوانستند آن را فراهم سازند؟ پر واضح است که پس از سکوت صحابه و تابعین عامه المسلمین زمان وقوع حادثه آراء علماء متأخرین دارای هیچ وزنه و اعتباری نخواهد بود، مأخذ و مستند آراء آن‌ها روایات طبری و واقدی و غیرهما می‌باشند، صرف نظر از غیر معتمد علیه بودن آن‌ها همان گونه که حافظ ابن کثیر و امثالهم حق دارند از روایات آن‌ها نتیجه‌گیری کنند ما نیز این حق را داریم، در این باره آن‌ها بر ما هیچ امتیاز و ترجیحی ندارند، لذا نمی‌توانند آراء آن‌ها را به عنوان حجت مطرح نمود در این رابطه مودودی می‌نویسد:

«علت بی‌طرفی حضرت زبیر در نبرد جمل این بود که این ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آورد و او مشاهده کرد که در قشون حضرت علی رضی الله عنه حضرت عمار بن یاسر حضور دارد»^۱.

در صفحات گذشته در این مورد بحث شده و به اثبات رسانیده‌ایم که این روایت مجعول و بی‌اساسی است که روافض آن را جعل کرده‌اند.

حضرت زبیر در جنگ جمل اصلاً بی طرف نشده بود، ولی اگر بالفرض این ادعا صحیح قرار داده شود این سؤال مطرح می شود که بنا به ادعاء شما حضرت زبیر رضی الله عنه چون حضرت عمار رضی الله عنه را جزو طرفداران حضرت علی رضی الله عنه دید عقب نشینی نمود پس اکثریت صحابه کرام رضی الله عنهم و جماعت کثیره تابعین به خصوص معتقدین خود حضرت علی رضی الله عنه چرا با مشاهده واقعه شهادت حضرت عمار رضی الله عنه باز هم برای حمایت حضرت علی و مخالفت حضرت معاویه شمشیر به دست نگرفته اقدام به نبرد نکردند؟ در مورد قتال اهل بغی با نص صریح قرآنی (معاذ الله) مخالفت صریح ورزیدند؟ به خصوص در لحظه ای که وی به کمک اعوان و انصار شدیداً نیازمند بود و به سبب قلت لشکر پریشان شده بود؟

سؤال دیگری که اینجا مطرح است، این است که اگر حضرت زبیر رضی الله عنه به خاطر حمایت حضرت عمار رضی الله عنه از حضرت علی رضی الله عنه قطعاً به این نتیجه رسیده بود که حضرت علی رضی الله عنه بر حق است چرا به جای اظهار بی طرفی به نصرت و حمایت حضرت علی رضی الله عنه اقدام ننمود؟ چرا در صفوف لشکریان آن حضرت داخل نشد؟ چرا از میدان نبرد بی طرف گردید و از وظیفه ی حمایت حق شانه خالی نمود؟

از اینجا روشن است که اگر بالفرض روایت موضوع و دروغین بی طرف شدن او از نبرد صحیح هم قرار داده شود باز هم این توجیه که حمایت حضرت عمار رضی الله عنه از حضرت علی رضی الله عنه سبب آن بوده است، درست نخواهد بود، لابد سبب دیگری داشته است.

روش «اهل خربت»^۱ هم در این راستا قابل توجه است از طبری قبلاً نقل شده است که آن‌ها از معتقدان و ارادتمندان حضرت علی علیه السلام بودند لکن در این خانه جنگی می‌خواستند بی‌طرف بمانند و برای بیعت نمودن با وی تقاضا داشتند که تا پایان گرفتن اختلاف او با حضرت معاویه رضی الله عنه به آن‌ها مهلت بدهد سیاست نادرست محمد بن ابی بکر رضی الله عنه آن‌ها را عصبانی نموده تحریک کرده بود ولی بازهم نه آن‌ها از خود نافرمانی و بغارت نشان دادند و بر علیه خلیفه المسلمین به کمک اهل شام نشتافتند از تاریخ طبری چنین بر می‌آید که آن‌ها می‌توانستند ده هزار نفر وارد میدان نبرد سازند اما از این جمعیت کثیر با اینکه واقعه شهادت حضرت عمار رضی الله عنه را مشاهده نمودند و از حدیث «تقتلک الفئة الباغیة» هم اطلاع داشتند حتی ده الی بیست نفر هم بعد از این واقعه به حمایت حضرت علی رضی الله عنه نشتافتند بالعکس بعد از این واقعه طرفدار حضرت معاویه رضی الله عنه شدند و در جریان حمله او به مصر با وی همراه شدند، علت این جریان چه بود؟ آیا در میان این تعداد کثیر، سه فرد صالح هم وجود نداشت که این حدیث را مورد توجه قرار داده پس از به شهادت رسیدن حضرت عمار رضی الله عنه حضرت معاویه رضی الله عنه را باغی قرار داده از حضرت علی رضی الله عنه در نبرد با او حمایت و پشتیبانی کنند؟ در خود مصر حامیان حضرت معاویه رضی الله عنه خیلی زیاد بودند با حمایت آن‌ها او توانست بر مصر تسلط یابد، آیا از آن‌ها هم احدی پس از وقوع این حادثه حدیث مذکور را به یاد نیاورد؟ و از آن‌ها یک نفر هم پیدا نشد که بنا به گفته‌ی مودودی با توجه به این نص صریح او را باغی دانسته علیه او قیام نماید؟ و همچنین در سرزمین پهناور سوریه چند نفری هم پیدا نشد که از حضرت معاویه رضی الله عنه

۱- نام شهری یا ناحیه‌ای در اطراف اسکندریه مصر است. «معجم البلدان»

ایراد بگیرند که چون تو از روی نص صریح باغی قرار گرفته‌ای ما با تو همراه نمی‌شویم و شگفت‌آمیزتر اینکه صحابه جلیل‌القدری مانند حضرت ابوالدردا و حضرت ابو امامه رضی الله عنهما آنجا حضور داشتند و با وجود علم و اطلاع به این واقعه و حدیث مذکور بی‌طرف ماندند امهات المؤمنین بالخصوص ام المؤمنین سیدنا حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز هیچ نامه‌ای به وی ننوشتند، در حالی که حضرت صدیقه رضی دارای پایه بلند بصیرت سیاسی بود و در امر بالمعروف و نهی عن المنکر هرگز کوتاهی نمی‌فرمود (و در این راه مراعات و ملاحظه‌ی کسی را نمی‌کرد) حضرت سهیل بن حنیف که در نبرد صفین با حضرت علی رضی الله عنه همراه بود به متوقف ساختن نبرد خوشنود شد و به این حدیث استدلال نفرمود^۱ کسی که خداوند متعال ذهنش را ذره‌ای نور بصیرت و قلبش را کم‌ترین مقداری از انصاف پسندی عنایت کرده است با توجه به این جریانات ذکر شده می‌تواند به این نتیجه برسد که در موقع بروز این حادثه و بعد از آن تا مدت زیادی (که حداقل آن دوره‌ی خلافت حضرت علی رضی الله عنه می‌تواند باشد) عموماً گروه حضرت معاویه رضی الله عنه را قاتل حضرت عمار رضی الله عنه نمی‌دانستند، آن عده از صحابه رضی الله عنهم و تابعین و عامه المسلمین که راه بی‌طرفی را اختیار کرده بودند کسی دیگر را قاتل حضرت عمار رضی الله عنه می‌دانستند و گروه حضرت معاویه را از ارتکاب این جرم مبرا می‌دانستند، این مطلب از روز روشن هم روشن‌تر است که مردم مسلمان زمان وقوع حادثه اعم از صحابی و غیر صحابی باید از حقیقت جریان آگاه باشند زیرا آن‌ها واقعات جنگ و صلح را از نزدیک مشاهده می‌کردند و ذرایع و اسبابی که برای دستیابی به صحت واقعه، آن‌ها در اختیار داشتند امروز ما

۱- صحیح بخاری، صحیح مسلم، بیان صلح حدیبیه - در صفحات آینده عیناً روایت نقل خواهد شد.

در دسترس نداریم هرگاه مرتکب قتل حضرت عمار بودن توسط گروه حضرت معاویه رضی الله عنه برای آن‌ها نتوانست به اثبات برسد نتیجه‌ی بحث این شد که متهم قرار دادن گروه حضرت معاویه رضی الله عنه قطعاً غلط و یقیناً بهتانی بیش نیست گروه او هرگز مصداق این حدیث و فئه باغیه نبوده است.

اگر از این مطلب کسی انکار کند باید بپذیرد که صحابه و تابعین این حدیث را دلیل باغی بودن حضرت معاویه نمی‌دانستند.

جای حیرانی و تعجب است که تعداد زیادی از تاریخ‌نویسان سنی مذهب زمانه‌های بعد از حادثه بینش و نحوه‌ی بحث و کیفیت تحلیل و تنقیح ذکر شده را اصلاً مورد توجه قرار نداده فقط به حرف راویان رافضی که گفتند:

«حضرت عمار رضی الله عنه توسط گروه حضرت معاویه به شهادت رسیده» بود اعتماد نمودند.

و عجیب‌تر از همه این است که مدعیان این سخن نحوه‌ی برخورد و روش خود حضرت علی مرتضی رضی الله عنه را در این قضیه نیز مورد توجه قرار ندادند، در صورتی که روش خود آن حضرت در این واقعه خیلی مهم بوده و سر نوشت ساز این بحث است و آن اینکه او در هیچ موقفی از مواضع بعد از این حادثه با این حدیث و با شهادت حضرت عمار رضی الله عنه بر بغاوت حضرت معاویه رضی الله عنه استدلال نفرمود.

در کتب تاریخ هیچ روایت قابل قبولی نمی‌بینیم که به اثبات برساند آن حضرت رضی الله عنه حضرت معاویه رضی الله عنه را پس از این حادثه بنا به گفته مودودی «با نص صریح» باغی قرار داده باشد دو خطبه به جناب آن حضرت رضی الله عنه منسوب است که بعد از شهادت سیدنا عمار رضی الله عنه آن‌ها را ایراد فرموده است و مودودی هم در کتاب خود نقل کرده که بحث پیرامون آن را در صفحات بعد ملاحظه خواهید فرمود.

در این دو خطبه هم نشانی از حادثه‌ی مذکوره نبوده و با توجه به آن هیچ استدلالی به حدیث مذکور یافته نمی‌شود، در این خطبه‌های روشن‌گر او مردم و لشکریان خود را برای حمله به سوریه ترغیب می‌کند و اشتباه کاری مخالفین را واضح می‌سازد لکن چه قدر حیرت‌انگیز است که او در چنین موضعی هم بر علیه آن‌ها از قوی‌ترین دلایل استفاده نمی‌فرماید حتی به آن اشاره‌ای هم نمی‌کند در حالی که طبیعتاً باید در این موقع از آن استفاده می‌کرد و با مطرح کردن آن به خوبی می‌توانست مسلمانان اعم از صحابه و غیر صحابه را علیه اهل شام (سوریه) صف آراء سازد، و نظر عموم مردم را علیه آن‌ها متحد نموده قدرت مقاومت آن‌ها را در هم می‌شکست، حتی در خود سوریه می‌توانست با این رویه‌ی استدلال، بر علیه حضرت معاویه رضی الله عنه مردم را بشوراند یعنی مقتضای مصالح سیاسی، نظامی، دینی، انتظامی، این بود که حضرت علی رضی الله عنه این حادثه را هرچه بیشتر در جهان اسلام مشتهر می‌ساخت و حدیث مذکور را عنوان نموده به تک تک مسلمین این مطلب را می‌رسانید که ای مردم از روی حدیث مذکور باغی بودن حضرت معاویه رضی الله عنه مثل روز روشن واضح و ثابت گردیده است و به دستور آیه **﴿فَقَاتِلُوا آلَی تَبَعِی﴾** [الحجرات: ۹]. عمل نمودن بر همه مسلمین فرض علی‌الکفایه می‌باشد (پس ای مردم بیایید و علیه حضرت معاویه رضی الله عنه با من همراه شوید و با او بجنگید).

اما علاوه بر اینکه چنین کاری نکرد حتی اشارتاً هم چنین چیزی را عنوان نمی‌فرماید، چرا؟ در موقع رفع مصاحف مناسب بود بگوید چون شما از روی حدیث نبوی باغی قرار گرفته‌اید حالا نیاز به فیصله‌ای دیگر نیست. در مقابل آن دسته از شیعیان حضرت علی رضی الله عنه که بر متوقف کردن نبرد اصرار می‌ورزید و در صورتی که حضرت علی نمی‌پذیرفت برای بغاوت آماده

بود که بنا به قول مشهور بعداً به نام خوارج شکل گرفت نیز لازم بود واقعه‌ی شهادت حضرت عمار و حدیث مذکور را به طور حجت و دلیل مطرح نماید و بگوید «این‌ها از روی حدیث «فئه باغیه» اند و قتال با آن‌ها از روی قرآن واجب است، اما این حجت را هم حضرت علی علیه السلام در مقابل آن‌ها مطرح نفرمود.

پس همانند مهر روز روشن است که حضرت علی علیه السلام گروه حضرت معاویه رضی الله عنه را مصداق این حدیث نمی‌شمرد حضرت سهل بن حنیف رضی الله عنه که در جنگ صفین شریک و از حامیان حضرت علی علیه السلام بود به متوقف کردن جنگ و حکم قرار دادن قرآن رضایت داد، با این حدیث استدلال نمود و مشوره ادامه‌ی نبرد را نداد.^۱

معنی این مطالب این است که از روی مقتضای حدیث مذکور گروه سیدنا حضرت معاویه رضی الله عنه را قاتل حضرت عمار رضی الله عنه قرار دادن به هیچ وجه صحیح و جایز نیست، برای یک مسلمان سنی همین مقدار کافی است، زیرا اگر بنا به گفته‌ی مودودی این حدیث برای باغی بودن حضرت معاویه رضی الله عنه «نص صریح» قرار داده شود و ادعا شود که قاتل وی گروه حضرت معاویه رضی الله عنه بود، باید این امر نیز پذیرفته شود که گروه صحابه کثیر التعداد آن دوره که موضوع بی‌طرفی را اختیار کرده بودند عمداً و دیده و دانسته مرتکب سهل انگاری شدیدی شده بودند، علاوه بر آن‌ها تمام صلحا امت که بی‌طرف بودند هم در این مصیبت با آن‌ها شریک بودند حتی خود حضرت علی علیه السلام نیز مرتکب ترک فریضه اشاعه علم و امر معروف شده بود که این حجت شرعی و حدیث نبوی را عنوان نفرموده به وسیله آن مسلمانان بی‌طرف اعم از صحابه و غیر صحابه را برای نبرد علیه باغیان تحریک و وادار نمود بدهی است که

۱- صحیح مسلم، صلح حدیبیه.

یک فرد سنی در هیچ حال نمی‌تواند این لقمه‌های تلخ و مسموم را از گلوی خود فرو ببرد و قائل چنین حرف‌هایی باشد لذا باید پذیرفت که حضرت عمار توسط اهل شام (سوریه) کشته نشده است، که اگر چنین می‌بود بزرگواران ذکر شده حتماً از آن باخبر می‌شدند و وقتی از آن باخبر می‌شدند یقیناً به مقتضای حدیث فوق الذکر عمل می‌کردند «وإذ لیس فلیس».

قاتل اصلی!

یک پرسش مهم این است که واقعه‌ای که علم آن بر خبرگان زمان وقوع، حتی بر شرکاء جنگ و حتی بر حضرت علی علیه السلام مخفی ماند و آن‌ها نتوانستند از آن اطلاع پیدا کنند، چگونه سال‌ها بعد طبری، واقدی، ابو مخنف و غیر هم نتوانستند از آن با خبر شوند؟

پاسخ درست این سؤال این است که این‌ها در واقع اخبارنگاری نکرده‌اند بلکه اخبارسازی کرده‌اند، خودشان یا سبائانی که مقتدیان آن‌ها بودند در کارخانه‌ی دروغ بافی و بهتان‌تراشی خود این اتهام دروغین و بی‌اساس را بر گروه حضرت معاویه رضی الله عنه آماده کردند و مؤرخان نام نهادی که بعد از آن‌ها آمدند و بنا به داشتن مذهب رفض بهتان‌تراشی و افترا پردازی علیه صحابه کرام رضی الله عنهم را برای خود یک عمل ثواب می‌پنداشتند، بر آن رنگ‌آمیزی نموده، ملمع و مزین نموده رونق بیشترش دادند چابک دستی و موفقیت تبلیغات روافض را ملاحظه کنید که پس از یک مدت علماء و مؤرخان سنی نیز با آن‌ها هم صدا شدند و در نسبت دادن این قتل به اهل شام با همان مصنفین رافضی هم نوا گردیدند، این حضرات از سوی حضرت معاویه رضی الله عنه دفاع هم نمودند و روش او را یک خطا اجتهادی قرار داده آن را از محدوده‌ی معصیت خارج ساختند ولی ای کاش! آن‌ها کمی از وقت خود را برای تدبیر در این مسئله صرف می‌نمودند که آیا منسوب ساختن این حادثه به سوی گروه او درست هم هست یا خیر؟ اما حقیقت امر این است که رافضی‌ها صرفاً از این جهت موفق به فریب دادن آن‌ها شدند که حضرت عمار رضی الله عنه همراه حضرت علی رضی الله عنه بود و در جبهه مخالف حضرت معاویه رضی الله عنه قرار داشت، چون این

آقایان از تکنیک روافض و از حیل سبائیت آگاه نبودند از تبلیغات‌شان متأثر شده ظاهر امر را حقیقت و واقعیت تصور نمودند. در صورتی که افراد مسئول از اهل شام از قبول این اتهام انکار نمی‌کردند تا حدودی این قرینه می‌توانست برای ثابت شدن این اتهام صحیح باشد، اما آن‌ها انکار می‌کنند و از این تهمت براءت خود را دارند اعلام می‌کنند، بدیهی است در چنین شرایطی در هر دادگاه دنیا این قرینه‌ی ظاهری مشتبه و مشکوک خواهد بود و مسئولیت اثبات جرم به ذمه‌ی مدعی‌ی کما فی السابق خواهد بود، ولی مع الوصف اثر تبلیغات روافض را ببینید که به انکار اهل شام جامه‌ی تأویل پوشانده می‌شود.

آقای مودودی می‌نویسد:

«اما هنگامی که اطلاع شهادت حضرت عمار بن یاسر[ؓ] به لشکر حضرت معاویه رسید و حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص این ارشاد پیامبر^ﷺ را به پدرش و به حضرت معاویه[ؓ] یاد آوری کرد، حضرت معاویه[ؓ] بلا تأمل از آن چنین تأویل کرد که:

آیا ما او را به قتل رسانده‌ایم قاتل او کسی است که او را به صحنه نبرد کشانید» ص ۱۶۳ فارسی^۱.

سخن انصاف این است که اشتباه تأویل قرار دادن انکار تنها از وی (یعنی مودودی) صادر نشده بلکه اهل سنت هم در آن مبتلا شده‌اند تا جایی که تعداد کثیری از دانشمندان سنی نیز به طور نادانسته مرتکب این اشتباه شده‌اند، اما رافضیت بی‌قرار مودودی نتوانست بدون اینکه در ترجمه تصرف بی‌جا نموده دیانت و امانت را بسان مرغ نیم بسمل برقصاند، آرام بگیرد ملاحظه بفرمایید اصل عبارت تاریخ طبری این است: «إنما قتل عماراً من جاء

۱- در ترجمه فارسی اینجا اشتباهاتی دستوری وجود داشت که اصلاح کرده‌ایم.

به»: ترجمه‌ی صحیح آن چنین است: «عمار را کسی کشته است که او را آورده».

نتوانستیم بفهمیم کلمه «صحنه نبرد» که مودودی آورده معنی چه کلمه‌ای می‌باشد؟ جز ایجاد بنده، تصرف بی‌جا و خیانت در ترجمه چه نام دیگری به آن می‌توان داد؟

او با این ترجمه می‌خواهد مردم را در این مغالطه بیاندازد که حضرت معاویه رضی الله عنه دارد مسئولیت این قتل را به گردن حضرت علی رضی الله عنه می‌اندازد، زیرا او حضرت عمار را با خود آورده و بدین نحو بالواسطه مسبب قتل او قرار گرفت، و بدیهی است که این صرفاً تأویلی است، و بدین گونه در این جمله جنبه‌ی انکار پنهان و جنبه تأویل آشکار می‌گردد برای رسیدن به این هدف نادرست این داعی خلافت قرن چهاردهم (مودودی) در ترجمه عبارت طبری جمله (در صحنه نبرد) را از سوی خود اضافه فرمودند، آفرین بر این دیانت و امانت.

حقیقت امر چنین است که حضرت معاویه رضی الله عنه در این سخن خود گفت: «إنما قتل عماراً من جاء به» بنا ندارد که تأویل بکند بلکه برائت گروه خود را از اتهام قتل حضرت عمار رضی الله عنه اظهار و اعلام نموده از این تهمت ناروا به سراحت انکار می‌فرمایند و با این جمله سراغ قاتلان اصلی را نیز می‌دهد، زیرا کلمه «من» در این مقام به معنی حقیقی خود یعنی مفهوم عموم به کار برده شده است، مراد از آن حضرت علی یا شخص خاص دیگر نیست، ترجمه درست گفتار ایشان و مفهوم حقیقی آن این است که کسانی که ایشان را آورده‌اند او را به قتل رسانیده‌اند لغت کلمه «من» عام است که در زبان اردو مرادف با «جو» یا «جس» می‌باشد (و در فارسی به معنی آنکه، کسی که می‌باشد) همانگونه که این کلمه عام هستند و بدون قرینه از آن‌ها نمی‌توان

فرد معینی مراد قرار داد. از کلمه‌ی «من» نیز بدون قرینه شخص معینی را نمی‌توان مراد و مفهوم آن قرار داد، و در این مقام قرینه مقصود است، علاوه بر آن روایت امام احمد رحمته مطلب را به نحو کامل روشن نموده است که جملات آن از این قرار است: «أُنحن قتلناه؟ إنها قتله الذین جاءوا به»^۱ یعنی آیا ما او را کشته‌ایم؟ همانا او را کسانی کشته‌اند که وی را آورده‌اند.

حضرت معاویه رضی الله عنه می‌فرماید:

«لشکریان ما او را نکشته‌اند، بلکه سبائیان داخل لشکر حضرت علی رضی الله عنه او را کشته برای انداختن تهمت دروغین قتل به گردن ما، جسدش را نزد مواقف لشکریان ما آورده به زمین گذاشته‌اند.»

از مودودی این عمل عجیب نیست زیرا وی برای مخالفت حضرت معاویه رضی الله عنه همه تن آماده و کمر بسته سنگر گرفته است، لکن از عمل بعضی علماء اهل سنت مانند علامه ابن کثیر و غیره سخت متحیرم که آن‌ها چرا این انکار روشن و صریح حضرت معاویه رضی الله عنه را تأویلی تصور کردند؟ جز این چه می‌توان گفت که تبلیغات سوء مخلص‌ترین علما هم گرفتار فریب شده این کذب صریح و بهتان خالص را یک واقعیت تصور نمودند بدهی است که مبادرت به تأویل پس از اقرار به گناه و به قبول جرم صورت می‌گیرد نه پس از انکار، در حالی که جمله‌ی «آیا ما او را کشته‌ایم؟» استفهام انکاری است و معنی صریحش این است که ما او را نکشته‌ایم، پس از انکار کلی جرم چه نیازی به تأویل وجود دارد؟

روایتی که علامه ابوبکر جصاص حنفی رحمته نقل کرده است مطلب را از روز روشن هم روشن‌تر کرده است، او می‌نویسد:

۱- البدایة جلد هفتم، بیان شهادت حضرت عمار - رضی الله عنه - .

«موقعی که حضرت عبدالله بن عمرو با حضرت معاویه رضی الله عنه در این مورد به گفتگو پرداخت، حضرت معاویه رضی الله عنه فرمود: «إنما قتله من جاء به فطرحة بين أستنا»^۱: همانا کسی که او را آورده و در میان نیزه‌های ما انداخته، به قتل رسانیده است.»

منظورش این است که سبائی‌ها او را شهید کرده و حسدش را مخفیانه برداشته در میان ما انداخته‌اند تا مشاهده کنندگان تصور کنند که او را مردم شام به قتل رسانیده‌اند.

ایشان نمی‌فرمایند که کسانی که او را با خود به میدان نبرد آورده‌اند مسبب قتل او گردیده‌اند، بلکه به صراحت می‌فرماید که آوردگان او شخصاً اقدام به کشتن او نموده و جسدش را برداشته در میان لشکر ما انداخته‌اند، بدیهی است که در نزد هر انسان سلیم الفهم با بودن چنین تصریحی هیچ احتمالی برای تأویلی بودن این کلام باقی نخواهد ماند بعد از این در هر دادگاهی از دادگاه‌های دنیا دعوای کسانی که بر لشکریان حضرت معاویه رضی الله عنه این اتهام را وارد کرده‌اند، مشکوک و مشتبه قرار می‌گیرد و مسئولیت اثبات جرم به گردن آن‌ها عاید می‌شود، سبائیان از اولین‌شان گرفته تا آخرین آن‌ها هم همه گرد آمده دست به دست هم بدهند نخواهند توانست این تهمت ناروای خود را به اثبات برسانند. ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱].^۲

اشتباه قرار دادن این فرمایش امیرالمؤمنین سیدنا حضرت معاویه رضی الله عنه یک جسارت بزرگی است که ارتکاب آن از یک سنی ممکن نیست لکن برای اتمام

۱- احکام القرآن ج ۳، سوره‌ی حجرات باب قتال اهل البغی.

۲- بیابرد دلیل و مدرک خود را اگر هستید از راستگویان - النمل ۶۴ - البقره ۱۱۱

حجت بر کسانی که زنگ روافض عقل و خردشان را متأثر نموده است دلایلی را ذکر خواهیم کرد که مؤید و مصدق فرمایش و اظهارات آن بزرگوار می‌باشد، اما قبل از هر چیز ما رد صد آئیم که دعوای خود را به طور مکرر به صراحت مطرح نماییم، ما مدعی هستیم و با وثوق و اعتماد کامل جز ما می‌گوییم که:

«سیدنا حضرت عمار رضی الله عنه به دست لشکریان حضرت معاویه به قتل نرسیده است، بلکه قاتلان وی همان سبائی‌هایی بودند که اولاً صرفاً به نام رافضی شناخته می‌شدند و سپس به دو فرقه‌ی روافض و خوارج تقسیم شدند این‌ها کسانی هستند که داخل لشکریان حضرت علی رضی الله عنه بودند و دوشادوش حضرت عمار رضی الله عنه با اهل شام می‌جنگیدند تحت یک نقشه پلیدی به خاطر برانگیختن احساسات عموم مردم بر علیه او، ناجوانمردانه و دیده و دانسته سیدنا عمار رضی الله عنه را به شهادت رسانیدند و جسدش را مخفیانه به میان لشکر شام رسانیدند».

این همان واقعیتی است که برای پنهان نمودن آن در زیر آوار اکاذیب و دروغ‌ها مؤرخان روافض امثال طبری و واقدی، کلبی و غیره هم همواره کوشش‌های متوالی و زیادی نموده‌اند اما علی‌رغم کوشش‌هایشان بالاخره واقعیت ظاهر شده دست همه را رو کرد.

فی الواقع این توضیح یک اکتشاف جدید یا یک نوع تحقیق مخصوص از خود این جانب نیست، بلکه گروهی از اکابر علما متقدمین به این واقعیت پی برده بودند و آن را اظهار فرمودند، ملاحظه فرمایید علامه بدرالدین عینی رحمته الله سخن علامه ابن بطال رحمته الله را نقل می‌فرماید:

«فأجاب ابن بطلال^۱ عن ذلك فقال إنما يصح هذا في الخوارج الذين بعث إليهم علي^{عليه السلام} عماراً يدعوهم إلى الجماعة»^۲.

و از اتهام بغاوتی که بر مبنای حدیث «تقتلك الفئة الباغية» به حضرت معاویه زده شده است، علامه ابن بطلال چنین جواب داده است که مصداق این حدیث همان فرقه خوارج است که حضرت علی به سوی‌شان حضرت عمار^{عليه السلام} را فرستاده بود تا جهت شمول در جماعت آن‌ها را دعوت کند. شخصیتی ممتاز و بنا به شهرت خود از معرفی کردن بی‌نیاز است، با این همه ایشان هم در این متفرد نیستند زیرا علامه عینی می‌نویسد که مهلب^{رضی الله عنه}^۳ و گروهی دیگر از علما نیز همین نظر را دارند.

۱- ابوالحسن بن خلف بن عبدالملک بن بطلال القرطبی شارح بخاری - سال وفانش سنه ۴۴۹ هـ (شذرات الذهب ص ۳۸۳ ج ۲).

۲- عمده القاری شرح صحیح بخاری باب تعاون فی المسجد ص ۳۹۳، ج ۲.

۳- المهلب بن احمد بن اسيدالاسدي ابن ابي حفره - سال وفات سنه ۴۳۵ هـ (معجم المؤلفين ص ۳۱-۳۲ ج ۱۳).

- علامه عینی اشکالی وارد کرده است که خوارج پس از نبرد صفین به منصفی ظهور پیوستند در حالی که عمار - ^{عليه السلام} - در همان نبرد به شهادت رسیده بود - اما این اشکال به دو دلیل نادرست است اولاً شهادت وی در جنگ صفین مشکوک است، و در روایات این سلسله اضطراب شدید وجود دارد که صحت آن را مورد شک قرار می‌دهد که محل تفصیل این حدیث اینجا نیست، ثانیاً درست است که زمان قوت گرفتن و نیرومند شدن خوارج بعد از نبرد صفین است اما از وجود آن‌ها در موقع نبرد صفین کسی نمی‌تواند انکار کند، بدیهی است که خوارج نام فرقه‌ای از سبائیه است تمام این فرقه یک باره مسلماً به مخالفت حضرت علی نپرداخته بودند بلکه به نحوی مرموزی از اول در صدد آن بر آمده بودند و حضرت علی نیز به نحوی اطلاع

عبارت علامه این است:

«قلت تبع ابن بطلال في ذلك المهلب وتابعة على ذلك جماعة»^۱: می‌گویم در این مسئله ابن بطلال از مهلب تبعیت نموده است و جماعتی از علما هم در این مورد از وی تبعیت نموده‌اند.

رای همه این بزرگواران این است که مراد از «فئة باغية» که در حدیث نبوی «تقتلم الفئة الباغية» وارد شده است گروه خوارج است بدین معنی که حضرت عمار رضی الله عنه را افراد همین گروه شهید کرده بودند این مطلب نیاز به توضیح ندارد که گروه خوارج نیز شاخه‌ای از سبائی‌ها است، شاخه‌ی دوم آن‌ها روافض نام دارد، اولاً همه به عنوان شیعیان علی ملقب بودند، آن دسته‌ای که از میان‌شان به مخالفت با حضرت علی رضی الله عنه کمر مقابله بستند به نام خوارج معروف شد، ریشه هر دو تا یکی است به همین جهت امکان دارد که از علامه در تعیین قاتلین تسامح رخ داده شده باشد که به جای روافض اسم خوارج را ذکر فرموده است، ولی ماحصل هر دو یکی است یعنی قاتلان او کسانی از میان لشکریان خود حضرت علی رضی الله عنه بودند که جز سبائی‌ها، چه روافض یا خوارج کسان دیگری نمی‌توانند باشند.

یافته بود که حضرت عمار - رضی الله عنه - را برای فهمانیدن و آرام کردن آن‌ها فرستاده بود، مراد علامه ابن بطلال همین گروه خوارج است که در موقع نبرد صفین حضور داشت. اما با صرف نظر از این اشکال و دفع اشکال علی الاقل این مطلب به اثبات می‌رسد که گروهی از اکابر علماء اهل سنت مردم شام (سوریه) را قاتلان حضرت عمار رضی الله عنه قرار نداده‌اند، بلکه فرقه‌ی سبائی‌ها را مرتکب این جنایت می‌دانستند - و این نظر موید این قول حضرت معاویه - رضی الله عنه - است که فرمود: «کسانی که او را آورده‌اند مرتکب قتلش شده‌اند».

منظورم از نقل این اقوال این است که بدانید من از خود اکتشاف جدیدی در این بحث به خرج نداده‌ام بلکه جماعتی از اکابر علما صدها سال قبل هم همین اعتقاد را داشته‌اند که قاتل حضرت عمار مردمان شام نیستند بلکه بنا به قول حضرت معاویه رضی الله عنه کسانی هستند که او را به میدان نبرد آورده بودند.

حالا این دعوا ما را در پرتو دلایل زیر بررسی فرموده خودتان قضاوت بفرمایید:

دعوی ما دارای دو جزو است:

- ۱- مردم شام مرتکب قتل حضرت عمار رضی الله عنه نبوده‌اند.
- ۲- مرتکبین قتل او سبائیانی بودند که به ظاهر در لشکر حضرت علی رضی الله عنه داخل بودند.

جزو اول دعوا: مردم شام مرتکب قتل حضرت عمار رضی الله عنه نبوده‌اند

دلایل جزو اول

دلیل اول:

اولین دلیل این دعوا همان است که ما پیش از هر چیز با تفصیل آن را بیان نموده‌ایم یعنی با توجه به مقتضای حدیث بطلان این اتهام روشن می‌شود، زیرا اگر غیر از آن بود یقیناً در میان مسلمانانی که موضع بی‌طرف را اختیار کرده بودند به خصوص در میان صحابه کرام رضی الله عنهم برای مخالفت با حضرت معاویه رضی الله عنه هیچانی عظیم به وجود می‌آمد، در حالی که در هیچ کجای تاریخ خبری از بروز چنین هیجان و مخالفتی وجود ندارد، با اینکه بهتان‌تراشان به این ضعف بدیهی و آشکار پرونده‌ی خود پی برده و با کمک ذره بین برای جبران این نقص سعی در یافتن اصحابی نمودند که پس از این حادثه در موضع بی‌طرفی خود تجدید نظر نموده باشند، اما بازهم احدی

را نیافتند، با اینکه اگر احیاناً سه چهار نفر پیدا هم می‌شد سودی به آن‌ها نمی‌داد، زیرا ایراد و اشکالی که بر آن‌ها وارد شده است این بود که بنا به ادعا مخالف (یعنی مودودی) پس از این «نص صریح» لازم بود که در همه جهان اسلام علیه اهل شام هیجان و مخالفت به وجود می‌آمد با سه چهار نفر که چنین ادعایی نمی‌تواند به اثبات برسد، لکن کرشمه قدرت الهی را در مورد نصرت حضرت معاویه باید با چشم عبرت بین مشاهده نمود که یک فرد هم نتوانستند پیدا کنند، و به همین جهت پس از مایوسی سبائی‌ها به جعل روایت‌ها پرداختند که این حرکت مذبحخانه سودی نبخشید آقای مودودی نیز به منظور سرپوش گذاشتن بر این ضعف و نقیصه به نقل یکی از این گونه روایات مجعول و موضوع مبادرت نموده سعی بی‌نتیجه ای کرده است نام برده می‌نویسد: حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در آخر زندگیش گفت: «مرا بیش از این چیزی متأثر نمی‌سازد که چرا از علی رضی الله عنه حمایت نکردم»^۱.

و این روایت را از طبقات ابن سعد و استیعاب نقل کرده است، در حالی که وقتی ما به تحقیق سند این روایت می‌پردازیم می‌بینیم که در طرق روایت آن مردی به نام عبدالعزیز بن سیاه و دیگری به نام عبدالجبار بن العباس وجود دارد که هر دو نفرشان رافضی هستند که روایت‌شان قابل قبول نیست در یکی از طرق آن به ظاهر رافضی ای دیده نمی‌شود اما سندش به جیب ابن ابی ثابت منتهی می‌شود که در ثقافت وی گرچه بحثی نیست اما مدلس است و این روایت را با عن عنه نقل می‌کند در حالای که روایت مدلس با عن عنه به اتفاق محدثین قابل قبول نیست. گویی این روایت هم من حیث سند ساقط الاعتبار و از جعلیات یکی از روافض است.

علاوه بر این از بررسی واقعات نیز می‌توان به وضعیت این دروغ بی‌فروغ کارخانه سبائیت پی برد حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه تا دوره حکومت عبدالملک بن مروان زنده بود ولی هیچ وقت اظهار احساس چنین تأثر و ندامتی از وی نشد، و این در حالی است که به گفته‌ی جنابعالی «حق از باطل با نص صریح» واضح شده بود، و برای جبران چنین اشتباه و تأثیری مواقع متعددی هم برای ایشان در طول زندگیش پیش آمده بود اما تعجب اینجا است که این ندامت و تأثر اگر شد فقط در آخر زندگیش در حالی که همین عبدالله بن عمر رضی الله عنه در موقع فتنه (باغیان علیه حضرت عثمان رضی الله عنه) برای دفاع از حضرت عثمان رضی الله عنه و جنگیدن با باغیان فوراً بر دروازه‌ی او حاضر شد اما حضرت عثمان رضی الله عنه اجازه نبرد به وی نداد، با این توضیحات روشن است که این روایت یکی از ساختگی‌ها و دروغ‌های کسی از روافض است، ابن عمر رضی الله عنهما هرگز چنین چیزی را نفرموده است مزید بر آن باید دانست که در کتاب صحیح بخاری جریان مجروح شدن و بر اثر آن رحلت نمودن ایشان بطور مفصل مذکور است، اما در آنجا ذکری از اظهار ندامت و تأثر به میان نیامده است، و اگر ما فرضاً صحت این روایت را هم بپذیریم، این مطلب از کجا به اثبات می‌رسد که اظهار این ندامت و تأثر به خاطر جنگیدن با حضرت معاویه رضی الله عنه بوده است؟ در نبرد خوارج با حضرت علی رضی الله عنه نیز ایشان بنا به عذری شرکت نفرمودند ممکن است این اظهار تأثر و ندامت به خاطر آن بوده باشد به همین نحو یک روایت بی‌اساس و ساقط اعتبار را در مورد حضرت مسروق بن الابدع نقل کرده است، باید دانست که این بزرگوار صحابی نیست، تابعی است اگر این روایت بالفرض پذیرفته هم شود به حرف او اهمیت بسزایی نمی‌توان داد، با این همه در اینجا نیز می‌توان احتمال داد که منظورش اظهار تأثر از عدم حمایت حضرت علی رضی الله عنه در نبرد

او با خوارج بوده باشد در مورد حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه چنین نوشتن که نامبرده از حمایت حضرت معاویه در نبرد صفین اظهار ندامت کرد قطعاً سخنی است مهمل و روایت دروغین است که روافض آن را وضع کرده‌اند بارها به عرض رسانیده‌ام که «استیعاب» کتاب شایسته اعتماد نیست در کنار وقایع صحیح آشغال‌هایی که از کارخانه سبائیت صادر شده نیز در این کتاب انباشته شده است از جمله یکی همین روایت است، مثل روز روشن مطلب واضح است که نامبرده تا آخرین لحظه حامی و معاون حضرت معاویه رضی الله عنه بود، چه وقت نادم شد؟ و چرا بعد از ندامت با حضرت علی رضی الله عنه همراه نشد؟ بنا به ادعای تو پس از شهادت حضرت عمار رضی الله عنه حق به وسیله‌ی «نص صریح» واضح شده بود، با این همه او چرا همراهی و حمایت از حضرت معاویه رضی الله عنه را ترک نکرد و به حضرت علی رضی الله عنه ملحق نشد؟ صرفاً آدم احمقی می‌تواند این روایت مورد بحث را درست تصور کند.^۱

۱- در پا ورقی ص ۱۶۳ - ۱۶۴ آقای مودودی روایت به حواله شرح فقه اکبر نقل کرده است و منظور مودودی این است تا نشان دهد که حضرت علی رضی الله عنه - لشکر اهل شام را قاتل حضرت عمار رضی الله عنه - می‌دانست و سخن حضرت معاویه رضی الله عنه - برای تأویل حمل می‌کردند نه بر انکار می‌نویسد: هنگامی که اطلاع این تأویل حضرت معاویه رضی الله عنه به حضرت علی رضی الله عنه رسید گفت: «با این نوع تأویل‌ها این طور نیز می‌توان گفت: که حضرت حمزه رضی الله عنه را شخص محمد به قتل رسانیده بود» درباره‌ی این به عرض می‌رسانم که اولاً این حدیث ساخته و پرداخته‌ی کسی از شیعه‌ها است که نویسنده‌ی شیعه‌ای آن را در شرح فقه اکبر ملحق ساخته است و قرینه‌ی این ادعا بنده این است که در بعضی نسخه‌های شرح فقه اکبر این روایت وجود ندارد نزد من همین کتاب، چاپ - «آفتاب هند پریس» موجود است که اثری از این روایت در آن دیده نمی‌شود، و هرکجا که این روایت هست سند ندارد، لذا ساقط الاعتبار و مردود می‌باشد، ثانیاً اگر بالفرض آن را صحیح تسلیم کنیم باز هم استدلال با آن درست نیست زیرا حضرت

دلیل دوم:

روایت زیر است که از طبقات ابن سعد آن را نقل می‌کنند و ترجمه اصل عبارت از خود من نیست بلکه ترجمه‌ی (دارالمصنفین اعظم گره) را تقدیم می‌دارد:

«از هنی مولى عمر بن الخطاب روایت شده است که اولاً من به همراه معاویه رضی الله عنه در جبهه مقابل علی رضی الله عنه قرار داشتم، لشکریان معاویه رضی الله عنه می‌گفتند: قسم به خدا هرگز عمار رضی الله عنه را نخواهیم کشت، زیرا اگر ما او را بکشیم مصداق سخنی خواهیم بود که مردم می‌گویند یعنی باغی خواهیم بود، جنگ صفین رخ داد من برای مشاهده‌ی مقتولین رفتیم از قضا عمار بن یاسر رضی الله عنه هم کشته شده بود، من نزد عمرو بن العاص رفتیم او بر روی تخت خود دراز کشیده بود به وی گفتم ای ابو عبدالله، او در جواب از من پرسید که تو چه می‌خواهی؟ به وی گفتم بلند شو با من بیا و ببین تا بعد از آن با تو حرف بزنم، آنگاه او از جای خود برخاسته به سوی من آمد، من از وی سؤال کردم که تو در مورد عمار بن یاسر رضی الله عنه چه شنیده‌ای؟ گفت رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود که او را

علی - رضی الله عنه - خصم و طرف مخالف حضرت معاویه - رضی الله عنه - است، بدیهی است که قول یک خصم علیه خصم متقابل نمی‌تواند حجت قرار گیرد، رأی افراد بی طرف معتبر خواهد بود، ثالثاً این فرمایش حضرت علی - رضی الله عنه - مبتنی بر اخبار و نقشه قضیه‌ای - است که سبئیان به وی رسانیده بودند لکن هرگاه اخبار سبائی‌ها از اصل و بنیاد دروغ و غلط بوده‌اند بر این فرمایش هم نمی‌توان اعتماد کرد - حضرت علی - رضی الله عنه - هیچ تقصیری نداشت، اما این رای مبتنی بر اخبار غلط سبائیه را نمی‌توان صحیح دانست، رابعاً یکی از دلایل غلط بودن این روایت این است که حضرت علی‌ایم مطلب را تشریح فرموده‌اند و نه در مواقع دیگر از آن استدلال فرمودند - چنان که به نحو مفصل در صفحات گذشته بیان کرده‌ایم - پس نتیجه این شد که او اهل شام را قاتلان حضرت عمار - رضی الله عنه - تصور نمی‌کرد.

گروهی باغی خواهد کشت، آنگاه گفتم قسم به پروردگار اینک او کشته شده است، وی گفت این سخن نادرست است، من گفتم که چشم‌های من او را دیدند که کشته شده بود، او گفت بیا برویم او را به من نشان بده، من او را بردم و کنار جسدش رسانیدم، چند لحظه‌ای وی به سوی او نگاه کرد و رنگش پرید سپس وی نحوه‌ی سخنش را بدین گونه تغییر داد و گفت او را کسانی به قتل رسانیده‌اند که او را گرفته آورده بودند»^۱

از این روایت امور زیر همانند روز روشن واضح می‌گردند:

۱- حدیث «تقتلك الفئة الباغية» در میان لشکریان شام به شهرت رسیده بود.

۲- بناء علیه همراهان حضرت معاویه رضی الله عنه و تمام لشکریان او می‌خواستند از کشتن حضرت عمار پرهیز و اجتناب کنند، ملاحظه فرمایید او به صراحت می‌گوید که اگر ما او را بکشیم بنا بر این حدیث باغی قرار می‌گیریم، آن‌ها خود را بر موقف حق تصور نموده این اقدام خود را نه بغاوتی تصور می‌کردند و نه حاضر بودند که مصداق چنین نسبتی قرار گیرند، لذا سوگند خورده و عزم مصمم کرده بودند که او را نخواهند کشت.

۳- حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه مطمئن بود و یقین داشت که اهل لشکر او قطعاً حضرت عمار رضی الله عنه را نخواهند کشت و بر این عقیده چنان اطمینان داشت که در ابتدا حرف هنیء را قبول نکرد و چون از نزدیک جسدش را مشاهده فرمودند متحیر و متفکر ماند.

۱- طبقات ابن سعد طبقه مهاجرین حصه‌ی دوم جلد پنجم ص ۱۷۹ ترجمه شایع شده از دار المصنفین اعظم گره.

۴- حضرت عمرو بن العاص از حدیث مذکور باخبر بود به همین دلیل وی تصور این امر را هم نمی‌توانست بکند که روزی وی یا اهل لشکرش حضرت عمار را بکشند.

۵- وقتی جسد را مشاهده نمود پس از فکر و تدبیر (و بررسی کروکی محل حادثه و علایم و قرائن حالیه) به کنه و حقیقت حادثه پی برد و به این نتیجه رسید که این حرکت شوم و ناسزا مال سبائی‌ها (روافض و خوارج) است که آن‌ها حضرت عمار را کشته جسدش را آورده در اینجا انداخته‌اند تا این اتهام بر ما وارد گردد و با توجه به حدیث مذکور ما باغی قرار بگیریم.^۱

۶- او هم عیناً همان مطلبی را بیان فرمود که حضرت معاویه رضی الله عنه فرموده بود یعنی از منسوب نمودن اتهام قتل به سوی لشکریان خود انکار فرموده و قاتلان اصلی را مشخص نمود. نتیجه صریح امور بالا این

۱- امکان دارد کسی به وسوسه بیفتد که حضرت عمرو بن العاص با دیدن جسد چگونه قاتلان اصلی را شناسایی کردند؟ باید در جواب به عرض برسانم که این نه امری مشکل است و نه صحبتی تعجب خیز - زیرا یک انسان که ذهانت معمولی برخوردار باشد چون هیئت جسد و وضعیت او را می‌بیند به خوبی می‌تواند پی ببرد که آیا این مقتول در همین محل کشته شده است یا در جای دیگر کشته شده و جسدش در اینجا آورده شده است حتی با بررسی‌هایی که امروزه کارشناسان پلیس و کلانتری‌ها می‌کنند می‌توانند بگویند که بر این مقتول از چه جهتی حمله شده و آلهی قتل چه چیزی بوده و قاتلین چه نوع اشخاصی بوده‌اند با توجه به بررسی این امور و تهیه کروکی محل حادثه شناسایی قاتلین جزو خصوصیات پلیس امروز است و هزاران قاتل به همین نحو شناسایی می‌شود - حضرت عمرو بن العاص - رضی الله عنه - شخصیتی عبقری و در ذهانت انسانی فوق العاده بود و ذکاوت و فطانت وی ضرب المثل بود، اگر او با مشاهده جسد حضرت عمار - رضی الله عنه - قاتلان را شناسایی کرده باشد چه جای تعجب است؟

است که اهل شام یعنی لشکریان حضرت معاویه رضی الله عنه حضرت عمار رضی الله عنه را نکشته بودند، وارد کردن اتهام قتل بر آن‌ها به طور قطع و یقین افترا و بهتانی است.

پیر واضح است که آن‌ها چگونه می‌توانستند دست به عملی بزنند که قطعاً می‌دانستند مقصد سیاسی و حزبی آنان را با خاک یکسان ساخته و موضع آنان را در برابر تمام جهان اسلام تضعیف نموده آن‌ها را کلاً نامراد و ناکام می‌سازد.

دلیل سوم:

روایتی است از ابن جریر طبری که او آن را در ضمن بیان حوادث سال سی و هفت هجری تحت عنوان «مقتل عمار بن یاسر رضی الله عنه» آورده است که بدین صورت خلاصه می‌شود:

«در شب بعد از شهادت حضرت عمار رضی الله عنه عبدالرحمن سلمی در میان لشکر اهل شام رفت تا دریابد که از این حادثه بر آن‌ها چه تأثیری ظاهر شده است آنگاه حضرت عبدالله بن عمرو حدیث مذکور را در جلو او قرائت نمود و گفت:

«قتله الذین جاءوا به» او را کسانی کشته‌اند که وی را برداشته به اینجا آورده بودند عبدالرحمن می‌گوید بعد از این «فخرج الناس من عند فسا طیطهم واخبيتهم هم یقولون انما قتل عماراً من جاء به» مردم از میان خیمه‌ها و چادرهایشان در حالی بیرون می‌آمدند که می‌گفتند همانا عمار را کسانی کشته‌اند که او را به اینجا آورده بودند.

این روایت در البدایة والنهائة نیز از طبری نقل شده است و با این روایت، روایت فوق الذکر طبقات ابن سعد نیز تأیید می‌گردد و امور زیر واضح می‌گردند:

- ۱- حضرت معاویه رضی الله عنه انتساب این قتل را به لشکریان خود امری غلط و نادرست اعلام نمود و فرمود که فی الواقع قاتلان وی همراهان خود او هستند که امکان ندارد جز فرقه‌ی سبائیان کسان دیگری باشند.
- ۲- در میان تمام لشکریان او این مطلب به شهرت رسیده بود و هر فردی معتقد این بود که او را همراهان خودش (یعنی سبائیان) به قتل رسانیده‌اند.

(الف) این سؤال مطرح می‌شود که اگر این حرف فقط یک تأویل بود در حالی که بعید بودنش پس از چهارده قرن برای آقای مودودی هم کاملاً به نحوی بدیهی آشکار شد پس لشکریان خود او و تمام ملت آنجا چگونه چنین تأویل رکیکی را پذیرفتند؟ و گمان بر باطل بودن حضرت معاویه رضی الله عنه و باغی بودن خودشان که با توجه به حدیث مورد بحث طبعاً برای آن‌ها به وجود آمده بود، چگونه دفعتاً این تأویل بعید بر طرف شد؟ و اطمینان خاطر برای آن‌ها دست داد که ما باغی نیستیم آیا مردمم شام حتی مردم خاص و عام آنجا همگی چنان احمق و از عقل و خرد بی‌بهره بودند که آورندگان او را سبب بعید قتل او دانسته آن‌ها را قاتل اصلی و باغی قرار دادند و قاتلان اصلی را کلاً نادیده گرفتند؟ کسی که اهل شام را تا این حد احمق تصور می‌کند در بد فهمی و بی‌عقلی او هیچ جای سخنی وجود ندارد.

موضوع همانند مهر نیم روز آشکار است، لشکریان شام همگی از این واقعیت باخبر بودند و در مورد این سخن حضرت معاویه رضی الله عنه در گوشه‌ی خیال آن‌ها هم این تصور نیامده بود که یک نوع تأویل است بلکه این سخن او را مبنی بر اظهار براءت از قتل و انکار آن دانسته آن را یک اظهار واقعیت دانسته بودند که بنائاً علیه هر که و مه آنان کاملاً مطمئن شده بود که احدی از همراهان ما قاتل حضرت عمار رضی الله عنه نیست و ما مصداق حدیث مذکور نیستیم، بلکه قاتلان او همان سبائیان غدار و مکاری هستند که علیه سیدنا

حضرت عثمان رضی الله عنه بغاوت نموده او را به شهادت رسانیده بودند همین گروه از منافقین مصداق واقعی حدیث «تقتلك الفئة الباغية» است که از روز پیدایش خود «فئه باغیه» بوده و باکشتن حضرت سیدنا عمار رضی الله عنه مصداق کامل «ظلمت بعضها فوق بعض» و نمونه بارز آن قرار گرفته است.

(ب) کمی بر الفاظ عربی روایت مندرجه بالا هم باید نظر افکند که اهل شام سخن خود را با انما آغاز می‌کنند که در عربی کلمه‌ی حصر است و زمانی به کار برده می‌شود که گوینده بر سخن خود وثوق و جزم داشته باشد. من در ترجمه، این هردو امر را مورد توجه قرار داده ام، بدین نحو روشن می‌شود که اهل شام با دلایل و ذرایع اطمینان بخش این مطلب را دانسته بودند قاتلان حضرت عمار کسانی هستند که دامن‌شان با خون ناحق شهید اعظم این امت سیدنا عثمان ذی النورین رضی الله عنه آلوده و داغدار است امکان دارد که گواهی‌های عینی برای اثبات این مطلب برای آن‌ها روشن شده بود که بنائاً علیه چنان وثوق و یقین پیدا کرده بودند که با کلمه حصر «إنها» می‌گویند که جز آن‌ها (یعنی سبائی‌ها) هیچ کس دیگر در این جنایت شریک نیست و دامن هر فرد از اهل شام از قطرات خون نا حق وی قطعاً پاک است.

در این روایت این امر نیز شایسته توجه می‌باشد که طبق بیانیه راوی حضرت معاویه رضی الله عنه این سخن ذکر شده را فقط در جلو عده‌ی معدودی فرموده بود و جایی که این گفتگو می‌شد آنجا جز چند نفر کسی دیگر اصلاً حاضر نبود پس با توجه به این مطلب کلاً بعید از قیاس به نظر می‌رسد که در خلال چند لحظه این سخن وی در میان همه‌ی لشکر چنان منتشر شده باشد که مردم همه لشکر از خیمه‌ها و قیامگاه‌های خود در حالی که این کلمه بر زبانشان بود بیرون می‌ریختند لذا با این تفصیل واضح می‌شود که

قبل از فرمودن حضرت معاویه رضی الله عنه این تفکر در میان مردم مشهور شده بود که دلیلش هم جز این چیزی نمی‌تواند باشد که برای یک تعداد معتنابه از اهل عسکر شخصا توسط وسایل اطلاعاتی خودشان حقیقت الامر واصل این مکر و فریب ظالمانه و نا جوانمردانه سبائی‌ها به طور قطع و یقین معلوم شده بود و آن‌ها فهمیده بودند که نسبت به ما همچنین دسیسه‌ای خبیثانه به کار برده شده است و برای باغی قلمداد نمودن ما سبائی‌ها (روافض و خوارج) شخصا دست‌های جنایت پیشه خود را با خون پاک حضرت عمار رضی الله عنه به ناحق رنگین ساخته اتهامش را بر ما انداخته و برای همین منظور جسدش را آورده و در میان لشگر ما به زمین انداخته‌اند.

چه صرفاً بنا به اطلاعات شخصی خود آن‌ها به این نتیجه رسیده باشند و یا پس از شنیدن سخن حضرت معاویه رضی الله عنه بنا به اعتماد برایشان در هر صورت این امر مانند آفتاب نصف النهار روشن است که حضرت معاویه رضی الله عنه با گفتن این سخن که «إنما قتله من جاء به» قصد تأویل نداشت بلکه مقصدش اظهار واقعیت امر و حقیقت جریان بود که بدون شک و تردید سخنی بسیار دقیق و حق و صحیح است یعنی ارتکاب جنایت قتل حضرت عمار رضی الله عنه را خود سبائیان داخل لشکر حضرت علی رضی الله عنه کرده بودند نه مردم شام (اهل سوریه) که همراهان و طرفداران حضرت معاویه رضی الله عنه بودند.

دلیل چهارم:

این است که افراد مخلصی که در جنگ صفین با حضرت علی مرتضی رضی الله عنه همراه بودند نیز چنین اعتقادی نداشتند که حضرت عمار توسط لشکریان حضرت معاویه به شهادت رسیده باشد تا اینکه آن‌ها مصداق حدیث مورد بحث قرار بگیرند ملاحظه فرمایید این حضرت سهیل بن حنیف صحابی رضی الله عنه کسی است که تا آخرین لحظات طرفدار حضرت علی رضی الله عنه بود، در جنگ

صفین از طرفداری از حضرت علی علیه السلام علیه حضرت معاویه رضی الله عنه در نبرد شریک بود لکن وقتی که در خلال نبرد صفین دست از جنگ برداشت و بعضی از خوارج بر او اعتراض کردند، آنچه ایشان در جواب خوارج فرمودند آن را نه در کتابی بی‌ارزش تاریخی مثل طبری بلکه در اصح الکتب بعد کتاب الله به شرح زیر بخوانید:

قال أبو وائل لما قدم سهل بن حنيف من صفين أتيناه نستخبره فقال اتهموا الرأي فلقد رأيتني يوم أبي جندل ولو استطيع إن أرد علي رسول الله صلى الله عليه وآله أمره له لرددت والله ورسوله أعلم وما وضعنا أسيفنا على عواتقنا لأمر يفظعنا إلا أسهلن بنا إلى أن نعرفه قبل هذا الأمر ما نسد به خصماً إلا أنفجر علينا خصم ما ندري كيف نأتي له^۱.

ابو وائل می‌گوید وقتی که حضرت سهل بن حنیف از نبرد صفین برگشت ما جهت دریافت حالات پیش وی رفتیم، او گفت شما آراء خودتان را متهم قرار دهید، من کسی هستم که در یوم ابو جندل (صلح حدیبیه) چنان جوش و خروش داشتم که اگر مخالفت دستور رسول خدا صلى الله عليه وآله برای یک مسلمان ممکن بود مرتکب آن می‌شدم، و خدا و رسولش از همه داناترند^۲ و

۱- بخاری ج ۲، کتاب المغازی باب غزوه الحدیبیه.

۲- منظورش بیان کردن شدت غیرت و حمیت اسلامی است که به خاطر جریان صدور دستور برگشتن به مکه برای حضرت ابو جندل - رضی الله عنه - رخ داد منظورش معاذالله این نیست که تصمیم مخالفت با دستور رسول اکرم - صلى الله عليه وآله - برایش پیدا شده بود، خودش می‌فرماید که با اینکه دوباره برگردانیدن حضرت ابو جندل به حالت اسارت به دست کفار خیلی برای ما رنجده و غم‌انگیزه بود اما در مقابل دستور حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله سر تسلیم خم کرده ساکت شدم و دانستم که حتماً حکمت و مصلحت در همین عمل است و همین دستور صحیح است زیرا خدا و رسول او از ما بیشتر می‌دانند.

پیش از این معامله (نبرد حضرت علی علیه السلام و حضرت معاویه رضی الله عنه) برای هر امر مهمی ما شمشیر را بر روی شانه‌ها قرار می‌دادیم آن را شمشیرهای ما آسان می‌کردند و به نتیجه‌ی مطلوبی می‌رسیدیم، (اما وضع این خانه جنگی به جایی رسیده است) که چون ما یک دهانه از آن را می‌بندیم دهانه دیگری به روی ما باز می‌گردد ما نمی‌دانیم با آن چه جور مقابله و رفتار کنیم.

می‌خواهد بفهماند که اگر در جنگ صفین در من جوش و خروش پیدا نشد و بدون وحشت از ملامت و غیره از تیغ زنی و نبرد آزمایی گریز نمودم علت آن هرگز بزدلی و جبن نبود بلکه علت آن این بود که جبهه مخالف نیز مسلمانانی بودند که بر باطل بودن آن‌ها برای ما واضح نبود، به همین سبب از نبرد احتیاط کردن امری ضروری به نظر رسید، زیرا در چنین شرایطی فطرتاً و طبعاً دست و بازوی یک مسلمان متقی نمی‌تواند با قدرت و توان لازم کار بکند.

در اینجا این پرسش مطرح است که اگر او می‌دانست که حضرت عمار رضی الله عنه را طرفداران و لشکریان حضرت معاویه رضی الله عنه شهید کرده‌اند با اینکه او از حدیث مورد بحث هم باخبر بود باز هم این شک و تردید و پس و پیش نمودن چه مفهوم داشت؟ با اینکه بنا به گفته‌ی آقای مودودی، باغی و بر باطل بودن مخالف به نص صریح قرآن مجید ثابت است باز هم این تردید از حضرت سهل رضی الله عنه چه معنی داشت؟

پاسخ صاف و صریح این پرسش این است که وی لشکر شام را قاتل حضرت عمار نمی‌دانست، باز این هم امکان ندارد که لشکر مخالف شخصیتی چنان با اهمیت را بکشند و او با اینکه شخصاً در لشکر شریک است خبر نداشته باشد.

از اینجا همانند آفتاب نصف النهار این واقعیت روشن می‌شود که لشکریان حضرت معاویه رضی الله عنه حضرت عمار رضی الله عنه را قتل نکرده بودند.

(ب) علامه ابن کثیر رحمته الله در جلد هفتم البدایة و النهایة تحت عنوان احوال جنگ صفین این بحث را مطرح نموده است که آیا حضرت علی رضی الله عنه و همراهان او خود را بر مبنای یک نص صریح بر حق می‌دانستند یا بر مبنای اجتهاد، در ذیل این بحث از مسند امام احمد بن حنبل و از صحیح مسلم رحمته الله نقل کرده است که هنگامی که حضرت قیس بن عباد از حضرت عمار پرسید اینکه تو با حضرت علی رضی الله عنه در این نبرد همراهی و از وی حمایت می‌کنی آیا در این مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو چیزی فرموده است یا این اجتهاد خود تو است؟ در جواب گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص به من هیچ چیزی نفرموده بود یعنی این روش من مبنی بر اجتهاد خود من است نه مبتنی بر نصی.

سیس درباره‌ی خود حضرت علی رضی الله عنه هم روایتی نقل کرده است که خلاصه‌اش نیز همین است.

و حدیث مندرجه بالای حضرت سهل بن حنیف را هم ذکر کرده است همه این روایات را با شیوه ای که نقل نموده است ظاهر می‌شود که خود علامه نیز عقیده دارد که این اقدام حضرت علی رضی الله عنه و همراهانش مبتنی بر اجتهاد بود نه بر نص.

اینجا نیز همان پرسش مطرح می‌گردد که اگر حضرت عمار رضی الله عنه را شامیان کشته بودند با نص صریح باغی بودن مخالفین ثابت شده بود، با بودن نص اجتهاد معنی ندارد علی الأقل لازم بود حضرت عمار این قدر بگوید موقعی که این‌ها مرا شهید کنند یقیناً آن‌ها را باغی بدانید و پس از شهادت او می‌بایست به جای اجتهاد با این نص صریح استدلال می‌کردند.

پس با این توضیحات این واقعیت روشن می‌گردد که به عقیده‌ی خود کسانی که با فریق مخالف در نبرد بودند و در میدان حرب حضور داشتند

حضرت عمار رضی الله عنه را لشکریان حضرت معاویه شهید نکرده بودند و آن‌ها اهل شام را از این تهمت مبرا می‌دانستند بعد از این لزومی به این تصریح نیست که مبرا دانستن چنین بزرگوارانی که شخصاً با حضرت معاویه در نبرد بودند و به علت حضور در محل وقوع حادثه از هر کسی دیگر بهتر و بیشتر می‌توانستند از جریانات باخبر باشند، برهان ساطع و دلیل قاطع این مدعا است که قطعاً و یقیناً لشکر او مسئول قتل حضرت عمار و مصداق این حدیث نبود.

جزو دوم دعوا: مرتکبین قتل حضرت عمار رضی الله عنه شخصاً سبائانی بودند که در میان لشکر حضرت علی رضی الله عنه داخل بودند

دومین جزو دعوی ما این بود که «مرتکبین قتل حضرت عمار رضی الله عنه شخصاً سبائانی بودند که در میان لشکر حضرت علی رضی الله عنه داخل بودند.» در اینجا تذکر این مطلب نامناسب نیست که وظیفه‌ی ما در این قضیه صرفاً این بود که براثت مردم شام و هواداران حضرت معاویه رضی الله عنه را از اتهام این خون ناحق به اثبات برسانیم، و همان گونه که در سطور گذشته ملاحظه فرمودید ما این وظیفه‌ی خود را به نحو احسن انجام داده و با دلایلی واضح این ادعا را اثبات نموده و از چهره‌ی روشن این واقعیت که حضرت معاویه رضی الله عنه و طرفدارانش از این اتهام کاملاً مبرا هستند و مصداق حدیث «تقتلك الفئة الباغية» نیستند، پرده برداشتند و اگر علامه ابن کثیر و دیگر مؤرخان سنی زمان ماضی این حادثه را به آن‌ها نسبت داده‌اند، علتش فقط این بوده که آن‌ها به این دلایل و واقعیت‌ها که ما بیان کردیم متوجه نشده‌اند، صرفاً بنا به اعتماد بر طبری و هم مسلکان او از مؤرخان رافضی سنی نما، این سخن بی‌مورد و غلط را که دست تبلیغات وسیع رافضیت

لباس شهرت عامه را بر تن آن پوشانیده است یکی پس از دیگری نقل نموده‌اند.

یکی از بزرگ‌ترین اسباب غلط فهمی این بزرگواران همین امر بود و الا رأی آن‌ها در این مسئله یقیناً اشتباه و غلط می‌باشد - و نهایت امر این است که آن‌ها در مورد این اشتباه صادر معذور قرار داده شوند (نه اینکه باز هم در این اشتباه و مغالطه‌ی آن‌ها با آن‌ها صرفاً به این خاطر که مؤرخان به نامی هستند هم صدا و هم نوا باشیم زیرا) پس از خواندن و فهمیدن دلایل ذکرشده‌ی ما اگر باز هم کسی بر این حرف اصرار ورزد که حضرت عمار رضی الله عنه را شامیان کشته بودند، یقیناً و قطعاً آن شخص یک آدم معاند و بی‌انصاف و کسی است که در بیماری خبیث بغض صحابه رضی الله عنهم مبتلا می‌باشد.

آنچه می‌خواهم به عرض برسانم این است که بعد از اثبات جزو اول دعوا قاعدتاً وظیفه‌ی ما به اتمام می‌رسد، و تحت هیچ ضابطه‌ای این امر از وظایف ما نیست که پس از دفع اتهام قتل از حضرت معاویه رضی الله عنه و طرفدارانش قاتلین اصلی را هم نشاندهی بکنیم - و به تعبیری دیگر ما این مطلب را به اثبات رساندیم که قاتل حضرت عمار، حضرت معاویه و لشکریانش نبوده‌اند - و پاسخ این پرسش که اگر آن‌ها نبودند پس چه کسانی هستند؟ به عهده‌ی ما نیست - لکن چون هدف ما تنها دفاع از حضرت معاویه رضی الله عنه و طرفدارانش نمی‌باشد بلکه علاوه بر آن در نظر داریم حقیقت‌نمایی کنیم و از چهره‌ی مفسدانی که بنیانگذار سلسله‌ی فتنه‌ها در اسلام بودند و بر علیه آن بزرگواران بهتان طرازی نمودند پرده را برداریم.

آن‌ها همان سبائانی بودند که به نام پیروان علی در میان لشکر آن حضرت حضور داشتند و سپس در ظاهر به دو گروه یکی تحت عنوان روافض و دیگری به نام خوارج منقسم شدند، اما سبائیت در هر گروه به صورت مشترک باقی ماند - این است گروهی که سیدنا حضرت عمار رضی الله عنه را به

شهادت رسانید، و همین است گروهی که در حدیث به نام «فئة باغية» نامیده شده است، آن‌ها او را کشتند و به نا حق مردم شام را متهم قرار دادند ولی چون قیامت قائم شود خون کشته شدگان پنهان نخواهد ماند، اگر زبان خنجر سکوت نماید / خون آستین فریاد خواهد کرد.^۱

یا به قول رومی:

روز محشر هرنهان پیدا شود / خود به خود هر مجرمی رسوا شود
خون آستین امروز هم فریادکنان و دادکشان به اکناف عالم طنین افکنده و دارد از روی این جنایت عظیم پرده بر می‌دارد، و هر کس که خداوند او را یک ذره از فراست ایمانی عطا فرموده در پرتو ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ [محمد: ۳۰].

امروز هم آن‌ها را کاملاً می‌شناسد حالا دلایل این قسمت از دعا را ملاحظه فرمایید.

دلیل اول:

این است که حضرت معاویه رضی الله عنه و حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه و همه افراد لشکر پس از معاینه جسد حضرت عمار رضی الله عنه به این نتیجه رسیدند که او را سبائی‌ها کشته‌اند و تفصیل این مطلب را در اوراق گذشته کاملاً نوشته‌ایم و توضیح دادیم که معاویه رضی الله عنه تأویل نکرده بود بلکه اظهار حقیقت و واقعیت فرموده بود - زیرا اولاً: در مورد ایشان این گونه سوء ظن که ایشان حرف غلط و اشتباهی گفته است، جایز نیست - ثانیاً: اگر به فرض محال امکان چنین سوء ظنی پذیرفته هم شود آنگاه پذیرفتن این توجیه و تأویل غلط از طرف تمام افراد لشکر و متفق شدن همه آن‌ها بر آن کاملاً و قطعاً امریست خلاف عقل و قیاس.

پس نتیجه این شد که توضیحی که حضرت معاویه رضی الله عنه داده بود کاملاً صحیح و درست بود و بدون تردید قاتلان حضرت عمار رضی الله عنه سبائی‌ها بودند.

دلیل دوم:

در این امر جای هیچ شبهه‌ای نیست که حضرت عمار کشته شد، این امر نیز به اثبات رسید که شهادت وی توسط مردم شام صورت نگرفت، بعد از این مطلب به نحوی متیقن متعین می‌گردد که لشکریان خود حضرت علی به وی جام شهادت نوشانیده بودند، اما در میان لشکر او دو گونه افراد وجود داشت، گروهی را افراد مخلص و صالحینی تشکیل می‌داد که صرفاً به خاطر رضای الهی و بنا به اجتهاد خود به منظور کسب ثواب اخروی در نبرد شرکت کرده می‌جنگیدند که در میان آن‌ها عده‌ای از تابعین هم بودند - بدیهی است که نسبت به این گروه ادنی‌ترین شبهه‌ای در مورد اقدام به این جنایت فجیع نمی‌توان کرد - و گروه دیگری را سبائیانی تشکیل می‌دادند که متبع نفس خود و پیرو شیطان بودند و از راه نفاق صرفاً به خاطر اغراض فاسده و رسیدن به امیال باطل خود تظاهر به هواداری حضرت علی رضی الله عنه کرده شریک نبرد شده بودند.

چون این امر به ثبوت پیوست که آن دو گروه فوق الذکر (طرفداران حضرت معاویه رضی الله عنه و طرفداران راستین حضرت علی رضی الله عنه) مرتکب این جنایت نشده بودند، به نحوه‌ی منطقی و مدلل مجرم و جنایتکار بودن این گروه سوم یعنی گروه سبائیان متعین گردید، اعم از اینکه قاتلین روافض باشند یا خوارج در هر دو صورت این امر متعین و مسلم است که آن‌ها سبائی بودند.

دلیل سوم:

با تعمق و تدبیر دقیق در واقعات و روایات شهادت حضرت عمار رضی الله عنه هر آدم فهمیده‌ای می‌تواند به این نتیجه برسد که قاتلان او جز همین سبائی‌ها کسی دیگر نمی‌تواند باشد. اعم از آنکه آن‌ها از جناح روافض باشند یا از

جناح خوارج، آن‌ها مرتکب این جنایت شدند و سپس برای پنهان کردن جنایت خود به جعل روایت پرداختند - این حادثه‌ی دردناک بر پرده سیمین تاریخ باید مشاهده و معاینه کرد، اما به طور تمحید و مقدمه این مطلب را باید در نظر داشت که در راستای تحقیق و تفتیش پیرامون اتهام قتل امور مندرجه‌ی زیر به منزله‌ی کلید رمز می‌باشند.

۱- وقت و زمان وقوع حادثه‌ی قتل.

۲- کیفیت و نحوه‌ی قتل.

۳- آله و اسلحه‌ی قتل.

۴- سبب و علت قتل.

۵- کیفیت و چگونگی جسد بعد از قتل.

درباره‌ی این گونه حوادث برای دریافتن قاتل در امور بالا به خوبی تعمق و با نظر دقیق مطالعه کردن و بررسی نمودن امری جدی و لازمی است. و با در نظر گرفتن این امور به تحقیق و تفتیش پرداختن، قاتلان بسیار زیرک و چالاک را گاهی گرفتار دام ساخته به کیفر می‌رساند - پس از گذشت چهارده قرن این امکان از دسترس خارج است که دست قاتلان را گرفته گفته شود که این‌ها مجرم و جنایتکارند، ولی گفتن این مطلب حالا نیز در حیطه‌ی امکان قرار دارد که اگر به تاریخ قوه‌ی گویایی عطا گردد با زبان فصیح فریاد خواهد زد که قاتلان سیدنا عمار رضی الله عنه همانا سبائیانند که همه حذاقت و مهارت خود درصفت دروغ بافی را درمتهم قرار دادن مردم شام صرف نموده بودند.

حدالاقل اولاً روایات متعلق به این موضوع را استقراء نموده سپس در آن‌ها با نظر دقیق و عمیق دقت و تعمق نموده آنگاه در مورد صحیح یا غلط بودن ادعای اینجانب قضاوت فرمایید.

علامه ابن کثیر در جلد هفتم البداية و النهاية تحت عنوان «هذا مقتل عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ» به روایات مربوطه به این بحث را از طبری و غیره کلاً یکجا نقل و جمع آوری کرده است، در سند بیشتر این روایات راوی رافضی یا خارجی وجود دارد.

در دو روایت اولی هیچ ذکری از موضوع قتل به میان نیامده است، با اینکه سر فهرست و در آغاز همه روایات روایت راوی رافضی معروف ابو مخنف به نقل از طبری آورده شده است ولی در آن هم جز صحبت از جوش و خروش و جذبات حضرت عمار رضی اللہ عنہ صحبتی از نبرد یا شهادت وی وجود ندارد.

بعد از آن روایتی از ابن دیزیل به دست ما می‌رسد که یکی از راویانش جابر جعفی رافضی غالی است که حضرت امام ابو حنیفه رضی اللہ عنہ درباره‌ی وی می‌فرماید:

«من دروغگو و کذابی مانند جابر ندیده‌ام.»^۱

در این روایت موضوع شهادت وی ذکر شده است - راوی می‌گوید: ابوالغادیه فزاری او را با نیزه زد و ابن جوی سکسکی سرش را برید، از این روایت معلوم می‌شود که سر حضرت عمار رضی اللہ عنہ از تن جدا کرده شده بود، در برابر این پرسش که سر بریده چه شد؟ هیچ پاسخی وجود ندارد، با اینکه روایتی که از «هنی» در طبقات ابن سعد آمده و چند صفحه قبل آن را نقل کردیم، به صراحت نشانگر آن است که سر مبارک وی از تن جدا نشده بود زیرا اگر سر بر تن او نبود. هنی چگونه توانست به محض رؤیت آن را شناسایی کند؟ همچنین حضرت عمرو بن العاص نیز به محض دیدن وی را

۱- تهذیب التهذیب ملاحظه شود.

شناخت، این قرائن نشان می‌دهد که سر مبارک از تن جدا نشده بود، از اینجا به وجود تناقض و تضاد در این دو روایت پی می‌بریم.

علاوه بر این همه، در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که بیننده‌ی این ماجرا چنین شخصیت عظیمی را در حال کشته شدن مشاهده کرده چرا صرفاً به تماشاجی بودن اکتفا نمود و چرا برای نجات دادن وی هیچ گونه اقدامی ننمود؟ روایت از ذکر این مطلب ساکت است و در مقابل این سؤال که سایر همراهان و هم‌زمان وی در آن موقع چه واکنشی از خود نشان دادند و چه کمکی به وی کردند؟ نیز، روایت خاموش و خالی است در حالی که عموماً این گونه امور در چنین مواقع بیان کرده می‌شوند در اینجا این شبهه به وجود می‌آید که جابر جعفری یا کسی دیگر از روات رافضی قصد دارد مطلبی را پنهان سازد، نیز این مطلب مطرح است که سر بردن یک جسد عملی است که عموماً در حال اطمینان انجام می‌گیرد، اینکه در نبرد مغلوبه و در هنگامه‌ی رستاخیز جنگ و گریز قاتل با اطمینان بتواند سر ببرد قطعاً امری است دور از قیاس و باور نکردنی، از اینجا هم معلوم می‌شود که یا قضیه‌ی سر بردن اصلاً غلط و دروغ است یا این جریان در میدان نبرد نبوده است.

با توجه به این نقد و تبصره بی‌محتوا بودن این روایت برای هرکسی روشن است اما باز هم اگر درباره‌ی متعین نمودن زمان قتل از آن کمکی فراهم می‌شد علی‌الاقول از گونه‌ای افادیت خالی نمی‌شد، ولی متأسفانه این روایت از نشان دادن چنین چیزی هم قاصر می‌باشد زیرا از آن هیچ سراغی به دست نمی‌آید که این حادثه فاجعه در چه وقت و زمانی به وقوع پیوست اگرچه روایت فی‌الواقع ساقط الاعتبار است و نام جابر جعفری واضح‌ترین دلیل ساختگی بودن روایت است، ولی باز هم از آن قدر معلومات فراهم می‌شود که هدف بافنده‌ی این دروغ، پنهان نمودن واقعیت جریان و گمراه

کردن افکار و منحرف ساختن اذهان از پی بردن به قاتلان اصلی و پرده انداختن بر چهره‌ی مرتکبین این جنایت بوده است.

روایت دوم از طبری است و در البدایة و النهایة هم از وی نقل شده است ما حصل و خلاصه‌اش این است که حضرت عمار رضی الله عنه هاشم بن عتبہ را که پرچم حضرت علی رضی الله عنه در دستش بود برای حمله کردن ترغیب نمود و او را با خود همراه کرده بر لشکر شامیان حمله کرد و حضرت علی رضی الله عنه هم با دسته‌ای از لشکر پشت سر آن‌ها بود و آن‌ها هم مثل آن دو با شدت حمله کردند سپس راوی می‌گوید که حضرت عمار رضی الله عنه و هاشم هر دو به شهادت رسیدند، این روایت با اینکه به اعتبار سند قابل اعتماد نیست بیش از همه قرین قیاست است، زیرا این مطلب که حضرت علی رضی الله عنه بر آن هردو بزرگوار با هم نماز جنازه خوانده بود آن را تأیید می‌کند، اما در این روایت این مطلب نیز وجود دارد که حضرت علی رضی الله عنه نیز به همراهی آن‌ها حمله‌ی بسیار شدیدی کرده بود، که در چنین صورتی لازم بود فوراً پس از شهادت جسد شخصیتی آن چنان عظیم و معروف و مشهور از مقتل برداشته می‌شد که از این نوع موضوع هم هیچ کجا سراغی نیست، تا اینکه مشاهده می‌کنیم جسد در میان لشکر شامیان بی‌گور و کفن به زمین افتاده است، چنان که در روایت منقوله از طبقات ابن سعد سابقاً معلوم شد، و این در حین حمله همه صف‌های دشمن را شکسته در قلب لشکر شام رسیده بود، بدیهی است با این وصف شایسته بود که جسد به طوری فوری برداشته می‌شد.

با توجه به این روایات مشکوک و مشتبه یا بهتر بگوییم مجعول و موضوعه و با عنایت به اختلاف بیان راویان، صریحاً معلوم و روشن است که سبائی‌ها همه سعی و تلاش‌شان بر این است که کیفیت واقعی حادثه را مخفی و پشت پرده بدارند، از هیچ روایتی زمان صحیح و درست وقوع

حادثه‌ی قتل معلوم نمی‌شود باز تا این همه مدت دراز افتاده ماندن جسد در میان لشکر حضرت معاویه رضی الله عنه نشانگر این واقعیت است که بنا به فرمایش سیدنا حضرت معاویه رضی الله عنه سبائی‌ها وی را در موضع دیگری به قتل رسانیده جسدش را مخفیانه در میان لشکر او آورده انداخته‌اند تا این جنایت قتل به سوی آن‌ها منسوب گردد.

در این موضع اگر این واقعیت را هم مورد توجه قرار دهیم که هر گاه جنگ متوقف می‌شد هردو فریق در میان لشکر یکدیگر بدون تکلف رفت و آمد و تردد می‌کردند و اجساد مقتولین متعلق به خود را برداشته می‌بردند.^۱ این حقیقت منکشف‌تر می‌گردد که جسد با برنامه خاصی بعد از زمان رفت و آمد فریقین بین هم، آورده شده و در میان لشکر شام انداخته شده است، والا در صورتی که وی در میان لشکر شام شهید شده باشد حتماً یقیناً کسی از طرفداران حضرت علی رضی الله عنه متوجه شده جسدش را برداشته و می‌برد.

روایت سومی از این گونه روایات را علامه ابن کثیر در البداية و النهایة از کتاب ابن الهیثم نقل کرده است و خلاصه‌ی آن بدین قرار است که پس از ماجرای رفع مصاحف درباره‌ی متوقف نمودن جنگ حضرت عمار رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه اختلاف نظر پیدا کرد، و موقعی که حضرت علی رضی الله عنه به متوقف کردن نبرد فرمان داد او مخالفت نموده بر لشکر شامیان حمله کرد و در حالی که به نبرد ادامه می‌داد کشته شد این روایت نیز اگرچه سنداً به بعضی راویان مجهول الحال از خوارج منتهی می‌شود و من حیث الاسناد قطعاً ساقط الاعتبار و بی‌ارزش است، ولی باز هم نشان می‌دهد که وقوع حادثه پس از جریان رفع مصاحف بوده است، و بدین ترتیب با روایات منقوله

۱- البداية و النهایة ص ۲۷۷ جلد ۷ تحت عنوان قصة التحکیم، ایضاً طبقات ابن سعد.

قبل‌ی مخالف است، زیرا اگرچه از آن‌ها نمی‌توان زمان حادثه را متعین کرد اما ظاهراً این قدر مسلم است که این حادثه قبل از رفع مصاحف به وقوع پیوسته بود، مطلب دیگری که بر ضعف این روایت می‌افزاید این است که بعد از رفع مصاحف در میان فریقین هیچ نبرد سنگینی که منجر به شهادت حضرت عمار شود یا گمان شهادت وی را در آن موقع تقویت کند رخ نداده است با بررسی و دقت در روایات ذکر شده هر صاحب بصیرتی به نتایج زیر دست می‌یابد:

۱- روایات این جریان غیر قابل اعتماد و اغلب موضوع و مجعول هستند.

۲- در میان این روایات تعارض و تناقض نیز دیده می‌شود که با توجه به این اختلاف و تناقض خود این مطلب حالتی مشکوک به خود می‌گیرد که شهادت حضرت عمار در صفین صورت گرفته باشد زیرا احتمال می‌رود که جلوتر از آن یا بعد از آن به شهادت رسیده باشد و هیچ ربطی به اهل شام نداشته باشد.

اما خوارج و روافض به خاطر مقاصد و اهداف خود سعی کرده‌اند تا آن را به نبرد صفین ارتباط بدهند.

۳- این همه اختلاف بیان و تناقض گویی در مورد شهادت شخصیتی عظیم، و مجهول ماندن زمان و نامعلوم بودن محل وقوع حادثه می‌توان نشانگر این دو مطلب باشد که یا علم و اطلاع کیفیت صحیح حادثه را بالأخص زمان و مکان وقوع آن را مردم نداشتند بدین معنی که شهادت در میدان نبرد به وقوع نه پیوسته بود بلکه به نحوی مخفیانه کشته شده و جسدش در میان مردم شام انداخته شده بود بدیهی است چنین حرکت ناروایی را جز سبائیان کسی دیگر نمی‌تواند انجام دهد حضرت معاویه کاملاً درست و راست

فرمود که «او را همراهان خودش کشته و آورده در میان لشکر ما انداخته و رفتند و یا سبائی‌ها عمداً برای پنهان داشتن موضوع جهت متهم قرار دادن مردم شام به این گونه دروغ پرانی و غلط بیانی‌ها دست زدند، چون گروه روایت تراشان را افراد متعددی از میان خوارج یا روافض تشکیل می‌دادند در اظهارات‌شان اختلاف و تناقض به وجود آمد، به خصوص یکی از علل وجود تعارض در بیانیه‌های خوارج و روافض این است که هریک از دو گروه طبق میل خود و به نفع خود روایت جعل می‌کرد به عنوان مثال جابر جعفی و ابو مخنف که رافضی هستند برای هم نوای خود قرار دادن حضرت عمار شهادت وی را قبل از رفع مصاحف بیان می‌کنند، بالعکس در روایتی که ابن الهیثم نقل می‌کند خوارج او را هم نوای خودشان داده و زمان وقوع حادثه را پس از رفع مصاحف بیان می‌کنند.

با توجه به این شرح حال و با اختیار نمودن این پهلوی قضیه نیز نتیجه چنین بر می‌آید که سعی شده است تا بر چهره‌ی اصلی حادثه پرده بیفتد و آستین خون آلوده‌ی مجرمان و جانیان از نگاه دیگران مستور بماند.

سبب و علت قتل

یکی از وسایل بسیار مفید و از ذرایع مستند شناخت قاتل این است که علت و سبب قتل مورد بررسی قرار گیرد و دریافت شود که علت و سبب جنایت در کجا دیده می‌شود؟ در اینجا دو گروه موجود است که در بادی النظر می‌توان آن هردو را مشتبه قرار داد، گروه اول حضرت معاویه رضی الله عنه و طرفدارانش هستند و گروه دوم سبائی‌ها هستند در مورد گروه اول اگر این سؤال مطرح شود که اگر آن‌ها او را به شهادت رسانیدند چرا؟ علت و سبب چه نوع؟ در پاسخ فقط این مطلب را می‌توان عنوان نمود که چون حضرت

عمار رضی الله عنه برای جنگیدن با آن‌ها به میدان نبرد آمده بود لذا ظاهراً آن‌ها باید او را کشته باشند، گویی در مقابله و بر سر پیکار بودن سبب قتل بود. ما این مطلب را منکر نیستیم زیرا واقعاً این سببی بسیار قوی است و در بادی النظر ذهن به همین طرف منتقل می‌شود که او را کسانی کشته‌اند که وی در مقابل‌شان نبردآزمایی می‌کرد، اما در اینجا یک سبب و علت بازدارنده‌ی بسیار قوی نیز موجود است که سبب ذکر شده را ناتوان و کالعدم و غیر مؤثر قرار می‌دهد که آن را مورد توجه قرار دهیم آن تصویری را که در بادی نظر به ذهن‌خاطر نموده بود قطعاً اشتباه و غلط ثابت می‌کند، و آن علت بازدارنده این بود که بنا به حدیث نبوی «تقتلك الفئة الباغية» حضرت معاویه رضی الله عنه و طرفدارانش نمی‌خواستند حضرت عمار رضی الله عنه را به قتل برسانند، چنان که از روایت هنیء که چند صفحه قبل با کمال وضاحت از طبقات ابن سعد آن را نقل کردیم روشن و این امر واضح می‌شود و برای تأیید مزید آن این روایت جابر جعفی رافضی را نیز ملاحظه فرمایید که وی می‌گوید:

حضرت عمار رضی الله عنه را در میان لشکر حضرت علی رضی الله عنه دیده حضرت ذوالکلاع رضی الله عنه به حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه می‌گفت که این ما چرا چیست؟ منظورش این بود که چون حضرت عمار با آن‌هاست پس ما باغی هستیم، حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه در جوابش می‌فرمود که حضرت عمار به زودی از طرفداران ما خواهد شد، تا اینکه وقتی پس از شهادت حضرت ذوالکلاع رضی الله عنه حضرت عمار رضی الله عنه نیز شهید شد حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه فرمود من نمی‌توانم بگویم که به شهادت کدام یک از این دو نفر بیشتر خوشحالم اگر ذوالکلاع الآن زنده بود در میان لشکر ما علیه ما فساد به وجود می‌آورد

(بغاوت ایجاد می‌شد).^۱

بدیهی است که فی الواقع این روایت از جعلیات و مفتریات جابر جعفی یا کسی دیگر از سبائی‌ها است و قطعاً دروغ است، خوشحال شدن حضرت عمرو بن العاص^{رضی الله عنه} برای شهادت حضرت عمار^{رضی الله عنه} از افترا و بهتان‌های سبائیان است و با روایات دیگر نیز متضاد مخالف، ولی با این همه از این روایت این مطلب ظاهر است که اگر حضرت عمار^{رضی الله عنه} توسط کسی از طرفداران حضرت معاویه^{رضی الله عنه} به قتل می‌رسید در میان مردم شام بر علیه او بغاوت بروز می‌کرد یا لاقلاً خطر عدم تعاون و دست برداری از اطاعت و سرپیچی از فرمان وی وجود داشت و حضرت عمرو بن العاص^{رضی الله عنه} همان کسی است که در میان اهل شام از خود حضرت معاویه^{رضی الله عنه} اهمیت کمتری نداشت به این نکته توجه کامل داشت، و این مطلب چنان مشهور و روشن بود که سبائیان نیز آن را ذکر کردند، با اینکه آن‌ها علیه حضرت عمرو بن العاص^{رضی الله عنه} روایت جعل کردند لکن نتوانستند این سخن راست و مشهور را پنهان و پوشیده نگاه دارند با اینکه مآلاً به ضرر خودشان تمام می‌شود، با توجه به تبصره‌ی فوق این قسمت از روایت ذکر شده به طور حتم و یقین در خور قبول است زیرا گواهی دشمن به نفع دشمن است یا صرف نظر از روایات عقلاً نیز این مطلب موجه و منطقی است که بنا به حدیث مذکور کشتن حضرت عمار^{رضی الله عنه} برای حضرت معاویه^{رضی الله عنه} از نظر سیاسی کاری بسیار مضر بود، لذا بدین جهت نیز او و لشکر یانش یقیناً از آن احتراز و اجتناب ورزیده بودند، توضیحاتی را که در آغاز بحث درباره‌ی این موضوع به نحوی روشن داده‌ایم، باید همواره در ذهن خود مستحضر قرار داده با عنایت به این مانع

۱- البدایة و نهایة جلد هفتم تحت عنوان: هذا مقتل عمار - ^{رضی الله عنه} - بن یاسر - ^{رضی الله عنه} -

این امر همانند آفتاب نصف النهار به طور متیقن روشن می‌شود که هواداران حضرت معاویه رضی الله عنه با بودن چنین مانع قوی او را نکشته بودند.

پس نتیجه چنین برآمد که قضاوت و حکم (در مورد قاتل قرار دادن حضرت معاویه و هوادارانش) قضاوتی غلط و نادرست است و سبب و انگیزه‌ی قتل او در میان این گروه بی‌تأثیر و کالعدم قرار گرفته بود.

بعد از این گروه، باید گروه دوم یعنی گروه سبائیان را مورد بررسی قرار داد و باید با تعمق فکر کرد که آیا برای آن‌ها داعیه‌ای وجود داشت که آن‌ها را برای ارتکاب این جنایت تحریک کرده باشد یا خیر؟

وقتی ما از این زاویه بر احوال و وقایع نظر می‌اندازیم و حالات را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم علل و اسباب متعددی را برای تحریک سبائیان به کشتن حضرت عمار و وادار نمودن آن‌ها به ارتکاب این جنایت به دست می‌آوریم که در سطور زیر به تفصیل آن می‌پردازیم.

(الف) کشتن حضرت عمار و متهم قرار دادن لشکریان حضرت معاویه رضی الله عنه با اغراض سیلسی سبائیان کاملاً مطابقت داشته و برای مقاصد آن‌ها بسیار مفید و مؤثر بود زیرا با این روش به آسانی می‌توانستند اهل شام را باغی ثابت کنند، چنان که واضح است.

(ب) با ارتکاب این جنایت می‌توانستند در میان لشکریان شام اختلاف بیندازند و در میان آن‌ها حس بغاوت و نافرمانی ایجاد کنند چنان که از روایات ذکر شده‌ی جابر جعفی و هنیء این مطلب ظاهر می‌شود این هردو امر داعیه‌های چنان قوی هستند که با توجه به آن‌ها هر آدم فهمیده‌ای در بادی النظر و با اندک تأملی می‌تواند این نتیجه را اتخاذ کند که قاتلان وی (حضرت عمار رضی الله عنه) فقط و فقط افراد فرقه‌ی سبائیه بوده‌اند اعم از اینکه آن‌ها از جناح روافض بودند باشند یا از جناح خوارج به خصوص از آن جهت که ارتکاب این گونه جرائم برای این طایفه فاسقه خیلی آسان و جزو سرشت و

عاداتشان بود زیرا نه آن‌ها از خداوند متعالی خوفی داشتند و نه از رسول الله ﷺ شرمی عده‌ای از آن‌ها که یهودی بودند و عده‌ای دیگر تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته بودند، و یکی از تاکتیک‌های مخصوص این فرقه مغضوب علیهم یعنی قوم یهود این است که جرمی را مرتکب شوند و اتهام آن را بر دیگران عائد سازند بالأخص در کشتارهای سیاسی آن‌ها از روز اول ماهر بوده و امروز هم مهارت خاصی برخوردارند.

این مطلب را هم نباید از یاد برد که سبائیان در موقع جنگ جمل نقشه کشتن شخص حضرت علی را نیز کشیده بودند، اما با توجه به مصلحت‌های مقطعی مورد تأیید صاحب نظران حزب قرار نگرفت، همانطور که در صفحات گذشته بیان کردیم.^۱

با توجه به توضیحات بالا از این فرقه چه استبعادی دارد که بنا به اسباب و علل محرکه‌ی نیرومندی که در بالا ذکر شد حضرت عمار رضی الله عنه را خود کشته و جسدش را برده در میان لشکر شام این جمله را متفق القول تکرار می‌کردند که «همین سبائی‌ها قاتلان وی هستند» با بودن آن گونه اسباب و محرکات قویه‌ی قتل، شهرت عمومی یافتن و مقرون به شهادت و گواهی

۱- در جلد چهارم تاریخ طبری، ضمن حوادث سال ۳۶ چنین آمده است: «وقتی در نبرد جمل بین حضرت علی و اصحاب جمل - رضو - مقرر گردید که با هم صلح کنند، آنگاه دسته‌ی سبائیان هم با هم به مشوره پرداختند، از میان‌شان «مالک اشتر» پیشنهاد کرد که چون نظر هر دو فریق درباره‌ی ما یکی است، شایسته است که بر علی - رضی الله عنه - حمله نموده او را نیز به نزد عثمان برسانیم تا فتنه‌ی جدیدی برخیزد و موضوع ما را تحت شعاع خود قرار داده و بدین گونه برای ما راه نجاتی پیدا شود».

باید توجه کرد که تا آن هنگام فرقه‌ی خوارج وجود خارجی نداشته و همه این‌ها (به ظاهر) جزو شیعیان علی بودند - مالک اشتر که شیعه‌ی معروفی بود و تا آخرین لحظات در میان آن‌ها داخل بود.

همگان قرار گرفتن موضوع قتل توسط سبائیان در عین موقع بروز حادثه این مطلب کاملاً روشن و به مرتبه‌ی یقین می‌رسد، آنهایی که تشنگی خود را با نوشیدن خون سیدنا حضرت عمار^{رضی الله عنه} برطرف نموده بودند همین سبائیه‌ها بوده‌اند یا جناح روافض و یا جناح خوارج^۱، که به منظور تأمین مقاصد مندرجه فوق او را به شهادت رسانیده جسدش را در لشکرگاه شامیان انداخت و اتهام دروغینی را بر اهل شام وارد ساختند.

(ج) علاوه از این دو سبب، امور تحریک کننده‌ی دیگری برای سبائیان نیز وجود داشت که بنا به آن‌ها می‌توان سبائیان را مرتکب این جرم عظیم قرار داد. در جلد پنجم تاریخ طبری در ضمن بیان جریان شورش علیه سیدنا عثمان^{رضی الله عنه} مؤلف آورده است که «موقعی که سبائیه‌ها علیه امراء مناطق اسلامی دوره‌ی خلافت حضرت عثمان^{رضی الله عنه} شکایت‌ها نمودند، خلیفه مسلمین برای تحقیق و رسیدگی کمیسیونی تشکیل داد و هیأتی را مقرر فرمود، این هیأت به کلیه مناطق سفر کرد و پس از بررسی و تحقیق باز آمده گزارش داد که «کلیه شکایات بی‌مورد و غلط بوده و تمام مردم از امراء و حکام مناطق خود راضی و خوشنود هستند البته یک گروه خاصی از فسادکاران وجود دارند که تعدادشان خیلی کم است، این‌ها شکایات دروغین علیه امراء و والیان مناطق تهیه نموده و می‌فرستند و بدین نحو در صدد برانگیختن فساد و فتنه هستند» حضرت عمار^{رضی الله عنه} نیز یکی از اعضاء این هیئت بود این گزارش تهیه شده توسط هیأت اعزامی که به نفع والیان و

۱- گمان غالب این است این عمل جناح را شیعه انجام داده است، زیرا این گونه مکر و فریب از امور فطری این فرقه است - خوارج تا این اندازه فریب کار نبودند، و تا آن موقع شیعه و خوارج از هم جدا نبودند همه با هم مخلوط بوده و همگی خود را شیعیان علی می‌گفتند.

عاملان خلافت حضرت عثمان در مناطق اسلامی و تماماً علیه مقاصد شنیعه (و نیات پلید) سبائیان (که برنامه ریزان شورش از راه دروغ پراکنی علیه عاملان حضرت عثمان بودند) تهیه شده بود، سبب و علت بغض و عناد سبائیان با حضرت عمار[ؓ] شده بود، و موردی که بیش از بقیه‌ی اعضا هیئت آتش عداوت سبائیان را علیه حضرت عمار[ؓ] شعله ور ساخت این بود که آن حضرت[ؓ] بیش از سایر اعضا هیئت اعزام شده برگشتند مردم به شک و تردید افتادند که مبادا وی توسط آن گروه به گونه‌ای مخفی به قتل رسیده باشد. در پاورقی صفحات گذشته توضیح داده‌ایم که برگشتن گروهی از سبائیان به دنبال نبرد صفین علیه حضرت علی[ؓ] به نام خوارج یک امر ناگهانی و قضیه اتفاقیه ای نبود بلکه در نتیجه‌ی یک برنامه ریزی دقیق حساب شده و از قبل تدارک دیده، صورت گرفته بود، پس بدیهی است که قبل از بروز حادثه انفال و جدایی خوارج از لشکر حضرت علی[ؓ] در میان سبائیان مسایل و زمزمه‌هایی جریان داشته و با عنایت به اینکه حضرت عمار[ؓ] با نحوه‌ی تفکر این گروه فساد کار آشنا شده بود احتمال می‌رود که آن حضرت[ؓ] از توطئه‌ی آن‌ها اطلاع یافته بود، و سبائیان مفسد نیز به موقع متوجه شده بودند که وی از راز مخفی و توطئه ما با خبر شده است بناءً علیه آتش عداوت آن‌ها علیه حضرت عمار[ؓ] شعله ورتر گردیده، احساس خطر افشاء راز مزید بر علت شده، چاره‌ی کار خود را صرفاً در این یافتند که حضرت عمار[ؓ] را حتماً به شهادت برسانند.

چنان که بنا به تصریحات حضرت معاویه[ؓ] و همه لشکریان شام سبائی‌ها او را به قتل رسانیده و جسدش را در لشکرگاه شامیان انداختند اگر این حادثه (شهادت حضرت عمار[ؓ]) پس از موضوع رفع مصاحف رخ داده باشد انگیزه‌ی قتل باز واضح‌تر می‌گردد، زیرا از روایت ابن الهیثم که

مأخذ آن در صفحات گذشته ذکر شد، چنین بر می‌آید که حضرت عمار رضی الله عنه برای ادامه‌ی نبرد اصرار داشت اما بالعکس خوارج به آتش بس و پایان دادن نبرد مصر بودند، حتی به خاطر همین موضوع بین دو گروه از سبائی‌ها اختلاف تا مرحله‌ی بد و بیره گفتن و زد و خورد، در گرفت خیلی روشن است که در چنین مرحله‌ای مخالفت شخصیت عظیم و با نفوذی چون حضرت عمار رضی الله عنه به ضرر فرقه سبائیه تمام می‌شد، علی‌هذا در چنین موقعیتی اگر آن‌ها به طور پنهانی او را ترور نموده صدای مخالفتش را برای همیشه خاموش ساخته باشند هیچ مستبعد نیست و جای تعجب نمی‌باشد.

الحمدلله که با این براهین ساطعه و دلایل واضحه موارد زیر از روز روشن هم روشن‌تر گردیدند.

اول: مصداق حدیث «تقتلك الفئة الباغية» طرفداران حضرت معاویه نیستند، آن‌ها را مصداق این حدیث تصور کردن و با این تصور آن‌ها را باغی گفتن قطعاً غلط و باطل است.

دوم: سیدنا حضرت عمار رضی الله عنه به دست طرفداران حضرت معاویه رضی الله عنه به قتل نرسیده است لذا آن‌ها را مرتکب این جنایت دانستن اشتباه و غلط می‌باشد.

سوم: خود سبائی‌ها (یا جناح روافض و یا جناح خوارج) که همراه وی و در لشکر وی بودند، قاتل حضرت عمار رضی الله عنه هستند، که پس از ارتکاب این جنایت عظیم با اتهام دروغین و افترا و چابک دستی آن را به گردن‌های بیگناه طرفداران حضرت معاویه رضی الله عنه انداختند، و با ارتکاب گناه بالای گناه

جنایت خود را دوبله ساختند و خود را مستحق عذاب خداوند متعال و مستوجب نفرین و لعنت او قرار دادند.^۱

پاسخ دوم و بیان مفهوم صحیح حدیث نبوی ﷺ

حق واضح شد و طلسمی که سبائی‌ها از راه افترا، بهتان، کذب و دروغ و مکر و فریب و باتحمل زحمت‌های زیادی آماده کرده بودند شکست و تکه تکه شد و ذراتش به هوا رفت، اما به خاطر ازدیاد سرور قلب اهل سنت و به منظور تحقیق بیشتری در معنی حدیث نبی کریم ﷺ و برای اتمام حجت علیه دشمنان صحابه از طرف سیدنا معاویه رضی الله عنه و از طرف معاونین و عساکر او به این ایراد و اعتراض باطل و لغو، مهمل و فرسوده پاسخ دیگری نیز تقدیم می‌کنم، و هو هذا. بر اثر تعمق و تدبر در این گفتار گهر بار نبی اکرم صلی الله علیه و آله یعنی «تقتلك الفئة الباغية» عبارت النص و مقصود کلام صرفاً دو مطلب به نظر می‌رسد.

اول: بیان کیفیت رحلت و مرگ حضرت عمار و مطلع ساختن ایشان که مرگ او به صورت طبیعی و عادی نخواهد بود، بلکه به خلعت شهادت سرافراز گردیده به درجه‌ی رفیع آن نائل خواهد شد.
دوم: قاتل تو یک فرقه‌ی باغیه خواهد بود.

اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا آن «فئه باغیه» را به این خاطر باغی می‌گویند که بر وی تعریف شرعی «باغی» صدق پیدا می‌کند یا صرفاً بدان جهت که وی حضرت عمار رضی الله عنه را به شهادت رسانده است؟ و به تعبیر

۱- در آیه مبارکه ۵۸ از سوره‌ی احزاب آمده است: «و آنانکه تهمت می‌زنند و می‌رنجانند مردان مسلمان و زنان مسلمان را بدون گناهی که به عمل آورده باشند هر آیینیه متحمل بهتان و گناه آشکاری شدند - (قرآن).

دیگر، آیا آن حضرت را «فئه باغیه» به قتل می‌رساند یا گروهی که تو را به قتل می‌رساند فئه باغیه قرار می‌گیرد؟ باید دید که حدیث چه می‌گوید.

و در همین جا پرسشی دیگر نیز به وجود می‌آید که آیا مفهوم حدیث بدین نحو است که مردم به طورعموم از فئه باغیه بودن گروهی که حضرت عمار[ؓ] به دست آن کشته خواهد شد از قبل مطلع و با خبر خواهند بود یا پس از کشته شدن وی این علم را به دست خواهند آورد؟ گویی کشتن وی نشانی باغی بودن آن گروه خواهد بود و پیش از آن باغی بودن این فرقه بر احدی یا علی الاقل برای عموم ظاهر نخواهد بود؟

شق ثانی هردو پرسش قابل قبول نیست - این امر قطعاً واضح است که کشتن حضرت عمار[ؓ] فی نفسه مرادف بغاوت نیست - هر نوع گروه یا فرد اگر یک فرد یا جماعتی را بکشد این عمل مستلزم باغی بودن نخواهد شد، دزدان و چپاول گران خیلی‌ها را می‌کشند و اموال آن‌ها را نیز به غارت می‌برند، ولی باز هم در اصطلاح شرع آن‌ها را باغی نمی‌گویند - باغی کسانی را می‌گویند که با مملکت (STATE) مخالف باشند و سعی و تلاش‌شان در سرنگون کردن آن باشد، اگر این امر در نظر نباشد تنها کشتن مهم‌ترین شخصیتی را هم «بغاوت» نمی‌گویند، با این تو ضیح به خوبی معلوم شد که نه شهید کردن حضرت عمار[ؓ] را می‌توان بغاوت گفت و نه کشته شدن او را نشانی «فئه باغیه» بودن «فئه قاتله» می‌توان قرار داد.

در نتیجه این تشریح روشن گردید که از حدیث «تقتلك الفئة الباغية» این استنباط که کشته شدن سیدنا عمار[ؓ] نشانی و علامت باغی بودن فئه باغیه است، استنباطی بی‌مورد و قطعاً غلط می‌باشد مفهوم صحیح این حدیث صرفاً می‌تواند یکی از این دو مطلب زیر باشد:

اول: اینکه یک فرقه باغیه که از اول باغی بوده و باغی بودنش معروف

و برای همگان معلوم خواهد بود حضرت عمار رضی الله عنه را خواهد کشت.

دومین مفهوم صحیح این است: گروهی که او را خواهد کشت به ظاهر فرمانبردار و مطیع دستگاه حکومت (STATE) خواهد بود اما فی الواقع به طور پنهانی و در پرده مخالف و منکر آن خواهد بود که پس از شهید شدن حضرت عمار رضی الله عنه بغاوتش آشکار و ظاهر خواهد شد^۱ با توجه به این مفهوم شهادت وی علامت ظهور بغاوتی قرار خواهد گرفت، و از حدیث نبوی سه تا پیش گویی فهمیده می‌شود، یکی پیش گویی شهادت حضرت عمار رضی الله عنه دوم اینکه فرقه‌ای که او را به قتل می‌رساند فرقه‌ای باغی خواهد بود، سوم اینکه بعد از کشته شدن او طغیان و بغاوتی علیه دستگاه خلافت ظهور خواهد کرد و کشته شدن او علامت این امر خواهد بود که این بغاوت آغاز شده و در شرف ظهور است.

از این دو مفهوم اخیر اگر مفهوم اول در نظر گرفته شود، برای اینکه بتوانیم گروه حضرت معاویه را قاتل حضرت عمار قرار بدهیم، لازم است که اولاً باغی بودن آن را به اثبات برسانیم، زیرا اگر آن‌ها از اول باغی نبوده باشند نمی‌توان آن‌ها را قاتلین حضرت عمار رضی الله عنه قرار داد برای اینکه پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله امکان ندارد اشتباه و غلط باشد و اگر اتهام بغاوت آن‌ها امری غلط و یا حتی مشکوک است پس آن‌ها را قاتل عمار رضی الله عنه قرار دادن نیز قطعاً غلط و دروغ است. اگر جریان بدین منوال می‌بود، باغی بودن آن‌ها با

۱- مؤلف بزرگوار به این نکته التفات نفرموده است که سبائیان با خروج و بغاوت علیه خلیفه سوم امیر المؤمنین حضرت عثمان - رضی الله عنه - - بالاتفاق «فئة باغیة» بودند که برای ادامه شیطنت خود را به هواداری حضرت علی - رضی الله عنه - عنوان و در لشکر وی همراه بودند و صدها فساد کاری مانند طراحی جنگ جمل و صفین و شهید کردن حضرت عمار و صدها صحابه دیگر و نهروان و شهادت حضرت علی را انجام دادند - مترجم -

دلیلی متقین ثابت می‌شد در صورتی که حقیقت امر این است که باغی بودن حضرت معاویه و طرفدارانش با دلیلی که به اندازه‌ی تار عنکبوت هم باشد ثابت نیست، چنان که در صفحات آینده انشاء الله ما آن را توضیح خواهیم داد لکن بد نیست در اینجا علی سبیل التنزل از اصل حقیقت و واقع امر چند لحظه صرف نظر کرده عرض کنیم که باغی بودن آن‌ها را هیچ وجه به طور یقین نمی‌توان ادعا کرد زیرا خود آقای مودودی نیز به نقل از علامه ملا علی قاری تا این حد نوشته است:

«در میان اهل سنت و الجماعت در این امر اختلاف وجود دارد که آیا می‌توان آن‌ها را به نام «باغی» موسوم کرد یا خیر؟ بعضی از آن‌ها از این کار اجتناب می‌ورزند».^۱

این بدان معنی است که باغی بودن آن‌ها امری یقینی نیست و إلا متفق علیه قرار می‌گرفت لذا گروه وی را قاتل عمار[ؓ] قرار دادن درست نیست زیرا پیش گویی رسول اکرم^ﷺ به هیچ وجه نمی‌تواند مشکوک و مشتبه باشد بلکه واضح و روشن بودن آن امری است لازمی پس بنا به این حدیث چنین گفتن که گروه حضرت معاویه[ؓ] باغی بود قطعاً نادرست و استدلالی مغالطه انگیز است بالعکس از این حدیث به اثبات می‌رسد که گروه وی قاتل حضرت عمار[ؓ] نبود، اگر چنین می‌بود باغی بودن آن با دلیل شرعی متیقنی ثابت و همانند روز روشن طوری واضح می‌شد که میان اهل حق در مورد آن هیچ اختلافی راه نمی‌یافت اگر دومین مفهوم حدیث را اختیار بفرمایید آنگاه انوارگفتار نبی مکرم اسلام^ﷺ چهره‌ی قاتلان را به خوبی نشان خواهند داد.

با ملاحظه به این مفهوم از حدیث چنین بر می آید که «شهادت حضرت عمار رضی الله عنه به منزله تمهید و مقدمه‌ی فتنه انگیزی یک فرقه‌ی باغی که تا قبل از لحظه‌ی قتل بغاوتش واضح نبود، می باشد».

با این توضیح بدون تردید مشخص می شود که این گروه «فرقه‌ی خوارج» بود، اگر این حادثه در صفین رخ داده است، پس این امر نزد همه مسلم است که آغاز بغاوت خوارج بعد از آن صورت گرفت و فاصله زمانی این دو حادثه خیلی کم و به منزله‌ی معدوم است باز اگر حادثه‌ی قتل پیش از موضوع رفع مصاحف تصور کرده شود چنان که همین طور مشهور است، پس نحوه‌ی عمل باغیان‌ی خوارج یک روز بعد از قتل حضرت عمار رضی الله عنه زمانی آغاز شده بود که یک جناح از میان سبائیان یعنی خوارج از پذیرفتن فرمان حضرت علی رضی الله عنه سرکشی و انکار نمود و خود آن حضرت رضی الله عنه را تهدید به قتل نمود و پس از چند روز خلافت وی را انکار کرده بر علیه او شمشیر به کف گرفتند. و اگر وقوع حادثه را پس از رفع مصاحف تصور کنیم چنان که از روایت ابن الهثیم فهمیده می شود، پس بین حادثه‌ی قتل و آغاز شدن حرکات باغیان‌ی خوارج به اندازه‌ی یک روز هم فاصله وجود ندارد.

در اینجا ایجاد این شبهه و ایراد، نادرست و اشتباه است که خوارج زمانی باغی قرار گرفتند که خلافت حضرت علی رضی الله عنه را انکار نموده بر علیه او شمشیر کشیدند و حکومت جداگانه تشکیل دادند، پیش از این اعمال چگونه می توان بنا به حدیث مذکور آن‌ها را مصداق «الفئة الباغية» قرار داد؟ زیرا اولاً: بغاوت آن‌ها به طور منظم و آشکارا هم بعد از مسئله تحکیم شروع شد، در این گونه حوادث فاصله‌ی زمانی یک ساله و یا یک سال نیم فاصله‌ای محسوب نمی شود و بنا به همین مآل قریب در حدیث شریف آن‌ها را «فئة

باغیة» فرموده است^۱ و نظایر آن در احادیث فراوان است به طور مثال این حدیث مشهور است که روزی رسول خدا ﷺ به همراه صدیق اکبر و فاروق اعظم و شهید اعظم این امت ذی النورین ﷺ بالای کوه احد تشریف برد، کوه احد به لرزه در آمد، آنگاه آن حضرت ﷺ فرمود، ساکن شو بر بالای تو نیست به جز یک نبی و یک صدیق و دو شهید بدیهی است که شهادت آن دو بزرگوار مدت‌ها بعد از این واقعه رخ داد، اما رسول خدا ﷺ به اعتبار مآل در همان وقت آن‌ها را با لقب شهید ذکر فرمود.

ثانیاً: اینکه خروج و بغاوت خوارج اگرچه من حیث فقهی و قانونی زمانی بعد از این حادثه قتل شروع شد، لکن نقشه آن را در همان لحظات نبرد صفین طراحی و برنامه ریزی کرده بودند لذا فی الواقع آن‌ها از همان زمان «فئة الباغیة» شده بودند در حقیقت حدیث را آن حضرت ﷺ به منظور انکشاف همین راز ارشاد فرموده است که «گروهی که حضرت عمار را می‌کشند گرچه در آن موقع باغی اصطلاحی و علنی نخواهد بود و به ظاهر با استفاده از روش تقیه و نفاق مدعی مطیع و معاون بودن حضرت علی ﷺ خواهد بود، اما فی الواقع میکروب‌ها وانگل‌های سرکش بغاوت در نهاد آن پرورش یافته و برنامه تنظیم شده است و صرفاً برای اظهار و اعلام آن منتظر

۱- به نظر ما با توجه به اینکه قاتلان حضرت عمار قبلاً با بغاوت علیه سومین خلیفه راشد حضرت عثمان - ﷺ - «فئة باغیة» قرار گرفته بودند و منافقانه با لشکریان حضرت علی - ﷺ - برای ادامه شیطنت و فساد پیوسته بودند پیامبر - ﷺ - فرموده بود «تقتلك الفئة الباغیة» یعنی همان باغیانی که قاتلان حضرت عثمان خواهند بود قاتل حضرت عمار - ﷺ - نیز همان‌ها خواهند بود - مترجم -

فرصت و مرور زمان و فراهم شدن زمینه خواهد بود^۱ اگر این مفهوم حدیث مورد توجه و پیش نظر قرار بگیرد عقیده‌ی علامه مهلب رحمته و علامه ابن بطال رحمته و سایر دانشمندان همفکر با آنان کاملاً صحیح و درست به نظر خواهد رسید که گفته‌اند «حضرت عمار به دست خوارج کشته شده است و این مطلب از روز روشن هم روشن تر می‌گردد که پیش‌گویی حدیث هیچ ارتباطی با گروه حضرت معاویه رضی الله عنه ندارد و با این حدیث استدلال بر بغاوت آن‌ها قطعاً کاری غلط و مغالطه‌آمیز و باطل و استدلالی بسیار رکیک است، بالعکس با توجه به این مفهوم دوم نیز این حدیث، برائت این گروه را از ریختن خون حضرت عمار رضی الله عنه اظهار و اعلام می‌نماید، زیرا حدیث نقاب را از چهره‌ی قاتلان اصلی برداشته واضح می‌نماید که قاتل سبائی‌ها یعنی روافض و خوارج هستند و احتمالات عقلی و شک و تردیدی را که نسبت به گروه حضرت معاویه رضی الله عنه امکان داشت وارد اذهان گردد کاملاً زائل نمود و برطرف ساخت و به وضاحت بیان فرمود که گروه وی قاتل او نیست با این بحث واقعیت کاملاً واضح می‌شود که از دو مفهوم حدیث هر کدام در نظر گرفته شود، همین امر به ثبوت می‌رسد که گروه حضرت معاویه رضی الله عنه مصداق این حدیث نیست لذا بنا به این حدیث آن‌ها را باغی گفتن قطعاً غلط و سخنی باطل است لکن به عقیده‌ی راقم سطور بنا به چند دلیل دومین مفهوم را در نظر گرفتن بهتر است.

۱- با تشکر از مؤلف محقق، متأسفانه ذهن کسی به این نکته متلطف نیست که خروج و بغاوت علیه حضرت عثمان رضی الله عنه - نیز بغاوت و خروج علیه امام بر حق مسلمین است گرچه فرقه خوارج با این نام خاص بعد از تحکیم در جنگ صفین معروف شد - مترجم -

اولاً: به این جهت که در این صورت از حدیث سه پیش‌گویی ظاهر می‌شود و در صورت پذیرفتن مفهوم اول فقط دو پیش‌گویی ظاهر می‌شود. ثانیاً: به این جهت که این مفهوم دوم با روایات دیگری که در مذمت و نکوهش خوارج وارد شده‌اند و مشتمل بر پیش‌گویی‌های مربوط به آنان می‌باشند تأیید و تقویت می‌شود.

ثالثاً: نحوه عمل و برخورد صحابه کرام رضی الله عنهم و تابعین رضی الله عنهم نیز این مفهوم را تأیید می‌کند شما ملاحظه کنید آن دسته از حضرات صحابه و تابعین که در جریان نبرد حضرت علی و حضرت معاویه رضی الله عنهما کاملاً بی‌طرفی را اختیار کرده بودند، آنان نیز در جریان خوارج، مؤید و معاونت حضرت علی رضی الله عنه شدند و جانب ایشان را گرفتند ما توضیح داده‌ایم که این بزرگواران هیچ موقع حضرت معاویه رضی الله عنه را باغی نه پنداشتند نه پیش از کشته شدن حضرت عمار و نه بعد از کشته شدن ایشان، اما خوارج را همه آنان بالاتفاق باغی قرار دادند، حتی خود حضرت معاویه رضی الله عنه هم در این مورد حضرت علی رضی الله عنه را تأیید کرد و عملاً با خوارج به نبرد پرداخت حضرت علی رضی الله عنه را یاری نمود از دوره‌ی صحابه کرام رضی الله عنهم تا امروز از اهل سنت یک فرد هم نیست که معتقد به باغی بودن خوارج نباشد گویی باغی بودن خوارج مسئله ایست متفق علیه و مجمع علیه، به همین دلیل دومین مفهوم حدیث را ترجیح دادن و خوارج را قاتل حضرت عمار رضی الله عنه قرار دادن بهتر و اولی است حتی به اعتبار مفهوم اول نیز همین مطلب متعین است، و از نحوه‌ی برخورد آن دسته از صحابه و تابعین که بی‌طرف بودند نیز ظاهراً همین مطلب بر می‌آید که آن‌ها خوارج را مرتکبین این جنایت تصور کرده بودند، زیرا در این صورت صادق بودن این پیش‌گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند مهر نیم روز روشن می‌گردد خلاصه اینکه اعم از اینکه مفهوم اول حدیث در نظر گرفته شود، یا مفهوم دوم در هردو

صورت، این مطلب اظهر من الشمس شد که حدیث را مخالف حضرت معاویه رضی الله عنه تصور کردن تصویرست قطعاً باطل و غلط، بالعکس حدیث موافق حضرت معاویه رضی الله عنه است و برائت او و طرفدارانش را از کشتن حضرت عمار رضی الله عنه به طور علنی اظهار می‌نماید و اگر با تعمق فکر و تدبر شود از خود حدیث این اشاره به دست می‌آید که گروه حضرت معاویه رضی الله عنه باغی نبود، با اینکه حضرت عمار رضی الله عنه در مقابل این گروه قرار گرفت و به جنگ و نبرد پرداخت اما خداوند متعال دامن این گروه را از قطرات خون وی محفوظ نگه داشت، از اینجا فهمیده می‌شود که این گروه «فئه باغیه» نبود، به همین علت محفوظ ماند، و از کشتن او همواره احتراز و اجتناب می‌ورزید، خداوند متعال جل شانه آن را از این قتل به دور داشت تا کسی نتواند نسبت به او گمان «فئه باغیه» بودن را ببرد.

اگر چه این استنباط معاند و مکابر را ساکت نمی‌کند، اما برای کسی که دارای عقل سلیم است یقیناً موجب اطمینان می‌باشد.

در این بحث احتمال پیدا شدن یک شبهه موجود است که ازاله و دفع آن ضروری به نظر می‌رسد مخالف می‌تواند به این نحو ایجاد شبهه نموده چنین بگوید که: در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله «تقتلك الفئة الباغية» کشتن حضرت عمار رضی الله عنه علامت و نشانی باغی بودن قاتلان قرار داده شده است، منظور نبی اکرم صلی الله علیه و آله این است، گروهی که باغی بودنش ظنی یا مشکوک است اگر همان گروه او را بکشد آنگاه «فئه باغیه» بودن وی امری یقینی و قطعی خواهد شد.

جواب شبهه‌ی فوق این است که این تعبیر صرفاً یک غلط فهمی است و جز احتمال آفرینی و مغالطه آمیز ارزشی دیگر ندارد، دلایل را به شرح زیر ملاحظه فرمایند:

اول: ما در ضمن بحث گذشته توضیح داده‌ایم که کشتن حضرت عمار رضی الله عنه نمی‌تواند علامت و نشانی باغی بودن گروهی قرار گیرد.

دوم: این یک قاعده‌ی مسلمه و مشهوریست که دلیل ظنی یا مشکوک نمی‌تواند قضیه یا خبر مظنون و مشکوکی را به صورت امری یقینی و جدی در بیاورد، زیرا برای اثبات صحت دعوی و به زتبه‌ی یقین رسانیدن آن، قطعی و یقینی بودن دلیل امری ضروری می‌باشد.

باید توجه کرد که چون خود مخالف هم اعتراف می‌کند که پیش از وقوع حادثه‌ی قتل، باغی بودن گروه حضرت معاویه رضی الله عنه یک وضعیت مشکوک داشت یا نهایتاً امری ظنی بود، پس برای متیقن قرار دادن آن لازم بود این امر که حضرت عمار رضی الله عنه به دست گروه وی به قتل رسیده است به نحوی یقینی به اثبات برسد، در حالی که این امر با ادنی‌ترین دلیلی هم ثابت نشده است، به عقیده‌ی ما که اصلاً نسبت دادن این فعل به سوی گروه حضرت معاویه رضی الله عنه اشتباه و کاری غلط می‌باشد، اما فریق مخالف نیز از پذیرفتن این واقعیت ناگزیر است که این اتهام با هیچ دلیل قطعی و یقینی به اثبات نرسیده است آنچه آن‌ها می‌توانند در این زمینه به عنوان دلیل مطرح کنند چیزیست که در محدوده‌ی شک یا حداکثر در مرحله‌ی ظن می‌توان قرارش داد بدیهی است که دلیل مشکوک یا مظنون نمی‌تواند دعوای مشکوک یا مظنونی را بصورت یک امر واقعی و یقینی در آورد.

با این توضیح معلوم شد که مفهومی که فریق مخالف از حدیث برداشت کرده و بیان نموده است قطعاً اشتباه و غلط است مفهوم صحیح همان است که ما بیان داشته‌ایم.

سوم: علامت به معنی «ما يعلم به الشيء» است یعنی آنچه وسیله‌ی شناسایی چیز دیگری می‌باشد، علامت نامیده می‌شود، پس الزاماً باید خود

علامت کاملاً واضح و روشن باشد والا چیزی که خود او مشکوک و ناموضوح باشد وی را علامت چیزی دیگر قرار دادن چه سودی دارد؟ اگر کشتن عمار رضی الله عنه علامت «فئة باغية» بودن «فئة قاتلة» می بود روشن و کاملاً واضح می باشد که او را چه گروهی به قتل رسانیده است اما بدیهی است که این موضوع چنین حالت یقین و روشنی به خود نگرفته است پس این به آن معنی است که قتل وی را علامت باغی بودن گروه قاتلین قرار دادن صحیح نیست، و مفهوم حدیث هم قطعاً آن طور نیست که مخالف تصور نموده است.

چهارم: اسلوب بیان حدیث هم با این تصور «مخالف» مطابقت ندارد زیرا نبی کریم صلی الله علیه و آله می فرماید:

عمار به دست گروهی کشته خواهد شد که باغی بودنش با دلیل شرعی به اثبات می رسد و آن گروه به طور قطع و مسلم باغی خواهد بود نمی فرماید که کشته شدن وی دلیل و علامت است بر باغی بودن قاتلان وی اگر بیان کردن این مطلب مورد نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله بود اسلوب سخن طوری می شد که از آن چنین بر می آمد که: گروهی که او را می کشد باید او را باغی بدانید. ولی مفهوم علامت بر «فئة باغية» «فئة قاتله» از هیچ کلمه حدیث یا از

نحوه بیان و اسلوب آن به هیچ گونه ای فهمیده نمی شود و بر نمی آید. از بحث بال همانند آفتاب نصف النهار روشن است که این شبهه و اعتراض مخالفین قطعاً نادرست و غلط است و مفهوم صحیح حدیث همان است که ما بیان کرده ایم فالحمد لله.

به منظور اتمام حجت و تأیید مزید سومین جواب اصل اعتراض را هم عرضه می کنم.

جواب سوم: علی سبیل التنزّل به طور فرض المحال اگر ما بپذیریم که حضرت عمار را لشکریان حضرت معاویه رضی الله عنه کشته بودند، باز هم این امر مستلزم فئه باغیه بودن گروه وی نیست و باز هم بناً علی هذا الحدیث باغی قرار دادن آن را نمی‌توان یک استدلال و استنباط صحیح دانست، زیرا مسلماً قاتلان وی فقط چند فرد معدود از میان کل جماعت بوده‌اند که اگر سه یا حتی دو نفر هم بوده باشند می‌توان آن‌ها را به کلمه «فئه» موسوم نمود، زیرا برای اطلاق جماعت عدد سه کافی است و نزد بعضی بر زاید از یک هم اطلاق جماعت صحیح است گروهی که در حدیث «فئه باغیه» نامیده شده است، مراد از آن همین تعداد مختص قاتلان است اگر روایت جابر جعفی رافضی را قبول کنیم معلوم می‌شود که آن گروه فقط بر دو نفر مشتمل بود، و شما حداکثر یک فرد مجهول سوّمی را هم با آن دو نفر شریک تصوّر بفرمایید.

باز هم حدیث مستلزم باغی بودن حضرت معاویه رضی الله عنه و تمام افراد گروه وی نیست و جواب این پرسش که پس چرا این گروه کوچک چند نفری را به عنوان «فئه باغیه» ذکر فرمود، این است که این عدد معدود را به آن جهت باغی عنوان فرمود که با خود حضرت معاویه رضی الله عنه بغاوت کرده بود تفصیل این اجمال به این شرح است که حضرت معاویه رضی الله عنه و حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه و حتی تمام لشکریان شام از کشتن حضرت عمار رضی الله عنه محترز و مجتنب بودند و قطعاً آن را نمی‌پسندیدند، زیرا این کار با خط مشی سیاسی و حکمت علمی آن‌ها منافات داشت و برای آنان مضر و زیان آور بود^۱.

۱- توضیح این مطلب که حضرت معاویه و همراهانش و تمام اهل شام از قتل حضرت عمار رضی الله عنه - چه قدر ناخوش و متنفر و تا چه حد از آن محترز بودند - در صفحات

سابقه به قدر کفایت توضیح داده شده است - برای تأیید مزید به این روایت البدایة و النهایة جلد هفتم تذکره‌ی جنگ صفین زیر عنوان «هذا مقتل عمار بن یاسرؓ» توجه فرمایید: «چون قاتل حضرت عمار - ؓ - برای دریافت جایزه‌ی کار ناروای خود به خدمت حضرت معاویه - ؓ - رسید، حضرت عمرو بن العاص به خدمتگذار خود گفت بوی مژده جهنم را بده - حضرت معاویه - ؓ - نیز این حرف را تأیید فرمود که در نتیجه آن مرد قاتل شدیداً مأیوس و دل شکسته شد - از این جریان هم ظاهر است که این بزرگان از پیش آمدن این گونه حادثه ای چه قدر ناخوش بودند - اگر در همین روایت تعمق بفرمایید به این نتیجه می‌رسید که قاتلان عمار سبائی‌ها بودند که به گونه‌ای منافقانه با لشکر شام آمیخته بودند، ملاحظه فرمایید از لشکر حضرت علی در نبرد صفین تعداد زیادی از صحابه به شهادت رسیدند، اما در عوض کشتن هیچ یکی از آنان احدی از حضرت معاویه - ؓ - طلب جایزه نکرد، صرفاً قتل حضرت عمار - ؓ - چه ویژگی داشت که قاتل برای مطالبه‌ی جایزه رفت؟ از این موضوع به ظاهر همین نکته پی می‌بریم که این‌ها با لشکر شام مرتبط نبودند، بلکه از سبائیان بودند - شامیان به طور انجام وظیفه می‌جنگیدند و در عوض آن مطالبه جایزه برای آن‌ها هیچ مفهوم نداشت، البته افراد غیر شامی می‌توانستند چنین مطالبه‌ای بکنند - هرگاه ثابت شد که آن‌ها از شامیان نبودند به طور قطع می‌توان گفت که از لشکریان حضرت علی - ؓ - بودند، زیرا صرفاً همین دو گروه آنجا در مقابل هم قرار داشتند، و از افراد این هر دو لشکر جز سبائی‌ها دیگر هیچ کسی نمی‌توانست به چنین عملی اقدام کند - همچنین سبائی بودن قاتلان حضرت عمار از این روایت به این نحو نیز افشا می‌گردد که آن‌ها اطلاع نداشتند که حضرت معاویه و طرفدارانش قتل عمار را نمی‌پسندند به همین سبب برای طلب جایزه به نزد وی رفتند و اگر می‌دانستند که آن‌ها از این کار متنفرند برای طلب جایزه نمی‌رفتند، و اگر از گروه حضرت معاویه و از اهل شام می‌بودند حتماً می‌دانستند پس نتیجه این بر آمد که آن‌ها افرادی اجنبی بودند که جز سبائی‌ها کسانی دیگر نمی‌توانند بوده باشند - تأیید مزید این حدس از این نکته نیز به دست می‌آید که به همان نسبت که این‌ها در میان لشکر شامیان اجنبی بودند، در میان لشکر مرتضوی - ؓ - چنان متعارف بودند که بنا به روایت جابر جعفی شیعی، راوی در عین هنگامه کارزار توانست آن‌ها را شناسایی کند و نام

کسانی که خط مشی سیاسی آنان منحرف شده دیده و دانسته عیناً در میدان جنگ، اسباب ضرر و زیان را برای آنان تدارک دیدند، یقیناً با آنان بغاوت نمودند، با توجه به همین نکته در حدیث آن‌ها را «فئة باغیة» قرار داده است گویی اینجا بغاوت به معنی اصطلاحی نیست بلکه مخالفت را بغاوت قرار داده است.

این امر هم مستبعد نیست که این چند نفر قاتل با سبائیان در پرده ساخته بودند و بر اثر تحریک آن‌ها در صدد مخالفت با حضرت معاویه رضی الله عنه در آمده آلت دست آن‌ها قرار گرفته باشند امکان دارد سبائی‌ها به وسیله‌ی این دو سه نفر از لشکریان شام او را به قتل رسانیده سعی کرده بودند که از این راه در میان لشکر اهل شام ایجاد بغاوت کنند و آن‌ها را باغی قلمداد سازند

آن‌ها را نیز اعلام نمود، و تأیید در تأیید از این روایت حاصل است که پس از وعید جهنم به گوش قاتل رسانیدن، حضرت معاویه رضی الله عنه - به هواداران خود گفت آیا ما او را کشته‌ایم؟ او را همان کسانی که به اینجا آورده بودند کشته‌اند، از این فرموده‌ی وی معلوم است که با نور فراست خویش سبائی بودن قاتلان را درک کرده و دانسته بود که آن‌ها لشکریان ما نیستند بلکه سبائی‌ها هستند که از راه نفاق دم از هواداری ما می‌زنند و به خاطر مصالح خود و ضرر دادن به ما حضرت عمار رضی الله عنه - را به شهادت رسانیده‌اند - این شناخت حضرت معاویه رضی الله عنه - دلیل بر سبائی بودن قاتلین است - و اگر روایتی را که قبلاً ذکر کرده‌ام و در آن چنین آمده است که مردم از خیمه بیرون آمدند در حالی که می‌گفتند: «آیا ما او را شهید کرده‌ایم؟ او را کسانی شهید کرده‌اند که او را آورده بودند» جلو چشم خود قرار بدهید مطلب روشن‌تر خواهد شد، امکان دارد که خبر قبلاً به گوش شامیان رسیده باشد، اما هنگامی که خود قاتلان در میان لشکر شام آمدند لشکریان آن‌ها را دیده فهمیدند که این‌ها از لشکر ما نیستند بلکه سبائی هستند که جرم خود را اعتراف می‌کنند.

در این صورت آن‌ها را فئه باغیه به معنی بغاوت کنندگان علیه حضرت معاویه رضی الله عنه گفتن خیلی واضح و روشن تر می‌باشد.

توجیه سوم با در نظر قرار دادن این احتمال میسر است که خود سبائی‌ها قاتل قرار داده شوند که ممکن است آن‌ها اینجا نیز از همان روش استفاده کرده باشند که در جنگ جمل آن را آزموده بودند یعنی ممکن است که بعضی افراد آن‌ها به قصد کشتن حضرت عمار رضی الله عنه در میان لشکر اهل شام خود را مخلوط کرده بودند و به این نحو خود را در زمره‌ی شامیان در آورده او را کشتند و شامیان را به قتل وی متهم ساختند در این صورت این گروه اجنبی سبائیان به این سبب «فئه باغیه» نامیده شد که با خود حضرت علی رضی الله عنه بغاوت نموده و در لشکر فریق مقابل وی داخل شده و با حضرت علی جنگ نمود، و بیعت با آن حضرت را شکست یا به این سبب آن‌ها را «فئه باغیه» فرمود که همین اشخاص پس از گذشت زمانی بر علیه حضرت علی رضی الله عنه پرچم بغاوت را برافراشتند و به لقب خوارج نائل شدند.

جواب چهارم: به عنوان مقدمه و تمهید جواب این روایت را پیش نظر قرار باید داد که در نبرد جمل وقتی که حضرت زبیر رضی الله عنه به دست یک سبائی به نام عمروبن جرموز به درجه شهادت نائل شد، قاتل وی خواست برای دریافت جایزه به خدمت حضرت علی رضی الله عنه برسد، آن حضرت به وی اجازه نداد که نزد وی حاضر شود و به خدمتگذار خود فرمود به وی بگوید که «او جهنمی است» سپس فرمود:

«من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که «خبر جهنمی بودن قاتل پسر صفیه رضی الله عنها (حضرت زبیر رضی الله عنه) را به اطلاع وی برسان» این مطلب در جلد هفتم البدایة و النهایة در بیان احوال حضرت زبیر رضی الله عنه که در ضمن جنگ جمل آمده است ذکر شده است.

این موضوع را هم نباید از یاد ببرید که اگرچه حضرت عمار رضی الله عنه فی الواقع به دست گروه حضرت معاویه رضی الله عنه به شهادت نرسیده بود لکن ما برای چند لحظه به طور تنزل این گونه تصور می‌کنیم که آن‌ها او را کشته بودند. بعد از این دو مقدمه می‌گوییم اگر یک ناصبی بگوید هر گاه شما به خاطر جنایت و تقصیر دو سه نفر از لشکر شام (که حضرت عمار رضی الله عنه را کشته بودند) همه لشکر اهل شام را مجرم می‌دانید و بنا بر آن حضرت معاویه رضی الله عنه و تمام رفقاء بی‌گنااهش را باغی قرار می‌دهد، پس با همین روش استدلالی باید این مطلب را هم بپذیرد که پس از کشته شدن حضرت زبیر رضی الله عنه به دست ابن جرموز که از لشکریان حضرت علی رضی الله عنه بود، تمام لشکریان حضرت علی رضی الله عنه معاذالله جهنمی قرار گرفته بودند و با نص صریح جهنمی بودن آن‌ها به ثبوت می‌رسد.

اگر با توجه به حدیث «إبشر قاتل ابن صفیه بالنار» نمی‌توان به جز همان یک نفر قاتل حضرت زبیر رضی الله عنه تمام لشکریان حضرت علی رضی الله عنه را جهنمی قرار داد هکذا با توجه به حدیث «تقتلك الفئة الباغية» بنا به جنایت دو یا سه نفر نمی‌توان کلیه لشکر اهل شام را باغی قرار داد، نهایت امر این است که در این صورت فقط باغی بودن همان دو یا سه نفری که مرتکب جنایت قتل حضرت عمار شده بودند از این حدیث به ثبوت خواهد پیوست در غیر این صورت وجه فرق را باید بیان بفرمایید تا ببینیم شما در مقابل اعتراض این ناصبی چه جوابی مطرح می‌کنید؟ «ما هو جوابکم فهو جوابنا» هر گونه جوابی که شما به این پرسش معترضانه‌ی این ناصبی می‌دهید، عیناً جواب اعتراض خود شما همان خواهد بود.

اگر شما بگویند که در این حدیث کلمه‌ی «فئة» که بر گروه و جماعتی اطلاق می‌گردد وارد شده است، و در آن حدیث که به قاتل حضرت زبیر متعلق است کلمه «قاتل» که اطلاق آن بر فرد واحد می‌شود، وارد شده است، به همین جهت اینجا تمام لشکر را مراد گرفته‌ایم و آنجا فرد واحد را. ناصبی می‌تواند این دعوی شما را به این نحو رد کند که برای صحت اطلاق «فئة» حداکثر بودن، سه فرد کفایت می‌کند، پس باز هم همان دو یا سه نفری را که در کشتن حضرت عمار شرکت داشتند می‌توان مراد حدیث قرار داد و برای صدق مفهوم حدیث، مراد گرفتن همان دو یا سه نفر قاتل کافی است برای تمام لشکر شام را در مفهوم حدیث قرار دادن چه نیاز و چه دلیلی موجود است؟ علاوه بر این کلمه «فئة» به اعتبار ریشه و ماده‌ی خود دلالت بر گروهی می‌کند که یک جماعت منفصل و جدا شده باشد، با توجه به این مفهوم ریشه‌ی کلمه‌ی «فئة» نیز صرفاً همان چند نفر را مراد گفتن مرجح و اولی می‌باشد که بر خلاف رضا و رغبت حضرت معاویه و سایر لشکریانش گویی از آن‌ها منفصل و جدا شدند و تصمیم کشتن حضرت عمار رضی الله عنه را گرفته او را به شهادت رسانیدند، بالعکس در حدیث متعلق به شهادت حضرت زبیر کلمه‌ی «قاتل» به اعتبار مفهوم عام است، لذا اگر دو نفر یا بیشتر هم در کشتن حضرت زبیر رضی الله عنه شرکت می‌کردند، بنا به حدیث فوق به همه‌ی آن‌ها خبر جهنمی بودنشان داده می‌شد علاوه بر این‌ها شرعاً در احکام آخرت اراده کننده قتل را نیز قاتل می‌شمارند و ظاهراً به جز شخص مبارک حضرت علی رضی الله عنه دیگر همه‌ی لشکریان وی در اراده‌ی قتل حضرت زبیر رضی الله عنه شریک بودند زیرا به جز حضرت علی رضی الله عنه دیگر از هیچ احدی اظهار عدم رضایت و احساس ناراحتی بر حادثه کشته شدن حضرت زبیر رضی الله عنه منقول نیست اگر درباره‌ی کسی چنین نقلی وجود داشته باشد صرفاً همان

شخص منقول عنه را می‌توان مستثنی قرار داد، نه دیگران را، پس معاذالله همه‌ی افراد لشکر حضرت علی مصداق این حدیث قرار گرفتند.^۱

۱- نوجه داشته باشید که این یک نوع جواب الزامی است، والا هرگز هیچ مرد سنی نمی‌تواند قائل شود که العیاذ بالله همه‌ی لشکریان حضرت علی - علیه السلام - جهنمی بودند، اما کسانی که با استدلال غلط خود حضرت معاویه - رضی الله عنه - را باغی قرار می‌دهند نحوه‌ی استدلال غلط آن‌ها مستلزم این مطلب می‌گردد که به وضاحت روشن می‌کند استدلال و گفته‌ی آن‌ها غلط و باطل است، حقیقت حال این است که در میان لشکر حضرت علی - علیه السلام - مردم دو گروه بودند یکی گروه مخلصین که صرفاً برای رضای خداوند متعال با حضرت علی همراه شده بودند و این گروه را صحابه و تابعین و صالحین تشکیل داده بودند - گروه دوم سبائی‌ها منافقی بودند که یک ذره از خلوص نیت هم نداشتند، و هدف آن‌ها به جز شرانگیزی و فتنه‌گری چیزی دیگر نبود - گروه اول نه با اصحاب جمل عداوت داشت و نه قصد کشتن کسی از آن‌ها را داشت - ما در این مورد در صفحات قبل به خوبی توضیح داده‌ایم که جنگ صرفاً به علت غلط فهمی و فریب کاری سبائی‌ها و بر اثر فتنه‌انگیزی آن‌ها در گرفت، از فریقین هیچ یک خواهان درگیری و نبرد نبود، و احدی از میان آن‌ها نبود که اراده کشتن حضرت زبیر - رضی الله عنه - را داشته باشد - آری هدف اساسی سبائی‌ها از بین بردن اسلام و کشتن صحابه کرام - رضی الله عنهم - بود، همه آن‌ها آرزومند کشتن شخصیتی چون حضرت زبیر - رضی الله عنه - بودند، به همین جهت از مفهوم حدیث مذکور، جهنمی بودن همه سبائیان معلوم می‌شود، اما حضرت علی مرتضی - رضی الله عنه - و عید جهنمی بودن را به همه سبائیان به آن سبب اعلام نفرمود که حال نیت‌ها را جز خداوند متعال کسی نمی‌داند، بدون دلیل شرعی کسی را اهل جهنم قرار دادن جایز نیست، پس از زبان مبارک شخصی متقی و فقیهی مثل وی چنین اعلامیه‌ای نمی‌توانست صادر شود - و از طرفی دیگر نیاز به اعلام آن حضرت - رضی الله عنه - نبود زیرا وقتی که آن حضرت - رضی الله عنه - حدیث بنوی - صلی الله علیه و آله - را بیان فرمود از محتوای حدیث به خوبی این مطلب فهمیده می‌شود که هم قاتل و هم دارنده‌ی نیت قتل هر دو در این وعید شریک هستند، لذا نیازی به ذکر نام یک گروه احساس نشد، اما قاتل چون برای طلب جایزه آمده و اقرار

به خلاف آن، از حضرت معاویه رضی الله عنه و همه رفیقان و کلیه لشکریانش منقول است که آن‌ها نه صرفاً برای کشتن حضرت عمار رضی الله عنه قطعاً راضی نبودند که حتی از این کار شدیداً متنفر و گریزان بودند چنان که در صفحات گذشته با تفصیل ذکر شده است.

یادآوری نتایج

نتایج این بحث طولانی و روشن، گرچه بیان شده است، اما به منظور سهولت خوانندگان عزیز آن‌ها را دوباره جمع بندی می‌کنیم، با دلایل واضح و براهین ساطعه در صفحات گذشته مطالب زیر مثل روز روشن واضح گردید.

اول: حدیث نبوی «تقتلك الفئة الباغية» به هیچ تعبیری این امر به اثبات نمی‌رسد که گروه حضرت معاویه رضی الله عنه باغی بود با این حدیث استدلال بر بغاوت آن‌ها قطعاً غلط و باطل است، و آن‌ها را مصداق حدیث تصور کردن هم با مفهوم حدیث مغایرت دارد و هم با مقتضای آن.

دوم: اگر مفهوم صحیح حدیث را مورد توجه قرار دهید، این مطلب از حدیث به اثبات می‌رسد که گروه حضرت معاویه رضی الله عنه از قتل حضرت عمار رضی الله عنه به طور قطع و یقین مبرا است و اهل شام او را شهید نکرده‌اند.

سوم: گروه معاویه رضی الله عنه هرگز قاتل حضرت عمار رضی الله عنه نبود، فی الواقع سبائی‌ها او را شهید کرده جسدش را در میان لشکر اهل شام انداخته برگشتند، و سپس اتهام دروغین قتل او را به گردن شامیان انداختند.

کرده بود وعید دوزخی بودن را به وی رساندند - ثالثاً اینکه سبائی‌ها تا آن موقع با لقب به خصوصی ملقب و از عموم مسلمین به طور علنی جدا نشده بودند اسم آن‌ها در اعلام وعید ذکر نشد.

چهارم: ظاهراً با توجه به مفهوم حدیث چنین بر می‌آید که قاتل او خوارج بودند چنان که علامه مهلب رحمته و علامه ابن بطلال رحمته و گروهی از دانشمندان همین عقیده را دارند و بعضی قرینه‌ها نیز این عقیده را تأیید می‌کنند اما این احتمال هم وجود دارد که قاتلان وی روافض بوده باشند، این امر هم ممکن است که آن‌ها در موقع قتل، روافض بوده و پس از کشتن وی در زمره‌ی خوارج در آمده باشند، به هر کیف این یک حقیقت روشن است که آن‌ها سبائی بودند چه از باند روافض یا از گروه خوارج.

پنجم: علی سبیل التنزل اگر این گونه فرض شود که گروه حضرت معاویه رضی الله عنه او را کشته بود، باز هم به هیچ عنوان نمی‌توان باغی بودن همه گروه شامیان یعنی حضرت معاویه رضی الله عنه او را از روی حدیث اثبات کرد.

خلاصه: بنا به این حدیث این بزرگواران را باغی گفتن استدلالی، بی‌اساس غلط و باطل است.

دفع شبهات

استدلال مودودی از گفته‌های بعضی علما

آقای مودودی می‌نویسد:

«حافظ ابن حجر جایی دیگر می‌نویسد: بعد از قتل عمار این حقیقت هویدا گردید که حق با حضرت علی بود و اهل سنت به این حقیقت متفق شدند در حالی که قبلاً در این مورد اختلافی وجود داشت»^۱.

در صفحات سابقه با دلیل واضحه قویه این مطلب همانند روز روشن واضح شد که استدلال به حدیث مذکور حضرت معاویه رضی الله عنه را باغی گفتن قطعاً غلط بوده و روشن شد که او را گروه حضرت معاویه رضی الله عنه نکشته بود، قاتلان او سبائی‌ها بودند در قابل این همه دلایل این گفتار علامه ابن حجر چه ارزشی دارد؟ وقتی اساس و بنیاد گفتار او منهدم شد صحیح بودنش به چه معنی است؟ لذا با این گفتار استدلال و استشهاد بی‌تأثیر و کاری فصول می‌باشد.

علاوه بر این همه، این رأی علامه ابن حجر رحمته الله با واقعیت‌هایی که به تواتر ثابت شده‌اند منافات و مخالفت دارد حقیقت امر این است که در جریان این مشاجرات، صحابه رضی الله عنهم و تابعین سه گروه شده بودند یکی موقف حضرت علی رضی الله عنه را درست و حق تصور می‌کرد و با او همراه بود، دیگری موقف حضرت معاویه رضی الله عنه را حق و صحیح می‌دانست و از او حمایت می‌کرد، گروه سوم هردو بزرگوار را بر حق می‌دانست و از وارد شدن در مسئله مشاجره و

نبرد اعلام بی‌طرفی کرده بود و آن را «قتال فتنه» تصور می‌کرد و در نبردهای جمل و صفین طرفداری هیچ یک از دو فریق متقابل را نکرد و این رویه‌ی آن‌ها بعد از کشته شدن حضرت عمار رضی الله عنه هم ادامه داشت در آن هیچ تغییری پیدا نشد، دو فریق متخاصم بر رأی و عقیده‌ی خود پایبند بودند و گروه بی‌طرف بر عقیده بی‌طرفی خود و عدم دخالت در جنگ و ستیز ثابت قدم ماند پس از سوی علامه ابن حجر اولاً حکایت «اختلاف» و سپس موضوع «اتفاق» را مطرح نمودن با توجه به نحوه‌ی برخورد مردان دوره‌ی اول یعنی صحابه رضی الله عنهم و تابعین رضی الله عنهم قطعاً غلط و مخالف با اختیار متواتره است لذا نتیجه می‌گیریم که هرگز منظور ابن حجر این چنین نیست، برای اینکه از دانشمندی مثل وی صدور چنین خطاء فاحشی بعید از قیاس می‌باشد.

بعد از پایان یافتن دوره‌ی اول، دوره‌ی تبع تابعین و ائمه مجتهدین که این دوره افراد معدودی از تابعین هم دیده می‌شوند شروع می‌شود، در این دوره اختلاف آراء به حق قرار دادن موقف حضرت علی پایان یافت، و اهل سنت نیز با پیروی از مسلک آن دسته از صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم که در دوران درگیری و نبرد طرفین اعلام بی‌طرفی فرموده بودند، بر این رأی اتفاق نمودند با توجه به همین مطلب می‌توان سخن علامه ابن حجر را صحیح قرار داد، اما نه به این معنی که در مورد اشتباه و غلط بودن موقف حضرت معاویه رضی الله عنه نیز همه متفق شده بودند، بطور عموم مسلک ائمه مجتهدین و اکابر فقها و مهندین سلف این بود که فریق را بر حق می‌دانستند، بر حق دانستن حضرت علی رضی الله عنه مستلزم ناحق بودن حضرت معاویه رضی الله عنه نیست، جریان از قبیل «مسایل مجتهد فیه» بود، و هردو بزرگوار در جای خود بر حق بودند.

با این توجیه و تأویل تا حدی سخن علامه ابن حجر درست در می‌آید، زیرا از گفتار او این مطلب ترشح می‌کند که وی عقیده‌ی مندرجه فوق علما

سلف را مبتنی بر قضیه‌ی شهادت عمار رضی الله عنه می‌داند، در حالی که این طور فکر کردن کاملاً خلاف واقعیت امر می‌باشد، زیرا عقیده آن بزرگواران مبتنی بر دلایل دیگری بود، و با کشته شدن حضرت عمار رضی الله عنه هیچ ارتباطی نداشت. ما این تفصیل را صرفاً به خاطر اینکه تا حد مقدور گفتار علامه ابن حجر هم درست قرار داده شود نوشتیم، و الا رأی ایشان هیچ حجت و دلیل شرعی برای ما نیست به خصوص وقتی مخالف با دلیل صحیحه باشد برایش هیچ وزنه ای باقی نمی‌ماند و اگر راستش را بخواهید، این است که در این مورد از علامه ابن حجر نوعی تسامح سرزده است (که خداوند از وی درگذر فرماید).

پس از این حالا من از جناب مودودی می‌پرسم که جناب عالی این گفته‌ی علامه ابن حجر را چه چیزی تصور کرده آن را اینجا نقل کرده‌اید؟ از این گفته، نظریه و تفکر جناب عالی چگونه تأمین می‌شود؟ جناب عالی مدعی هستید که حضرت معاویه رضی الله عنه باغی بود و به طور استشهاد قول علامه ابن حجر را آوردید، در حالی که در این قول هیچ کجا ذکر نشده است که حضرت معاویه رضی الله عنه باغی بود بر حق بودن حضرت علی رضی الله عنه مترادف بودن معنی باغی بودن حضرت معاویه رضی الله عنه که نیست و نه این گفته به این معنی است که حضرت معاویه رضی الله عنه بر راه باطل بود، در اختلافات اجتهادی هر دو مجتهد می‌توانند بر حق باشند، او در قول خود این طور هم نمی‌گوید که حضرت معاویه رضی الله عنه بر سر باطل بود قول علامه ابن حجر به اندازه‌ی یک ذره هم دعوای جناب عالی را تأیید نمی‌کند پس نقل کردن آن در اینجا بی‌محل و بی‌مورد می‌باشد.

سپس مودودی به حواله البداية والنهاية از علامه ابن کثیر نقل کرده

می‌نویسد:

«و از این خبر روشن می‌گردد که حضرت علی علیه السلام بر حق بوده و حضرت معاویه رضی الله عنه باغی»^۱.

آن عبارت از البداية و النهاية که ترجمه‌اش این گونه شده است در البداية و النهاية الحاق گردیده و اضافه شده است، از خود علامه ابن کثیر نیست، یکی از روافض فرصت یافته در موقع کتابت یا طباعت آن را از خود اضافه کرده است، برای اثبات این دعوا دو دلیل موجود است.

اول اینکه در البداية و النهاية چاپ «مطبعة السعادة» مصر، این عبارت را در بین القوسین (پرانتز) نوشته باز در پاورقی توضیح داده است که این عبارت از نسخه مصری ساقط است یعنی در آن نیست.

دوم اینکه این عبارت با مسلک حافظ ابن کثیر نیز منافات و مخالفت دارد، زیرا وی حضرت معاویه را در همین کتاب مجتهد مخطی و معذور قرار داده است، او را باغی نگفته است.^۲

هرگز ایشان این گونه نظری نداشته‌اند چنان که از کتابش واضح و روشن است، ولی اگر بالفرض این عبارت مال ایشان هم باشد ما آن را رأی شخصی وی تصور می‌کنیم که هیچ حجت و دلیلی نمی‌تواند باشد بلکه بنا به فقدان دلیل و مخالفت با دلیل صحیح و مخالفت با مسلک اهل سنت آن را غلط قرار داده رد می‌کنیم.

مودودی می‌نویسد:

«صحابه رضی الله عنهم و تابعین متعدد که در نبرد بین حضرت علی علیه السلام و حضرت معاویه رضی الله عنه مذبذب بودند، شهادت حضرت عمار رضی الله عنه بر ایشان ثابت ساخت که چه کس از جانبین بر حق است و چه کس بر باطل».^۱

۱- خلافت و ملوکیت فارسی، ص ۱۶۳.

۲- جلد هشتم البداية و النهاية ترجمه حضرت معاویه - رضی الله عنه - ص ۱۲۶ ملاحظه شود.

مطلب فوق را به حواله‌ی طبقات ابن سعد و طبری و ابن اثیر نقل کرده است باید عرض کنم که نوشتن حواله‌ی ابن اثیر کاری فضول است زیرا او حتماً از دو مأخذ اول الذکر نقل کرده است، و درباره‌ی آن دو مأخذ (طبقات ابن سعد و طبری) ما در جلد اول کتاب (اظهار حقیقت) عرض کرده‌ایم که آن هر دو مأخذ فاقد ارزشند و قابل اعتماد نیستند، و به تنهایی حواله‌ی این دو کتاب کافی نیست.

حقیقت جریان این است که سخن ساخته و پرداخته‌ی مؤرخانی سبائی مسلک مانند واقدی و غیره می‌باشند و با صداقت و راستی ارتباط بسیار دور هم ندارد، نه صحابه رضی الله عنهم و تابعین قتل حضرت عمار رضی الله عنه را علامت حق و باطل قرار داده بودند و نه آن‌ها بنا به این حادثه حضرت معاویه رضی الله عنه را باغی تصور نمودند، کسانی که روش بی‌طرفی را در پیش گرفته بودند تا آخر بی‌طرفی خود را حفظ نمودند چنان که ما با تفصیل تمام توضیح داده‌ایم اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آن صحابه و تابعین متعدد که شهید شدن حضرت عمار رضی الله عنه را علامت حق و باطل تصور فرموده بودند چه کسانی بودند؟ چرا اسامی آنان را ننوشته‌اید.^۲

پرسش دوم این است که این بزرگواران بعد از فهمیدن محق و مبطل چه کاری انجام دادند؟ آیا به کمک حضرت علی رضی الله عنه شتافتند؟ اگر نشتافتند و یقیناً نشتافتند چرا دستور الهی را زیر پا گذاشتند؟ باز اینجا این پرسش نیز مطرح می‌شود که آیا تعریف باغی بر حضرت معاویه رضی الله عنه به عقیده‌ی این

۱- خلافت و ملوکیت فارسی، ص ۱۶۱.

۲- در صفحه ۱۴۵ نسخه اردو مودودی به این کار اقدام نموده و دو الی سه نام را نوشته است، اما ما جواب آن را داده‌ایم و توضیح داده‌ایم که نسبت چنین چیزی به سوی این بزرگواران قطعاً دروغ است.

بزرگواران صدق و مطابقت داشت یا خیر؟ اگر مطابقت داشت پس «مذبذب بودند» چه معنی دارد؟ و برای علامت قرار دادن شهادت حضرت عمار رضی الله عنه چه نیازی بود؟ و اگر مطابقت نداشت پس صرفاً به وسیله‌ی این حادثه چگونه مطابقت پیدا کرد؟

صورت سوم این است که گفته شود، تعریف بغاوت بر وی صدق و مطابقت پیدا نکرد نه پیش از وقوع حادثه قتل و نه بعد از وقوع حادثه لکن بنابر همین حادثه آن بزرگواران او را باغی قرار دادند.

باطل و بی‌اساس و غلط بودن این فرضیه اظهر من الشمس می‌باشد زیرا ما باید بدانیم که آن‌ها طبق چه قانون و اصول شرعی چنین حکمی را صادر کردند؟ کشتن او صرفاً مرادف معنی بغاوت نیست، بالأخر با چه دلیل قطعی آن‌ها دانستند که او را اهل شام کشته اند؟ علی الاقل احتمال این امر نیز وجود داشت که شاید او را کسی یا کسانی دیگر به شهادت رسانیده‌اند اگر این مورد را به خوبی مورد توجه قرار بدهید مثل روز روشن واضح خواهد شد که این ادعا قطعاً غلط و از افتراهای مشخص است که روافض آن را وضع کرده و از خود تراشیده‌اند.

حقیقت امر چنین بود که احدی از صحابه رضی الله عنهم یا تابعین شهادت حضرت عمار رضی الله عنه را نشانی تشخیص حق و باطل مقرر نکرده بود و همچنین بعد از وقوع این حادثه به خاطر این حادثه در رأی و عقیده‌ی احدی هیچ گونه تغییری رخ نداد، و گروه حضرت معاویه رضی الله عنه را قاتل وی نمی‌پنداشتند در این سلسله مودودی می‌نویسد:

ابوبکر جصاص در احکام القرآن می‌نویسد:

«علی بن ابی طالب رضی الله عنه علیه گروه باغی توسط شمشیر به نبرد پرداخت و صحابه اکابر و اهل بدر که مرتبه‌شان از کسی پوشیده نیست با او همراه بودند در این نبرد وی بر حق بود و در آن جز آن گروه باغی که با او بر سر

پیکار بود کسی دیگر با او اختلافی نداشت، مزید بر آن شخص پیامبر ﷺ به حضرت عمار رضی الله عنه فرموده بود که تو را گروهی باغی قتل خواهند کرد، این خبریست که به تواتر منقول شده است، و به طور عمومی درست و مقبول است، حتی که شخص حضرت معاویه رضی الله عنه هنگامی که این حدیث را عبدالله بن عمرو بن العاص به او بیان داشت نتوانست آن را انکار کند البته در آن حدیث چنین تأویل کرد که عمار را به قتل رسانیده‌ایم وقتی که او خود در مقابل نیزه‌های ما پیشروی می‌کرد این حدیث را اهل کوفه، اهل بصره، اهل حجاز و اهل سوریه همه روایت کرده‌اند»^۱

این استشهاد مودودی را در آخر این بحث به این جهت آورده‌ایم که در این عبارت حضرت معاویه رضی الله عنه به طور صریح باغی قرار داده شده است شخصیت علامه ابوبکر جصاص که همانند کوه وزین و سنگین می‌باشد امکان دارد که سبب غلط فهمی شدید و حتی ممکن است باعث گمراهی شود، لذا ضروریست بحث را پیرامون این استشهاد مودودی با مقداری بسط و تفصیل ادامه دهیم، شایسته است سخن خود را با اظهار این واقعیت آغاز کنیم که آنچه علامه جصاص گفته است این رأی و نظر شخصی و فردی علامه جصاص می‌باشد، مسلک اهل سنت و الجماعت را نقل نکرده است رأی خود او نه حجت و دلیلی است و نه بدون ارائه دلیل در خور قبول است.

سپس با اینکه علم و فضل و جلالت‌شان علامه جصاص را معترفم از گفتن این واقعیت ناگزیرم که علامه در این مورد لغزش شدیدی صادر شده است، رأی فوق الذکر وی چیزی بی‌اساس و بدون دلیل و قطعاً مخالف با دلیل صحیح و مسلک اهل سنت است مباحث و توضیحاتی که در صفحات

گذشته مطرح کرده‌ایم اگر مورد توجه قرار بگیرند، در مقابل آن رأی علامه به قدر دانه ای ارزن (خردل) هم ارزشی کسب نخواهد کرد و همانند مهر نیم روز واضح خواهد شد که گفته‌ی وی قطعاً غلط و اشتباه بلکه مجموعه ای از اغلاط می‌باشد.

اعاده‌ی دلایل دوباره، تحصیل حاصل است و نیازی به آن نیست اما در اینجا می‌خواهم نشان بدهم که در لابلای این سخن علامه جصاص رحمته از وی چه لغزش‌هایی رخ داده است.

لغزش اول: از نحوی کلام وی به ظاهر این گونه مترشح می‌شود که در این معامله همه اکابر صحابه رضی الله عنهم و اصحاب بدر یا اقلأ تعداد کثیری از آن‌ها با حضرت علی رضی الله عنه همراه بودند در حالی که این حرف قطعاً خلاف واقع امر است، حقیقت امر این است که اکثریت غالب اکابر صحابه و اهل بدر کاملاً بی‌طرفی را اختیار کرده بود و با هیچ یک از فریقین همراه نبود تا حدی که حتی کسانی از آن‌ها که با حضرت علی رضی الله عنه بیعت کرده بودند اکثرشان در این جنگ و ستیز با وی همراه نشدند و آن را قتال فتنه تصور کرده عمل به آن دسته از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را اختیار نمودند که در آن‌ها فرموده است که «فتنه‌ها خود را دور بدارید».

علامه ابن کثیر رحمته^۱ از امام احمد رحمته نقل کرده است که در نبرد صفین از میان اهل بدر صرفاً دو یا حداکثر سه نفر با حضرت علی رضی الله عنه همراه بودند، ۱- حضرت خزیمه رضی الله عنه بن ثابت. ۲- حضرت سهل بن حنیف رضی الله عنه و به عقیده‌ی بعضی حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه نیز همچنین بعضی اصحاب بدر از هم‌نوایان حضرت معاویه رضی الله عنه بودند، مثلاً حضرت طلحه و حضرت زبیر رضی الله عنهما.

۱- البدایة والنهایة جلد هفتم تحت عنوان فصل فی وقعه صفین ص ۱۰۲.

اگرچه به دلیل اینکه قبلاً در جنگ جمل به شهادت رسیده بودند نتوانستند در جنگ صفین همراه شوند لکن این امر مسلم است که همان اختلاف نظری که حضرت معاویه رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه داشت آنان هم با وی داشتند، و در این مورد با هم همفکر و هم خیال بودند، و چنان که از همان اول این برنامه ریزی^۱ را بین خود کرده بودند که حضرت معاویه رضی الله عنه آن پایگاه‌های سبائیان را نابود سازد که نزدیک مناطق وی هستند و این بزرگواران (اصحاب جمل) مرکز سبائی‌های بصره را از بین ببرند، بنا براین معلوم است که این دو شخصیت بزرگ با حضرت معاویه رضی الله عنه متفق بودند و اگر در موقع نبرد صفین زنده می‌بودند حتماً با وی همراهی می‌کردند، و آن هردو کسانی هستند که مقام ممتاز و از اصحاب بدر بودن‌شان اظهر من الشمس است و بر کسی پوشیده نیست.

لغزش دوم: علامه جصاص در عبارت منقوله مودودی، گروه حضرت معاویه رضی الله عنه را بدون ادنی‌ترین دلیل باغی قرار داده است و حق اختلاف را از آن‌ها سلب نموده است، در حالی که خود حضرت معاویه رضی الله عنه صحابی است و از صحابه‌ی ممتاز است و مجتهد هم هست، تعداد خاصی از صحابه رضی الله عنهم با وی همراه و همفکر بودند که همه‌ی آن‌ها مجتهد بودند، و کاملاً حق آن را داشتند که در مسایل مجتهد فیه با حضرت علی رضی الله عنه اختلاف نظر داشته باشند و نمی‌توان اختلاف آنان را نادیده یا سبک تصور نمود.

لغزش سوم: حدیث «تقتلك الفئة الباغية» را متواتر قرار داده است و این اشتباهی روشن است کسانی که ادنی ممارست در علم حدیث را دارند می‌دانند که این حدیث به هیچ عنوان به حد تواتر نرسیده است، حتی به حد تواتر نزدیک هم نیست، البته حدیثی صحیح است.

۱- تاریخ طبری جلد پنجم در ضمن بیان وقایع مقدماتی جنگ جمل.

لغزش چهارم: این همان لغزشی است که نه تنها او بلکه همه‌ی دانشمندان دوره‌ی او با آن مواجه شده‌اند، یعنی قول حضرت معاویه رضی الله عنه در باره‌ی شهادت حضرت عمار رضی الله عنه را که فرمودند «إِنَّمَا قَتَلَهُ مَنْ جَاءَ بِهِ» به جای مبتنی بر اظهار واقعیت قرار دادن آن را تأویلی تصور کرده‌اند جای تعجب است که الفاظی که خود آن‌ها روایت را با آن نقل کرده‌اند، با تأویل، هیچ مناسبتی ندارد، و خود الفاظ سیدنا معاویه رضی الله عنه مثل روز روشن واضح می‌کنند که مراد آن حضرت رضی الله عنه اظهار حقیقت است نه تأویل از این نظر استعجاب برانگیزی و حیرت خیزی علامه جصاص و هم فکرانش باید شدیدتر تلقی شود.

با این بحث واضح گردیده است که این رأی علامه ابوبکر جصاص قطعاً قابل اعتنا و در خور نیست، و چنین رأیی را به عنوان دلیل مطرح کردن درست مصداق «الغریق یتشبث بکل حشیش» است، یعنی کسی که در دریا افتاده باشد اگر گیاه و خسی را هم بر روی آب به بیند به آن دست زده سعی می‌کند خود را به آن درآویزد تا شاید از غرق شدن نجات یابد.

گفتگو پیرامون این مطلب را که مردی مانند علامه زمان مثل جصاص چرا مبتلای این گونه غلطی‌ها باشد؟ و در این مسئله چرا دامن مسلک اهل سنت از دستش در رفت را در جای مناسب خود در صفحات آینده کتاب انشاء الله مورد بحث قرار خواهیم داد، در اینجا به این جواب باید اکتفا نمود که ایشان در علوم تفسیر و فقه و حدیث شخصی محقق بود اما در تاریخ محقق نبود و به مطالبی که طبری و مؤرخانی مانند وی نوشته‌اند اعتماد فرمود به همین سبب دچار اشتباه شد و یک اشتباه منبع اشتباهات متعددی برای ایشان شد.

بدنیست در این مقام از سینه فگاری و جریحه داری قلب امانت و دیانت که به وسیله‌ی سر نیزه قلم مودودی بر آن وارد آمده است اندکی با شما سخن بگوییم زیرا عفت قلم و امانت داری علمی این به قول معتقدانش امام مصلح (ابوالاعلی) را برای خوانندگان اظهار کردن مفید و حتی ضروریست در سطور زیر رقص بسمل و دیانت را که با شمشیر قلم مودودی چگونه سرش بریده شده است و به تعبیری دیگر مثل مرغ نیمه بسمل می‌تپد ملاحظه و تماشا کنید روایتی که علامه جصاص در آخر مضمون ذکر شده در فوق آورده است، الفاظ و و کلمات اصلی خود حضرت معاویه رضی الله عنه را در احکام القرآن چنین نقل کرده است: «إنها قتله من جاء به فطرحه بین استتنا»^۱ که معنی صحیح این عبارت این است: «همانا او را کسانی کشته‌اند که پس از کشتن او را آورده در میان نیزه‌های ما انداختند»^۲.

لیکن جناب مودودی چنین معنی کرده است: «عمار را کسی کشته است که او را در مقابل نیزه‌های ما آورد» ایشان «طرح» را با «در مقابل نیزه‌ها آوردن» معنی کرده است که قطعاً غلط و اشتباه است، «طرح» در لغت عرب به معنی دور انداختن و پایین انداختن است، (ملاحظه شود کتاب‌های المنجد، قاموس فیروزآبادی و دیگر کتب لغت) معنی جلو آوردن یا در مقابل آوردن برای کلمه «طرح» را نمی‌دانم مودودی در چه لغت نامه‌ای دیده است؟ به همین نحو یک طلبه ابتدایی در عربی هم می‌داند که کلمه «بین» به معنی در میان است، اما مودودی با همه ادعا فضل و علم

۱- احکام القرآن جلد ۳ تفسیر سوره حجات باب قتال اهل البغی ملاحظه شود.

۲- معنی تحت اللفظی چنین است که: جز این نیست او را همان کسی کشته است که او را برداشته آورد سپس او وی را انداخت در میان نیزه‌های ما - ولی چون «من» عام است و بدیهی است اینجا فرد معینی مراد نیست، به همین جهت در ترجمه رعایت مفهوم جمع شده است - در صفحات گذشته تفصیل این مطلب ذکر شده است.

این کلمه را نیز غلط معنی کرده و کلمه‌ی «بین» را با «جلو یا مقابل» ترجمه کرده است، «بین استتنا» به معنی «در میان نیزه‌های ما» است، اما مودودی به معنی «رو به روی نیزه‌ها» ترجمه‌اش می‌کند که قطعاً غلط و مخالف با عرف و لغت می‌باشد.

انگیزه‌ی ارتکاب این خیانت علمی و مبادرت به یک علمی مخالف دیانت و امانت در مودودی، صرفاً جذبه‌ی عداوت مذموم و قابل نفرت او نسبت به حضرت معاویه رضی الله عنه بوده است که در رگ و ریشه‌های قلب و در دماغ وی سرایت کرده او را چنان مغلوب ساخته است که بیچاره را بر آن وا داشت تا خون طپش غضب و آتش کینه‌ی خود را تسکین بخشد و سعی نموده تا واقعیت و حقیقتی را که از روایت فوق‌الذکر همانند مهر منیر ظاهر و روشن است در زیر جسد سر بریده‌ی دیانت و امانت از چشم بینندگان پنهان سازد.

الفاظ روایت به طور صریح اعلام می‌کنند که حضرت معاویه رضی الله عنه تأویل نکرده بود بلکه منظور او اظهار واقعه است، اگر مودودی کلمه «بین» و «طرح» را درست و به طور صحیح ترجمه می‌کرد برای خودش و دیگران هم این حقیقت آشکار می‌شد، صرفاً به منظور کتمان این حقیقت ترجمه‌ی هردو کلمه را غلط نوشت و جوش عداوت چنان بی‌هوشش ساخت که هیچ فکر هم نکرد که اگر مراد عبارت بالا همان باشد که از ترجمه‌ی او فهمیده می‌شود پس هیچ نیازی به کاربرد کلمه‌ی «فطرحه» نبود مفهوم مورد نظر مودودی از جمله‌ی «من جاء به» به دست می‌آید و حتی معنی «إنما» و «فاء» را هم نتوانست بفهمد و إلا شاید تا این اندازه جرأت تصرف غلط در ترجمه‌ی جمله‌ی عربی را به خود نمی‌داد. «إنما» کلمه‌ی حصر است که از آن معنی جزم و یقین نیز ظاهر می‌شود یعنی حضرت معاویه رضی الله عنه با جزم و یقین می‌فرماید که قاتلان حضرت عمار رضی الله عنه صرفاً و فقط همان اشخاصی هستند که او را در میدان جنگ آوردند و غیر از آن‌ها احدی در قتل وی شرکت ندارد، بدیهی است این تعبیر را نمی‌توان یک نوع تأویل قرار داد بلکه از آن صرفاً اظهار واقعه فهمیده می‌شود همچنین «فاء» حرف تعقیب است و

معنی آن چنین است که کار «طرح» یعنی انداختن جسد پس از قتل صورت گرفته است، و در میان نیزه‌ها جسد آورده شده است نه جسم در حالت حیات از این توضیحات هم ظاهر است که این سخن از حضرت معاویه رضی الله عنه به قصد تأویل گفته نشده است بلکه حکایت و بیان واقعیت جریان و نحوه‌ی یافتن و تراشیدن این تهمت بر آن‌ها از سوی دشمنان است.

اما چه باید کرد، جناب مودودی به سبب ضعف استعداد علمی و قلت دیانت از همه‌ی این حقایق چشم‌ها را بسته و در ترجمه عبارت عربی منقوله از حضرت معاویه رضی الله عنه تصرف بی‌جا کرده نمونه‌ی بارزی از یک خیانت افسوسناک را از خود به جای گذاشت تمام شد.

و همین عاقبت شوم و روز سیاه شرمندگی و روسیاهی در کمین هر شخصی است که بر خلاف این گفتار حضرت سیدنا فاروق اعظم خلیفه‌ی ثانی سیدنا عمر بن خطاب رضی الله عنه عمل کند می‌فرماید: «تفقهوا قبل أن تسودوا»^۱ عمل کند و بدون کسب علم و فضل و مهارت در رشته‌ی ای، وارد بحث در آن شود و به گفته‌ی فارسی دانان بی‌گدار به آب زدن. خداوند همه ما را از خزی دنیا و عذاب آخرت در امان دارد.

أمین بحرمة سید المرسلین وآله وصحبه الأکرمین أجمعین.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین وعلی أصحابه وازواجه وذریته أجمعین.

أحقر محمد إسحاق صدیقی ندوی عفا الله عنه

۲۰/جمادی الأول سنه ۱۳۹۱ هـ

پایان ترجمه ساعت ۹ شب دوشنبه ۱۷ ذیحجه سنه ۱۴۰۵ هـ

د. عبدالؤمن اعظمی

۱- پیش از ادعای سروری، علم و دانش حاصل کنید.